(دیوان شعری)

بنام

سنگر قلمی

اثر

دوکتور عبدالاحد بارکزوی

دوکتور طب و شاعر مبارز ملی

با تقریظ: از جانب استادان گرانمایه و ارجمند افغانستان
جناب دوکتور عبدالحکیم طبیبی و جناب سید قاسم رشتیا

مؤرخ اکتوبر ۱۹۹۶

هیوارد کالیفورنیای شمالی
اضلاع متحده امریکا،

ACKU

(دیوان شعری)

بنام

سنگر قلمی



اثر

دوکتور عبدالاحد بارکزوی

دوکتور طب و شاعر مبارز ملی

با تقریظ: از جانب استادان گرانمایه و ارجمند افغانستان
جناب دوکتور عبدالحکیم طبیبی و جناب سید قاسم رشتیا

مؤرخ اکتوبر ۱۹۹۶

هیوارد کالیفورنیای شمالی
اضلاع متحده امریکا.



مشخصات کتاب:

- نام کتاب : دیوان شعری بنام سنگر قلمی
- نویسنده : عبد الاحد بارکزوی
- کمپیوتر : مرکز نشراتی میوند

- محل چاپ : پشاور - پاکستان
- سال چاپ : قوس ۱۳۷۵ هـ.ش
- تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
- قیمت : « »

حق طبع و نشر محفوظ به صاحب دیوان است

ACKU

فهرست مندرجات

مندرجات صفحات

مندرجات	صفحات

مندرجات صفحات

مندرجات صفحات

مندرجات | صفحات

سنگر قلمی یک اثر جاودان

۱۹۹۶م

دانم خـزان ربوده زمـن خود عنانیم
پیری نموده منحنی نخـل جـوانیم

برف سفید موی سـر وهـم سبیل من
هم این عصـا ء دست زپیـری نشـانیم

یعنی اگـر قضـا ء ندهد دیگرم امـان
آید اجـل فـنا بکنـد زنـده گـانیم

در روز حشـر نـزد خداونـد داد گـر
باشـد حسـاب پاك من از دار فـانیم

شمشیر من قلـم بود وعشق مـن وطن
گـر بنگری به سنگر من خـوب دانیم

خنجر بـود به سینهء دشمن رقیمه ام
خـادم بـه خـاك و ملـت افـغان بنامیم

بعد از وفات من به جـوانـان میهنم
«پارك» بجاست ایـن اثـر جاودانی ام

* * *

عظمت کهساران افغانستان

هر چند که افغان مسلمان و فقیری
الماس خیانت به پشیزی تونگیری
از ثروت ننگین به که در فقر بمیری
در بی وطنی هر عملی را نه پذیری
سر خم نکنی آن شرف پار نگهدار
آن عنعنه، ملت افکار نگهدار

«بارك» بخدا عظمت کهسار نگهدار
افغانیت از ذلت و ادبار نگهدار

اهدأ

به پیشگاه ملت مجاهد و قهرمان افغانستان

از طریق مشورت راه یاب شو اندر جهان
از ره میل تفنگم صلح و هم است گمان

منفور زجنگم زهی صلح روانم
ز افغان کشی بهتر کی در ادبار بمیرم
با غدر و خیانت به وطن رهبری ننگ است
بهتر که در آوره گی سالار بمیرم
مردانه ز گفتار حقم نیست حراسی
هر چند چو منصور سردار بمیرم
با قاتل و رهزن نکنم همرهی هرگز
ویرانه خود سازم و غمخوار بمیرم
دیگر بس ام از زنده گی در کشور اغیار
خواهم به وطن گردم و معمار بمیرم
یارب به «احد» خادم یك عمر فقیران
پاداش دهی در دل کهسار بمیرم
ای ناله جانسوز، مسوزان دگرم بیش
ای گریه، شبها توشبم را سحری بخش
از قله پامیر به ویرانه وطن بین
بر ظالم و جبار تو حق بین بصری بخش
بر کشور ماتم زده و ملت مظلوم
از عدل و ترحم تو الهام نظری بخش

بر بارك عاصی در امید تو بکشا
بس کن ره هجران و زوصلش خبری بخش

تقریظات



دانشمند گرامی جناب دکتور عبدالحکیم طبیبی

استاد گرامی و محترم جناب دکتور عبدالحکیم طبیبی!

مامور سابقه دار وزارت امور خارجه افغانستان مستقل، وزیر عدلیه سابق، ادیب و شاعر، مؤرخ، صاحب آثار، سفیرکبیر، رئیس سابق کمیسیون حقوق بشر و نمایندهء دایمی سابق افغانستان در ملل متحد.

مصروفیت های فعلی طبیبی صاحب، عبارت اند از:

۱- لیدر نشراتی و ناشر العروة الوثقی نشریه پیمان مستحکم وحدت جهانی

اسلام را که سید جمال الدین افغانی بنیان گذاشته بود.

۲- وظیفهء نماینده گی کانگرس جهانی اسلام در سطح ملل متحد.

۳- مشاور حقوقی اتحادیه معلولین و نابینایان ملل جهان.

با تمام مصروفیت ها و مریضی هائیکه دارند شرح حال، عرائض، نوشته ها و اشعار پراگنده مرا مطالعه فرموده و آنرا مجموعهء از اشعار ادبی، اجتماعی و سیاسی خوانده اند، و در نهایت این اثر را غنیمت قابل نشر دانسته و برآن تقریظ مقبولی لطف فرموده اند، اینجانب از جناب استاد گرامی و فرزند منور افغان در سطح جهانی، با خلوص نیت سپاس گذارم.

با عرض حرمت

دکتور عبدالاحد بارکزوی

* * *

ACKU

بسم الله الرحمن الرحیم

دکتور عبدالحکیم طبیبی

Dr. Abdul Hakim Tabibi
Formerly Editor of the Firmest Bond Magazine
and Vice President of
Islamic Foundation in Geneva

Rue de Lyon 81
1203 Geneva (Switzerland)
Tel: (022) 44 22 66
1211 P.O. Box 82





THE FIRMEST BOND
Magazine for Muslim Unity
Founded 1884 by
Jamal-U-Din-Afghani

در بعضی ممالک اسلامی خاصتاً مصر، ایران و افغانستان دیده شده که در قطار اطبای حاذق و دکتوران مسلکی، شعرای با قریحه، نویسنده گان و شخصیت های سیاسی اجتماعی بوجود آمده است. خوشبختانه اینجانب افتخار آنرا داشته ام که با عده زیادی ازین شخصیت های افغانی بحیث دوستان قلمی، ادبی ومسلکی و یا به مناسبت استادی و شاگردی، روابط دوستانه و نزدیک داشته باشم.

با اطمینان میتوانم بگویم که دکتور عبدالاحد بارکزوی در قطار این دسته از دکتوران مسلکی قرار دارد که برعلاوه آنکه طبیب حاذق و با کفایتی میباشد، در ساحه شعر، ادب، تاریخ و سیاست نیز مانند شعرا و سیاسیون اجتماعی استعداد و برازندگی از خود نشان داده اند.

درست نیم قرن میگذرد که من بنابر ارتباط معلمی محترم دکتور بارکزوی را میشناسم وی در آن آوان در لیسه استقلال در قطار سایر همصنفان با استعداد خود، چون دکتور سید عبدالله، دکتور عبدالقادر بها، دکتور عبدالغفور روان فرهادی، دکتور واسع لطیفی، دکتور ابراهیم مجید سراج و دکتور زکی و سایرین در ساحه ادب، شعر و نویسنده گی استعداد شایان خود را تبارز دادند. من همواره موفقیت های اداری و اجتماعی دکتور بارکزوی وسایر همقطاران شانرا در دوره های مختلف خدمات اوشان با علاقمندی تعقیب میکردم و مسرور میشدم. مسرت فراوانی بمن دست داد که مجموعه ای از اشعار ادبی، اجتماعی و سیاسی شانرا که برای ملاحظه این دوست قدیمی خود فرستاده بودند با دقت و علاقه مطالعه نمودم.

قابل یادآوری میدانم که اشعار شان در هرمورد و موضوعی که سروده شده خواندنی، دلچسپ و قابل یادداشت است. جای خوشی و مسرت است که در پهلوی استعداد و برازندگی حالیکه از خود در راه خدمت به وطن و هموطنان نشان داده اند، این مجموعه نیز غنیمتی است که خواننده میتواند از آن لذت ببرد.

در حالیکه اینجانب از پارچه شعری که در حق این دوست خود سروده اند کمال امتنان دارم، بصورت مجموع نشر این اثر را براینجانب دکتور بارکزوی تبریک گفته این بیت را همیشه با خود زمزمه خواهم کرد:

باز شاگرد هنرمند به استاد رسد.

دکتور عبدالحکیم طبیبی
ژنیو ۷ جولای ۱۹۹۶

تقریظ

در بعضی ممالك اسلامی خاصتاً مصر، ایران و افغانستان دیده شده که در قطار اطبای حاذق و دکتوران مسلکی، شعرای با قریحه، نویسنده گان و شخصیت های سیاسی اجتماعی وجود آمده است. خوشبختانه اینجانب افتخار آنرا داشته ام که با عدهء زیادی ازین شخصیت های افغانی منحیث دوستان قلمی، ادبی و مسلکی و یا به مناسبت استادی و شاگردی، روابط دوستانه و نزدیك داشته باشم.

با اطمینان میتوانم بگویم که دکتور عبدالاحد بارکزوی در قطار این دسته از دکتوران مسلکی قرار دارد که برعلاوه آنکه طبیب حاذق و باکفایتی میباشد، در ساحه شعر، ادب، تاریخ و سیاست نیز مانند شعرا و سیاسیون اجتماعی استعداد و برازندگی از خود نشان داده اند.

درست نیم قرن میگذرد که من بنابر ارتباط معلمی محترم دکتور بارکزوی را میشناسم وی در آن آوان در لیسه استقلال در قطار سایر همصنفان با استعداد خود، چون دکتور سید عبدالله، دکتور عبدالقادر بها، دکتور عبدالغفور روان فرهادی، دکتور واسع لطیفی، دکتور ابراهیم مجید سراج، داکتر ولی ذکی و سایرین در ساحهء ادب، شعر و نویسنده گی استعداد شایان خود را تبارز دادند. من همواره موفقیت های اداری و اجتماعی دکتور بارکزوی و سایر همقطاران شانرا در دوره های مختلف خدمات اوشان با علاقمندی تعقیب میکردم و مسرور میشدم. مسرت فراوانی بمن دست داد که مجموعه ای از اشعار ادبی، اجتماعی و سیاسی شانرا که برای ملاحظه این دوست قدیمی خود فرستاده بودند با دقت و علاقه مطالعه نمودم.

قابل یادآوری میدانم که اشعار شان در هر مورد و موضوعی که سروده شده خواندنی، دلچسپ و قابل یادداشت است. جای خوشی و مسرت است که در پهلوی استعداد و برازندگی هائیکه از خود در راه خدمت به وطن و هموطنان نشان داده اند، این مجموعه نیز غنیمتی است که خواننده میتواند از آن لذت ببرد.

در حالیکه اینجانب از پارچه شعری که در حق این دوست خود سروده اند کمال امتنان دارم، بصورت مجموع نشر این اثر را بر اینجانب دکتور بارکزوی تبریك گفته این بیت را همیشه با خود زمزمه خواهم کرد:

ناز شاگرد هنرمند به استاد رسد

دکتور عبدالحکیم طبیبی

ژنیو ۷ جولای ۱۹۹٦



دانشمند گرامی جناب استاد سید قاسم رشتیا

جناب گرامی و مهربان استاد سید قاسم رشتیا:

در حال حاضر از سابقه دار ترین مامور انجمن ادبی کابل وزیر اطلاعات و کلتور سابق کشور، وزیر مالیه سابق، سیاست مدار و سفیر کبیر، مؤرخ، صاحب آثار، شخصیت اجتماعی، عضو مؤسس افغانی سره میاشت و از اعضای مؤثر قانون اساسی دههء اخیر سلطنت علیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان؛ و فعلاً مهاجر کبیر در ژنیوا سویس میباشد و ازینکه شما را بعد از کسب اجازه ارسال شرح حال عرایضی و آثار پراگنده شعری خویش زحمت داده ام بر بزرگواری خود مرا عفوه خواهند.فرمود رشتیا صاحب از اینکه مجموعه اشعار مرا از نظر اجتماعی و مخصوصاً در دوره جهاد افغانستان با روس و بعد از آن مؤثر و مفید یافته اید و آنرا یك خدمت قیمتدار فرهنگی و ملی تلقی نموده و در خور مطالعه و استقبال نیك هموطنان ارزیابی کرده و بر آن به صفت مجموعه نفیس تقریظ لطف فرموده اید از جناب شما شخصیت مدبر، خدمتگار کهنسال و کهنکار افغانستان عزیز قلباً سپاس گذاریم.

عرض حرمت

دوکتور عبدالاحد بارکزوی

۱۰/۳/۹۲

دوست دانشمند و گرامی [illegible]

نامهٔ محبت آمیز شما [illegible] شرح حال [illegible] گردید از حسن [illegible] تشکر میکنم. [illegible] خدمات شایان [illegible] است.

از اینکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قابل توجه میدانم.

[illegible]

سید قاسم رشتیا

Sayed Qasem RESHTIA
13 Rue des Boudines
1217 Meyrin, Genève
Tel: 82 56 14, Suisse

۹۶/۷/۱۰

دوست دانشمند و گرامی دوکتور عبدالاحد بارکزوی!
نامه محبت آمیز شما را با خلاصه شرح حال و مجموعه اشعار ارزشمند تان گرفته از حسن نظر و قدر دانی شما صمیمانه تشکر میکنم. از ملاحظه سوانح درخشان شما مستحضر گردیدم که واقعاً پس تحصیلات عالی و تجارب مسلکی خدمات شایانی را در رشته های طبابت و خدمات بشری با کمال علاقمندی و جدیت انجام داده اید که از هر حیث قابل قدر است.

از اینکه از من خواهش کرده اید تا بمناسبت طبع و نشر مجموعهء اشعار تان چند سطری بنویسم از این حسن اعتماد و قدر شناسی شما مراتب امتنان قلبی خود را اظهار میدارم. هر چند در ساحه شعر خود را صاحب صلاحیت نمیدانم که از لحاظ ارزش ادبی در باره مجموعه اشعار آندوست دانشمند اظهار نظر و ارزیابی نمایم و آنرا به ادبای شعر شناس کشور میگذاریم، اما از نظر ارزش اجتماعی و اینکه اشعار شما بر جوانب مختلف زندگی مردم ما مخصوصاً در دوره جهاد کبیر و مابعد آن و اوضاع نا بسامان امروز کشور روشنی افگنده و احساسات و آرزوهای وطنخواهان را در هر زمینه بوجه احسن تمثیل نموده است آنرا یك خدمت قیمتدار فرهنگی و ملی تلقی نموده در خور مطالعه و استقبال نیك هموطنان میدانم.

حقاً که در خلال اشعار زیبای خود با بسا دردها و پروبلم های حیاتی مردم افغانستان تماس گرفته و در هر موضوع حق مطلب را اداء نموده اید. شعرائی که قریحه خدا داد خود را وقف برسی احوال و آلام هموطنان و همنوعان خود مینمایند مقام برجسته را در جامعه حایز میباشد که با مرور زمان ارزش آن بیشتر میشود.

خداوند بزرگ بشما توفیق آنرا عنایت فرماید تا این خدمت ارزشمند خود را برای سالهای دراز ادامه بدهید. در باره سوانح شما تا جائیکه آنرا به تفصیل برسی نمودم برایم اطمینان حاصل شد که از بدو ماموریت که در رشته مسلکی شما یعنی طبابت آغاز یافته تا ختم ۸

ACKU

دوره طولانی کار تان همیشه در همان یك ساحه که خدمات اجتماعی و بشری باشد استقامت ورزیده و بهر وظیفه که گماشته شده اید با کمال جدیت و جان فشانی برای پیشبرد مرام آن موسسه سعی و مجاهدت ورزیده اید و خوشبختانه که در مجموعه این مشاغل از برکت حس عمیق وظیفه شناسی و با نیت خیر رسانی هب هموطنان و همنوعان محتاج همواره موفق بوده اید و تا جائیکه بشخص و حدود صلاحیت شما تعلق داشت کارها را بحسن صورت انجام داده اید که البته رضائیت خالق و مخلوق هر دو دوران مضمر بوده است. یکبار دیگر این موفقیت های نمایان شما را تبریك گفته خواندن این مجموعه نفیس را بهموطنان و دیگر علاقمندان قابل توصیه میدانم.

دوستدار شما

سید قاسم رشتیا

* * *

ACKU

تقریظ

یادداشت

از نویسنده مهربان و دانشمند محترم آقای سراج وهاج (شاهین) که بخواندن نوشته های مقبول شان همیشه سروکار دارم و از آنها دائماً در چوکات الفاظ و قلم به نیکویی یاد نموده ام، جایی دارد که ژرف نگری دوستی وطن، حق پسندی و شهامت اخلاقی شانرا قابل ستایش و تقدیر بدانم و از لطفیکه در باره داستان شعری ناهید دختر شهید قهرمان کشور نموده اند و سائر عبارات و حروف مرا شور انگیز وصف نموده و هر یك را در طول دههء اخیر حماسه خوانده اند و آنها را حکایتگر عشق وطن، دردهای جانسوز بخاطر وطن و التجایی برای ازادی وطن نامیده اند و بخط مقبول خود آنها را خطاطی و درج صفحات ۷۱ و ۷۲ مجلهء وزین شماره ۶۲ آئینه افغانستان نموده اند من از مهربانی این فرزند با دانش و سابقه دار مطبوعات افـغانسـتان مستـقل صمیمانه سـپاس گـذارم و آنرا یك تقریظ مـقـبول بـرای اثر خود میدانم.

با عرض حرمت

دوکتور عبدالاحد بارکزوی

از نظر شاعرانه جناب دکتور بارکـزوی، شاعر وطنخواه و با احسـاس که همیشه (با زبان و با قلم) به این مخلص اظهار لطف نموده اند، در اخیر یاد میکنم تا ضمناً به «داستان شعری» ایشان که به هر دو زبان ملی ما (به مناسبت پانزدهمین سال شهادت ناهید قهرمان) سروده اند، اشاره کوتاهی نمایم، دوکتور بارکزوی به ناهید شهید خطاب کرده است:

شهید تیغ عدو، دخُت قهـرمان نـاهیـد   تویی فرشته صفت، شاه دختران ناهـید
قیام ملی افـغان، علـیـه روس پـلیـد   بـدین طریق عیان کردی در جهان ناهید
دریـن قـیام شـکوهمند، روز نهـم ثـور   شـعار مرگ سرودی به ناکسـان نـاهید
درین جهاد مقدس به جهـر میگـفتـی   که مرگ باد به الحاد در جهـان نـاهـید
تـو آن فرشـتهء جـانـباز راه یـزدانی   تویـی سـتاره، مقـبـول آسمان ناهید

به مرقد تو فـشانـم بنفـشـه و سـنـبل
نثار مقبره ات شـاخ ارغوان نـاهـیـد!

سعی در تجدید خاطره غنماك (ولی افتخار آفرین) شهامت و جانبازی یك دختر قهرمان افغان، اثر هنری «اول و اخیر» جناب دکتور بارکزوی نیست بلکه ایشان در طول دههء اخیر، همیشه در بارهء وطن اندیشیده، هر حرف موزون و عبارت شور انگزیکه از خامه اش تراوش کرده حماسه است، حکایتگر عشق به وطن و درد و سوزیست بخاطر بربادی وطن و التجاییست برای آزادی وطن... .

دوکتور بارکزوی با ارائهء اثر نفیس «داستان شعری» به منظور زنده نگهداشتن خاطره جانبازی یك دختر افغان، با زحمت فراوان و مصرف شخصی و تکثیر آن بدون چشم داشت مادی، کار نیکی انجام داده که درخور تمجید است.

***

بسم الله الرحمن الرحیم

یا رب به اسم تو سخن آغاز میکنم
تکریم وحرمتت به صد اعزاز میکنم
در محضر بزرگ ادیبان باستان
با اهل دل بسوی تو پرواز میکنم
در بارگاه احمد و محمودت این عیان
کز عقده ها به سلسله سرباز میکنم
در کشور سنایی و جمع سخنوران
قفل دهن به کلی دل باز میکنم
در میهن سخنور بلخی نکته دان
چون صیدتیر خورده من آوازه میکنم
در بارگاه ملت افغان قهرمان
نظم سخن به شیوه ممتاز میکنم
نه بیشهء موقر و نه بین همدمان
در عالم تخیل و دور از همه کسان
«بارك» نه اینکه در سخن اعجاز میکنم
در کشور ادب رهء خود باز میکنم

به توکل پروردگار(ج)

★ ★ ★

تدبیر

ای هموطنم با تو شود درد و دوایم　　کی رائی دهد اجنبی از بهر بقایم
من سنگر صلحم قلمم راه فلایم　　بهتر که به تدبیر کنی خلع سلایم

***

سنگر قلمی

بارگاه این جهان دیوان عدل کبریاست　　قاضی عادل در آن پروردگار(ج) داور است
باغ وخرمن سوخت یاران راه وپلچك شد خراب　　نیست تعلیم‌ومعلم محض نامش بر سر است
هر که درب مکتب ودانشگه را بستی به ظلم　　نزد اطفال وطن از مجرمین اکبر است
هر که بر جای کتاب، و درس و مکتب در وطن　　راکت و بم ریخت میدان دشمن آن کشور است
وای برخاکیکه هر بخشش براند یك امیر　　وحدت ملی ما بیمار سخت بستر است
هر که آثارِ گرانقدرِ وطن تاراج کرد　　نزد ملت در جهان محکوم شرع انور است
سنگرم یك سنگر صلح است واعمار وطن　　بینوایانم به کشور باور این سنگر است
کشتن و ظلم و اهانت ملتی را بی سبب
«بارکا» عدل خدایی مردمم را باور است



دکتور عبدالاحد بارکزوی، دکتور طب
و شاعر مبارز ملی، خادم سابقهء امور صحی، خدمات اجتماعی جمعیت
عالی افغانی سره میاشت و تأسیسات بینوایان کشور (مرستون)

دست حق بین خدا[ج]

سالها بهر وطن فرزند افغان بوده ام مومنم کی مفسدان در آستین دارد مرا
گر به نفع خاک باشد، کشتنم صد افتخار مرگِ آن رهبر، که دست غیر بسپارد مرا
گنبد گردون که نگذارد به پیری راحتم بخلِ طبعش دائماً بیهوده آزارد مرا
اتحاد ملیت گر بر زبان و قلب نیست بازیت با خویشتن دردِ ضمیر آرد مرا
آسمان وهستی اش را پر کاهی نشمرم جور گردون گر به ناحق خوار بشمارد مرا
نازمت ای کاروانِ بینوایان وطن در مصائب خدمتت پاداش ها آرد مرا
عمرها شاهین سفت در کهسارم زیستم نیست ممکن کرگسان روس بردارد مرا
صحنه سازان مزور در خور تشویش نیست تا که دست حق نواز اندر بغل دارد مرا
در حوادث دستگیری، جمله یاران وطن در شمار خادمان خاک بشمارد مرا
سالها کردم به پاکی کار همنوع فقیر گر بیفتم، بینواء از خاک بردارد مرا

کی توانی «بارکاً» هم کاسه شد با خائنین
دست حق بین خدا دائیم نگهدارد مرا

ACKU

سوانح، عرایض، نظریات و مبارزات ملی

یك طبیب شاعر

اینجانب دکتور عبدالاحد بارکزی متولد ماه میزان سال ۱۳۰٤هـ . ش مطابق اکتوبر ۱۹۲۵ع در شهر کابل افغانستان میباشد تحصیلات ابتدائی متوسطه و ثانوی را در لیسه های استقلال و حربیه اکمال نمودم و نسبت نمرات بهتر برای تحصیلات عالی تر به فاکتولتهء طب انتخاب شدم و در سال ۱۳۳۵هـ . ش از فاکولتهء طب پوهنتون کابل که پروگرام تدریسی آن دمیتِ Affiliation استادان فرانسوی پیش برده میشد به درجه عالی سوم نمبر عمومی صنف خود به صفت دکتور طب فارغ التحصیل گردیدم و بعد از یك سال کارهای عملی و ستاژ در شفاخانه های علمی فاکولتهء طب در علی آباد در اوایل سال ۱۳۳٦ هـ . ش به شفاخانهء قول اردوی مرکزی کابل در دیپارتمنت جراحی عمومی بصفت دکتور جراحی مؤظف گردیدم، مدت سه سال در رشته جراحی عمومی شفاخانهء مذکور اجرای وظیفه نمودم. چون در آن زمان معمول بود کسانیکه به درجه اول، دوم و سوم نمبر فارغ التحصیل میشدند چانس عالی تحصیلات تخصصی را در خارج از کشور داشتند. بهمان اساس در اوایل سال ۱۳۳۹ هـ . ش به شفاخانه قول اردوی مرکزی کابل در دیپارتمنت جراحی عمومی بصفت دکتور جراحی مؤظف گردیدم، مدت سه سال در رشته جراحی عمومی شفاخانه مذکور اجرای وظیفه نمودم. چون در آن زمان معمول بود کسانیکه به درجه اول، دوم و سوم نمبر فارغ التحصیل شدند چانس عالی تحصیلات تخصصی را در خارج از کشور داشتند. بهمان اساس در اوایل سال ۱۳۳۹هـ.ش به ایالات متحد، ایالت تکساس در شهر San sntoma به شفاخانه بزرگ تدریسی پایگاه فضائی

لا کلاند Lackland Air Force Teaching Hospital در دیپارتمنت جراحی عمومی شامل کار شدم و بعد از یك سال کار های عملی و نظری در شفاخانه مذکور مستحق Certificate عالی در رشته جراحی عمومی گردیدم و سپس شامل کورس طب فضائی گردیدم و بعد از اکمال کورس طب فضائی مذکور مستحق نشان تخصص Glightsurgeon Wing سند تحریرات آن به امضای قوماندان عمومی طب فضایی United States Air Force Aeroplaace Medical Center شناخته شدم A.T.C= Air Training Command و در اوئل ثور سال ۱۳٤۱هـ.ش به کابل بازگشتم و در اخیر ثور سال مذکور نسبت نا آرامی های سرحدات شرقی کشور که (جنگ در مابین پاکستان و افغانستان در حواشی سرحدات ایالت کنر آغاز گردیده بود، از محترم دگر جنرال سید حسن لوی درستیز وزارت دفاع ملی وظیفه گرفتم تا در رأس یك شفاخانه سیار جراحی با تمام وسایل مجهز به حاشیهء سرحد در منطقه اسمار و دانگام سفر کنم، مدت هفت ماه در شفاخانه سیار جراحی در حاشیهء سرحد وظیفه ما دوام کرد، در ختم وظیفه جنگی و سفری دوباره به کابل بازگشتم و در اخیر قوس همین سال ۱۳٤۱هـ.ش به صفت معاون اداره خدمات صحی و امور اجتماعی افغانی سره میاشت در بست رتبه دوم بشکل خدمتی از اردو مؤظف شدم در ماه ثور ۱۳٤٤هـ.ش در چوکات رتبه اول بحیث رئیس مرستون مقرر گردیدم در سال ۱۳٤۸ مرستون ننگرهار تاسیس و تحت اداره مرستون مرکزی در آمد.

در سال ۱۳٤٦هـ.ش علاوه بر ریاست مرستون کابل و ننگرهار کفالت رتبه اول خدمات صحی و امور اجتماعی افغانی سره میاشت نیز بمن سپرده شد که همهء این وظایف تا خزان ۱۳٥٦هـ.ش ادامه داشت و در ماه میزان ۱۳٥٦هـ.ش به امر مرحوم داؤدخان رئیس جمهور از وظایف ملکی سبکدوش و بحیث مشاور خدمات صحی اردو بدون کدام وظیفه فعال گماشته شدم.

کودتای کمونیستی نور محمد تره کی و ببرك کارمل به کدر احتیاط وزارت دفاع

ملی بودم و هفته، یك بار جهت امضاء حاضری میرفتم. زیرا در اردو تا رتبه، لوا مشری یا دگروالی رتبه گرفته بودم و صاحب منصب بودم.

در اشغال افغانستان از طرف روس ها و برقراری حکومت کمونیستی ببرك کارمل نسبت عدم همکاری بارژیم کمونیستی مذکور به تقاعد سیاسی سوق داده شدم.

خلص اجراآت در سره میاشت و مرستونها

الف- خدمات طبی:

در آغاز کار از همان ماه قوس ۱۳٤۱هـ.ش در افغانی سره میاشت در خود کلینیك مرکزی جمعیت افغانی سره میاشت،

۱- از نگاه مسلکی بسط و توسعه داده شد و بیشتر به طب وقایوی و واکسیناشن اطفال و وقایه، شان از امراض توجه بعمل آمد.

۲- دیپوی ادویه جمعیت بشکل بزرگتر و وسیع تر و مجهز با ادویه و وسایل طبی آماده ساخته شد.

۳- دیپوی البسه برای پیش بینی ضد حوادث با وسایل لازمه ضد حوادث اکمال گردید.

٤- مراکز امداد اولیه، طبی پلان گذاری شد، و در سال ۱۳٤۲هـ.ش اعمار مراکز امداد اولیه، طبی در شهر کابل آغاز یافت و همه ساله یکی دو مرکز در ولایات نیز ساخته میشد که هر یك ازین مراکز معاونیت نخستین طبی با، آمبولانس و وظایف ۲٤ ساعته و نرس های ورزیده مجهز و آماده خدمت مردم مرکز و ولایات قرار داده شدند.

۵- شفاخانه، سیار ضد حوادث طبی وامراض ساری بشکل آمبولانس های بزرگ در وقوع حوادث هر نوع امراض برای مجادله و مقابله امراض و حوادث فعال و آماده خدمت گردید.

٦- در سال ۱۳٤۸ کار اعمار شفاخا- ینجاه بستر حضرت امام صاحب در قندوز آغاز گردید و در سال ۱۳۵۰ آماده فعالیت های طبی گردید و طی مراسم خاصی در امام صاحب افتتاح شد وهمیشه امور فنی آن از طریق وزارت امور صحت وارسی میگردید.

ب- خدمات اجتماعی Social Affairs:

برای پیش بینی و مقابله با حوادث، دیپو ضد حوادث طبعی از خیمه گرفته تا فرش و کمپل و لوازم بستر مواد خوراکه و ادویه بشکل ضرورت اولیه حوادث آماده و ذخیره گردید.

در سال ۱۳٤۸ یك دیپوی عمومی لوازم ضد حوادث به ظرفیت سی هزار تن برای مصیبت زده گان عاجل در دامنهء کوهای متصل تاسیسات مرستون کابل ساخته شد و مواد امدادی و خریداری شده جمعیت در آن برای مقابله با حوادث ذخیره گردید. تا بدون ضیاع وقت به زودترین فرصت ممکنه به حوادث رسیده گی شود.

A- از کمك های بشری در حوادث عمدهء داخلی:

در ظرف پانزده سال یعنی از سال ۱۳٤۱ هـ.ش الی اخیر میزان سال ۱۳۵٦هـ.ش که در خدمت امور صحی و خدمت اجتماعی افغانی سره میاشت و بعداً در خدمت مرستونها مؤظف بودم.

۱- اولین مجادله و مقابله با حوادث برفباری شدید زمستان سال ۱۳٤۲ بود که شاروال کابل هفتاد هزار نفر را در نواحی پانزده گانه شهر کابل مستحق

معاونت عاجل به مقام عالی سره میاشت تقدیم نموده بود. بالا اثر آن که به کمك خانم های رضاء کار و صاحب منصبان جوان اردو در ظرف دو ماه یعنی از دهم ماه جدی ۱۳٤۲هـ.ش الی دهم حوت سال مذکور در مدت دو ماه این عملیه امداد که شامل البسه، خوراکه و ذغال چوب بود برای مستحقین آن توزیع گردید.

۲- در سال ۱۳٤۸هـ.ش در باران های متواتر شهر و ولسوالی های ولایت هرات که باعث تلفات تعداد زیاد مردم و تعداد بیشمار منازل خامه کاری گردیده بود. و بیشتر مردمان و منازل شهر کهنه هرات، ولسوالی گذره، ولسوالی انجیل، ولسوالی کرخ، ولسوای اوبه و ولسوالی زنده جان خساره دیده بود ضرورت های اولیه فامیلی مانند خیمه سرپناه خوراکه باب، آرد، چای، بوره، روغن و البسه درچوکات امکانات افغانی سره میاشت به ایشان توزیع گردید.

۳- در بارانها و آب خیزی های شدید فراه رود و هلمند که باعث ویرانی منازل شهر و قراء همجوار در فراه و زرنج در سال ۱۳۵۰هـ.ش به وقوع پیوست. کاروان بزرگ امداد افغانی سره میاشت در همان آغاز به کمك مصیبت زده گان فراه و زرنج شتافته و کمك لازمه در خور امکان جمعیت را به خواهران و برادران فراه و زرنج اجراء نمودند.

لباس، خیمه مواد خوراکه و حتی یك قریه موقت از خیمه که در حدود سی و پنجم خیمه میرسید در قلعه تاریخی فردوسی در شهر فراه برای مدت دو ماه افتتاح نمودیم و برای مصیبت زده گان فراهی در داخل این قریه در داش های سفری نان پخته وتوزیع میگردید. و آب نوشیدنی طرف ضرورت توسط تانکر آب نقلیه به داخل قلعه آورده میشد آشپز خانه و خلاء های سفری همه پاك و با مواد ضد عفونی از عفونیت و کثافت جلوگیری بعمل می آمد و بعد از دوماه وارسی عاجل و برگشتن وضع به حالت عادی پروگرام عاجل افغانی سره

میاشت ختم گردید.

۴- در زلزله ولسوالی اشکمش که در سال ۱۳۵۱ رخ داد شدت زلزله مذکور را ۶٫۹ را ستر تخمین شده بود. باعث تلفات و خسارات مالی ولسوالی مذکور گردیده بود کمکهای ضد حوادث افغانی سره میاشت که شامل ادویه، غذا، لباس به مصابین حادثه به همکاری ولایت تخار توزیع گردید.

E-کمکهای اجتماعی وبشری افغانی سره میاشت درحوادث بین المللی

۱- همه ساله افغانی سره میاشت حق العضویت خود را به سازمان جهانی صلیب وهلال احمر که مقر آن درجینوا است تادیه میکرد و همیشه یك عضو وفادار این سازمان بشردوست جهانی بود وخواهد بود.

۲- در سال ۱۹۶۷ دو شنبه پنجم جون حملات فضایی اسرائیل، فرانسه و انگلیس بر میدان های هوایی و جاهای پر نفوس قاهره، بغداد و دمشق صورت گرفت که نتیجهء آن حملات شدید و غیر مترقب سی و پنج هزار عرب را بقتل رسانید. و ۴۵۰ طیاره اعراب (مخصوصاً) مصر را از بین برد در حدود ششصد الی هفت صد تانك مصری از بین رفت و هزاران فلسطینی و اردنی و سایر اعراب مجبور به ترك خانه و کاشانه خود بشدند، به نمایندگی از جمعیت افغانی سره میاشت ملت مسلمان افغانستان وظیفه گرفتم تا به زودترین فرصت ممکنه به ممالك برادران مسلمان مصری عراقی و سوریائی سفر کنم و پیام های همدردی و کمك های در خور توان ملت برادر و مسلمان افغانستان را از طریق جمعیت انسان دوست افغانی سره میاشت به برادران مصیبت زدهء عراقی، مصری و سوریائی تقدیم نمایم بدین اساس به روز چارم وقوع این حادثه مصیبت بار ساعت چار صبح اولین طیاره که در میدان هوایی بمباران شده بغداد اجازه فرود داده شد.

طیاره حامل پیام همدردی و کمکهای بشری در خور توان افغانی سره میاشت بود، که بعداً با نماینده سفارت افغانستان در عراق یکجا به جمعیت هلال احمر بغداد رفته پیام و سند کمك افغانی سره میاشت را تقدیم نمودم. بعد از یك وقفهء مختصر در بغداد دوباره پرواز نمودم و برای تقدیم پیام تسلیت و سند کمك به قاهره سفر نمودم. در میدان هوائی قاهره همرائی نمایندهء سفارت افغانستان و نماینده هلال احمر مصر به جمعیت بشری هلال احمر مصر رفته مراتب تسلیت و سند کمك در خور توان جمعیت افغانی سره میاشت را به ایشان تقدیم نمودم که با تشکر فراوان پذیرفتند شب در قاهره ماندم. فردای آن روز دو باره به دمشق پایتخت سوریه رفتم مراتب تسلیت مردم مسلمان افغانستان و جمعیت افغانی سره میاشت را با کمك لازمه و در خور توان جمعیت به ایشان تقدیم نمودم که با نهایت شکران پذیرفته شد.

۳- در سال ۱۹٦۸ به روز ۳۱ ماه اگست در شمال شرق ایران در ایالت خراسان که مرکز آن شهر مشهد است ذلزلهء به شدت ۷۰٤ ریشتر Reshter رخ داد که از اثر آن دوازده هزار نفر تلف، تخریبات زیاد منازل و کشتار مواشی و فرو رفتن زمین در حدود یك متر عمق در یك ساحهء وسیع در منطقهء کاخك صورت گرفته بود بعد از تماس با مقامات شیر و خورشید تهران ایران و ضرورت نوع کمك اولیهء مصیبت زده گان ایرانی - کاروان امداد افغانی سره میاشت به داخل پانزده لاری و یك قطعهء تخنیکی نقلیهء اردو تحت نظر هیئت افغانی سره میاشت که اینجانب در رأس آن مؤظف بود بسوی ایالت خراسان ایران حرکت کردیم فردای روز حرکت به هرات و پس فردای آن داخل منطقهء خراسان ایران شدیم شب در یوسف آباد و روز بعد، بعد از ادای نماز صبح به جانب مشهد رهسپار شدیم در عرض راه مشهد از جانب جنرال قونسل افغانستان در مشهد آقای غنی جان کریم و نماینده شیر و خورشید سرخ ایران استقبال شدیم و با ایشان یکجا در قرار گاه عملیات ضد حوادث

شیر خورشید ایران که در رأس آن معاون نخست وزیری ایران و جنرال خراسان در شهر مشهد ملاقات نمودیم و به مشوره مسؤلین حوادث ایرانی با ایشان یکجا به مرکز حادثه که ۳۰۰ کیلو متر از شهر مشهد به طرف سرحدات چخانسور و فراه افغانستان واقع بود رفتیم و فردا صبح آنروز به منطقه زلزله زده کاخك رسیدیم و با برادران ایرانی طبق نظر مؤظفین شیروخورشید به حادثهء مصیبت بار کاخك وارسی کردیم و یك شب هم در همان منطقه مصیبت بار کاخك ماندیم و به صفت دوستان افغانی مسلمان و غم شریك شان معاونت های لازمه و در خور توان جمعیت را به ایشان تقدیم نمودیم و فردایی آن روز بعد از سپاس گذاری مقامات ایرانی از معاونت و همدردی افغانی سره میاشت افغانستان از ایران دوباره بطرف وطن عزیز رهسپار شدیم.

٤- در سال ۱۹۷۰ برای کمك با Cyclon سایکولن زده گان مانسون Mon-soon بنگال شرقی دیروز و بنگله دیش Bangladesh امروز که از اثر طوفان آب و باد شدید باعث تلف شدن در حدود سه صد هزار نفر گردیده بود، به نماینده گی از جمعیت عالی سره میاشت وظیفه گرفتم تا پیام تسلیت و همدردی جمعیت هلال احمر افغانستان را به مقام جمعیت مماثل پاکستانی با کمك اسعاری در خور توان جمعیت سره میاشت تقدیم دادم، به اسلام آباد رفتم و با جناب سفیر کبیر وقت افغانستان در پاکستان دانشمند گرامی محترم دکتور علی احمد پوپل یکجا به وزارت خارجه پاکستان رفته، پیام و تسلیت همدردی ملت و جمعیت و حکومت افغانستان را با چك امدادی در خور توان جمعیت افغانی سره میاشت را به ایشان تقدیم نمودیم که با تشکر پذیرفته شد.

٥- در ماه سپتامبر ۱۹۷۰ زلزلهء به شدت ٧،٤ رایشتر Reishter در منطقه

شرقی ترکیه رخ داده که باعث تلفات جانی و مالی و تخریب زیاد منازل گردیده بود، به قزلای یا هلال احمر ترکیه درانقره سفر نمودم تاثرات مردم وجمعیت انسانی افغانی سره میاشت رابا کمك اسعاری در خور توان جمعیت افغانی سره میاشت تقدیم داشتم که با تشکر پذیرفته شد.

اشتراك در مجامع جهانی صلیب احمرها و هلال احمرها

۱- عضویت هیئت نمایندگی سره میاشت افغانستان در بیستمین کنفرانس جهانی صلیب و هلال منعقده ویانا، درسال ۱۹٦۵م.

۲- عضویت هیئت نماینده گی سره میاشت افغانستان در بیست یکمین کنفرانس جهانی صلیب و هلال منعقده استانبول، در سال ۱۹٦۹ع.

۳- به صفت نماینده جمعیت هلال احمر افغانستان در بیست و دومین کنفرانس جهانی صلیب و هلال منعقده تهران، در سال ۱۹۷۳ع.

٤- عضو هیئت نماینده گی سره میاشت افغانستان در بیست و هشتمین شورای گورنرهای اتحادیه صلیب و هلال جهان منعقده ویانا- سال ۱۹٦۵ع.

۵- عضو هیئت نماینده گی سره میاشت افغانستان در بیست ونهمین شورای گورنرهای اتحادیه صلیب و هلال جهان منعقده لاهه هالند- سال ۱۹٦۷ع.

٦- عضو هیئت نماینده گی سره میاشت افغانستان در سیمین شورای گورنرهای اتحادیه صلیب وهلال جهان منعقده استامبول- سال ۱۹٦۹ع.

۷- نماینده و گورنر هلال احمر افغانستان در سی ویکمین جلسات گورنرهای اتحادیه صلیب و هلال احمر جهانی منعقده تهران در سال ۱۹۷۳ع.

۸- نماینده، جمعیت افغانی سره میاشت در سی ودومین جلسات گورنرها اتحادیه صلیب و هلال احمرها منعقده، جینوا در سال ۱۹۷۵ع.

به صفت نماینده و سخن گوی جمعیت افغانی سره میاشت در جلسات کمیته، بین المللی جمعیت های ملی که در سال ۱۹۷۶ع. در جینوا برای تجدید نظر بر قوانین و پروتوکول ها ی نمبر یك و نمبر دو کانوانسیون سال ۱۹٤۹ع در جینوا دایر گردیده بود اشتراك نمودم. پیشنهاد کمیته، بین المللی جمعیت های ملی در اخیر جلسات سال ۱۹۷۶ع در جینوا برای بیست وسومین کنفرانس جهانی صلیب و هلال که سال بعد از آن در سال ۱۹۷۷ در بخارست پایتخت رومانیه دایر میشد بصورت خلص این بود که کنفرانس مذکور پیشنهاد نهایی کمیته، بین المللی جمعیت های ملی را که مبنی بر اهمیت بزرگ و روز افزون خدمات صحی و امور اجتماعی در سطح جهانست توصیه میکند تا کنفرانس آنرا در چوکات صحی و امور اجتماعی جمعیت های ملی و انسان دوست کشورهای جهان بگنجانند، زیرا خدمات صحی و امور اجتماعی جمعیت های ملی و بشر دوست رکن اساسی وزیر بنای مستحکم کار جمعیت های ملی را در مجادله، عاجل و نخستین برضد حوادث ملی تشکیل میدهند.

۴۲۷ - ۴۷۸

خلص اجراآت من در ظرف ۱۲ سال و هفت ماه به صفت رئیس مسؤول آن مؤسسه درین ورق تقدیم است.

از نگاه عملی غرفه صنائع مرستون شاهدکارهای عملی فرزندان بینوای کشور بود همه ساله در نمایشگاه یا تندارتون جشن آزادی وطن جلب توجه میتمود.

تاسیسات مرستونهای کابل و ننگرهار

۱-رئیس یکنفر به رتبهء اول.

۲- معاون یکنفر به رتبه سوم.

۳- آمریت تحریرات و قلم مخصوص یکنفر به رتبه پنجم.

A - مدیریت عمومی اداری - به رتبه سوم

۱- مدیریت خدمات اداری.

۲- مدیریت اجرائیه.

۳- مدیریت محاسبه.

٤- آمریت کنترول و محاسبه.

٥- آمریت آرشیف.

ساختمان های جدید و ضرورت اولیه آنوقت:

موسسه جدید مرستون در دامنهء کوهای افشار در ساحه یکصدو بیست جریب زمین از سال ۱۳٤٦ مطابق سال ۱۹٦۷ به ساختمان آن آغاز شد.

الف- اداره مرکزی مرستون کابل پروشگاهای کودکان، اطفال و جوانان مرستون تحت ساختمان گرفته شد.

ب- دیپوی عمومی مواد و جنس ضرورت اولیه ضد حوادث جمعیت به ظرفیت سی هزار نفر مصیبت زده درسال مذکور تحت ساختمان گرفته شد.

B- مدیریت عمومی تعلیم وتربیه وامور مسلکی چوکات بربته سوم.

۱- مدیریت مکاتب و پرورشگاه.

۲- آمریت کودکستان.

۳- نرس های شیر خوارگاه کودکان.

تمام طلاب و طلبات مرستون کابل از سال ۱۸ ساله الی طفل شیخوار به ششصد نفر میرسیدند که همه به داخل پرورشگاه های ذکور و اناث و اطفال خورد سال و کودکستان تحت نظر نرس های مؤظف مراقبت و نگهداری میشدند.

مدیریت املاك و زراعت

الف:

۱- وارسی از امور زراعتی هر ۱۰ جریب زمین.

۲- وارسی از امور جنگلات مخصوصاً چنار که قسمت بیشتر آنرا تشکیل میدهد در حدود یکصدو ده هزار اسلحه.

۳- احداث یك باغ جدید از نوع سیب اصلاح شده از جنس اصلاحی دکتور وکیل خان وزیر زراعت به تعداد دو هزار و پنجصد اسلحه سیب در ساحه یکصد جریب زمین و سائر اشجار مثمر مانند زردالو، و آلوچه صورت گرفت.

٤- احداث یك باغ انگور از سه هزار قلمهء تاك در ساحه شصت جریب در دامنه کوهای متصل مرستون صورت گرفت.

٥- احداث یك ساحه تربیه گل مرسل و کارمیشن در ساحه چهل جریب زمین صورت گرفته بود تا به تقویه زیر بنای اقتصادی موسسه کمك خوبی باشد صورت گرفت.

ب:- آمریت مرستون تیاتر که به کمك ریاست کلتور و هنر وزارت اطلاعات و کلتور جهت بدسترس گذاشتن هنرمندان لایق همکاری میشد منبع متوسطه عاید برای مؤسسه در پهلوی جنبهء تنویری خود داشت.

C- مدیر عمومی مرستون ننگرهار

در چوکات رتبه سوم در شهر جلال آباد در سال ۱۳٤۷ در ساحه یك باغ دوازده جریب زمین در یك عمارت مختصر تأسیس گردید، بعداً یك تعمیر الحاقیه برای پروشگاه اطفال برای دو صد طفل ساخته شد و پرورشگاه طلاب جوان مکاتب از مشمولین فامیل دار جدا ساخته شدند برای کارهای عملی طلاب مکاتب یك دستگاه بافنده گی محلی تکه بافی به تعداد چهل پایه تهیه گردید و تحت نظر یکنفر معلم بافت و تهیه مواد خام بافت از نساجی کابل با بافتن رخت عملاً آغاز کردند و رخت بافته شده مذکور را برای مشمولین مرستون کابل توسط شعبه خیاطی لباس ساخته میشد مرستون کابل قیمت تکه ساخت مرستون ننگرهار را به حساب مرستون جلال آباد انتقال میداد.

(ج) تشکیل مدیریت صنایع:

۱- شعبه نجاری ۲- شعبه خیاطی. ۳- شعبه حجاری ٤- شعبه خامك دوزی. ٥- شعبه حلبی سازی. ٦- شعبه بوت دوزی ۷- شعبه نقاشی و مجسمه سازی. ۸- شعبه بافت.

روابط خارجی مرستون:

از سال ۱۳٤٥ هـ ش ریاست مرستون کابل با آمریت تخنیکی ملل متحد در افغانستان تماس گرفت. در سال ۱۳٤٦ مطابق ۹٦٦ ۱ و ۱۹٦۷ عیسوی به اثر این تماس های متواتر بالاخره آمریت تخنیکی ملل متحد در افغانستان موافقه کرد تا نظر مرستونها و سره میاشت را با نظر موافق خود به ادارهء W.F.P پروگرام غذایی جهان مخابره کند و بعد از رد ویدل نقاط نظر طرفین از سال ۱۹٦۷ الی سال ۱۹۷٦ برای مدت ده سال اداره پروگرام غذایی جهان در چوکات پروژه ٤٢٣ امداد غذایی مؤثری در چوکات دو پلان پنج ساله به مرستونها نمودند که نهایت درجه یك پروگرام مفید و موثری بود.

تبصره:

به طلاب مرستون علاوه بر تدریس در مکاتب شهری در شفت بعد از چاشت وقبل از ظهر در شعبات صنعتی همه روزه برای دو نیم الی سه ساعت کارات مسلکی تحت نظر معلمین مسلکی آنجا میدادند که نتایج کالج کار های شان هر سال در غرفه مرستونها در نمایشگاه سالانه در جشن استقلال به نمایش برده میشد.

ACKU

در مدت پانزده سال خدمت در ساحه ملیٰ و جهانی افغانی سره میاشت و موسسات مرستون تنها آنقدر فرصت میسر گردید که یك کتاب امدادهای اولیه طبی را از منابع صلیب احمر انگلیس به فارسی ترجمه کردم که کتاب مذکور از طریق اداره نشرات و تبلیغات جمعیت افغانی سره میاشت نشر گردید و جهت تدریس به مکاتب عسکری پلیس و معارف سپرده شد.


PROPERTY OF ACKU 6621

تقدیر از خدمات مکافات و مجازات:

۱- در آغاز کار طبابت در شفاخانه قول اردوی مرکزی نسبت اینکه از فاکولته طب سوم نمبر عمومی صنف خودبه صفت دکتور مجاز طب فارغ التحصیل شده بودم از مقام وزارت دفاع ملی به اخذ یك قاب ساعت اومیگا Omega مفتخر گردیدم سال ۱۳۳۶ هـ. ش و هم چانس تحصیلات عالی تر در رشته جراحی برایم وعده داده شد که وعده مذکور بعد از سه سال کارات عملی جراحی در شفاخانه قول اردوی مرکزی عملی گردیده و به چانس تحصیلات تخصصی به ایالات متحده رفتم و بعد از تحصیل موفقانه به وطن عزیز برگشتم.

۲- در جوزای سال ۱۳۵۰ نسبت خدمات مؤثر بشری در رسیده گی به احوال مصیبت زده گان دره یا جگاه بغلان و سیلاب های فراه و همچنان اجراآت و رسیده گی ها به آسیب دیده گان بارانهای متواتر اخیر ولایت هرات و هم کمك های جمعیت به آسیب دیده گان بنگال شرقی پاکستان یا بنگله دیش امروز از طرف مقام عالی افغانی سره میاشت موفق به دریافت تقدیر نامه درجه دوم گردیدم.

۳- همچنان نسبت وارسی مؤثر و بهبود حال فرزندان بینوایی کشور در چوکات

. مرستونها از حضور اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان در جوزای سال ۱۳۵۱ به دریافت نشان عالی مینه پال افتخار بخشیده شدم.

السنهء که به آنها تحریر و تکلم کرده میتوانم عبارت اند از:

۱- پستو
۲- دری
۳- فرانسوی
٤- انگلیسی

با عرض حرمت

دوکتور عبدالاحد بارکزوی

ACKU

دستگیر ملت کهسار شو

ای خدا بشنو تو فریاد مرا — ناله، جانکاه و بیداد مرا
گوش کن فریاد یا رب های من — ناله، جانسوز سر تا پای من
شهرها و قریه هایم در گرفت — مسجد و دانشگه ام اخگر گرفت
کوه ودشتم بین به ماتم خفته است — نو بهار من به خون آغشته است
صد هزاران حامی دین ترا — حامی اسلام و آئین ترا
ملحدان روس سر ببریده اند — از شهادت جامها نوشیده اند
کشت و زرعم را به آتش سوختند — طفلکانم را به مرمی دوختند
ملت در مانده و آواره ایم — حلقه های در گره افتاده ایم
امتان سرورت ای باریا — آن شهیدان رهت ای کبریاء
با کی گوید درد وسوز خویش را — از کی گیرد اتکاء خویش را
سال دیگر نوشد و ما در نبرد — در نبرد نا برابر، گرد گرد
حامی دین مسلمان توئیم — ملت سرباز و باشان توئیم
مؤمن و جان باز پیمان توئیم — حامی ناموس قرآن توئیم
کیست تا این ناله را بخشد اثر — جز تو ای خلاق از حالم خبر
دستگیرم صاحب هر دو جهان — ای خداوند زمین و آسمان
با ابابیل دست اندر کار شو — در شکست کفر بد کردار شو
منتقم از ظالم غدار شو — دست گیر ملت کهسار شو

بارکت دارد تمنی ای رحیم
عقده ام بکشاء تو ای ذات کریم

ACKU

التجاء به درگاه پرورگار جهان

ای ذات خدای بی نیازم | من کوچی ام آشیانه ازتست
الله من اکبری خدایا | این زمزمه ام شبانه ازتست
ای خالق چاره ساز بیچون | آن رحمت خالقانه از تست
آذان بلند صبحگاهی | آن عظمت وآن ترانه از تست
ای حامی کاروان اسلام | قرآن ز تو و افسانه از تست
تو مشعل راه گمراهانی | آن اشعه پر زبانه از تست
گم کرده رهان راه حق را | ره یابی ماهرانه از تست
کشتی مرا چه خوف طوفان | طوفان شکنی، کرانه از تست
در هجرت ام از نفس بگیری | آن قدرت قاهرانه از تست
من فانی بینوا گمنام | آن عظمت جاودانه از تست
یارب که چو ارزنم نپاشی | خاك از تو و آشیانه از تست
آن عظمت خاك کشور من | بر هم نزنی که خانه از تست
پشتون و هزاره ام نخوانی | مخلوق تو ایم و لانه از تست
از تجزیه ام تو در امان دار | کوه و کمر و میانه از تست

بارك به تو التجا نماید
مالك تو و آب و دانه تست

نعت شریف

به مناسبت میلاد حضرت سرور کائنات محمد رسول الله (ص)

اندر فضای تیره اعصار و قرنها
افگن نظر به آدم(ع) و جفت هوایی آن

در بامداد زنده گی نسل آدمی
جهل عظیم سایه فگندی فضای آن

دور از چراغ معرفت آن جهل نابکار
فرمان بدادی مکه و قرب و نواء آن

پیچیده بود دهر به گمراهی و فساد
آلوده با جهالت عصرش فضای آن

در دشت و در صحرای لم یزرع حجاز
جای نبود بت نبود داد خواه آن

در ریگ زار پر ز خرافات و بت پرست
مغروق انحراف ز شه تا گدایی آن

در لابلای فسق وزهم پاشی زیاد
نازم به نور حق که نوازد فضای آن

الهام آسمانی به هر سو نوید داد
فردای تابناك بشر را به پائی آن

در سالهای پنجصد و هفتاد عیسوی
از دودمان هاشمی آمد ندای آن

میلاد شاندار تو ای فخر کائنات(ص)
روشن نمود مکه و قرب نوای آن

از عالم عدم سوی هستی نهاد گام
مولود رهنمای بشر مصطفی(ص) آن

اندر شب ولادتش از مکه تا به شام
نور خدا بسیج بشد بر فضای آن

در بندوآن ولادت مولود نازنین
هر معترض ذلیل بشد در بنای آن

آن قصرهای جا بر کسرا ز هم بریخت
ظالم دگر خموش شدی از نوای آن

غلطید طاق قدرت زردشتیان پارس
از هم گسیخت همهمه و بارگاه آن

از هیبت وجلال شکوه ولادتش جبار عصر محوه شدی خود بجای آن
اوصاف نازنین تو ای هادی کریم آرد نوید بی بدل اندر قفای آن
در برده باری نخبهء دوران ای رسول اندرگذشت می نرسد کس به پاکی آن
حِلم و حیاء دو وصف وجود مبارکش تقوا و مهتری رسالت جلای آن
در صدق و در صفا بودش پایهء عظیم لطف خدای عز وجل پایگاه آن
در مسلك امانت و در جلب اعتماد بودی امین مکه و قرب و نوای آن
هم پایه شهامتت ای بنده امین در پیشگاه حق نرسد کس به پای آن
جبرئیل آن فرشته وحی آمدش به پیش دادش بشارتی ز خدا در وراء آن
آغاز وحی اقرأ با اسمك به حضرتش نازل شد بسن چهل از بارگاه آن
ای هستی ساز معتبر ای پیشوای خلق بر گمرهان تو رهبری اندر خطای آن
حلق عظیم توشهء راه تو یا رسول روشن گر ضمیر حق اندر قفای آن
شق القمر مسجل اعجازت ای حبیب ناشی ز اعتبار تو در پیشگاه آن
طغرای کبریایی تو یا رسول حق الطاف بیکران نبوت بهاء آن
قرآن ذوالجلال ز عرش خدائیش نازل بشد بنام تو از بارگاه آن
معراجت ای رسول(ص) خدا سوی آسمان بنگر جلال عرشیت اندر پناه آن
در هر یك از سماء به ملاقات حضرتش آدم(ع) رسید وحضرت نوح از قفای آن
موسی کلیم حضرت حق، دیده احمدش(ص) عیسی(ع) درود گرم بگفتا برای آن
اندر سمای بعدترش آن خلیل حق بر ذات خویش بالد و گوید ثنای آن
از بعد معرفی رسولان بر حضرتش شد رهسپار عرش خدا شهسوار آن
آنسو ترك صدای قلم آیدش بگوش دیوان آسمانی اعمال جایی آن
محفوظ لوحه است ز دیوان کردگار تحریر آسمانی اعمال جایی آن

أنشــاء شـود در آن طبق اسمــانیـش | تصمیـم های بس ملکوتی به پـای آن
قبل ازحضوریابی احمد(ص) به کبریا(ج) | جبـریـل و شهـرش همه ماند بجـای آن
دیگـر مجـال پیـش رو جبریل نیســت | آنجـا حبیـــب دانـد و ذات الـــه آن
در آخرین دقائق معراج مصـطـفی(ص) | دیـــدار کـــردگـار میســـر بـرای آن
گفتا خدا(ج) به احمد مختار با رسول(ص) | برینـــده گان طـریق عبادت فـــلاح آن
در ختـــم بـــازدید پیامبر به ذوالجلال | عودت نمود احمد مـرســل بـــه راه آن
در آن نـماز بیـت مـقدس مـحمدا ء | بـــر انـبیـاء امام شـــدی در ادای آن
آن امتیاز و مهـتریـت نـزد کـردگار | تا حشــر بر صحیفهء دوران بقــاء آن
در یك محیط دور ز علم وسواد وفهم | نازم به بنـدهء که تـوئی پیشـوای آن
بنگر یتـیم و کودك نسل خـلیل تـو | هادی توده هــا بشد در هنــمای آن
آن گیتی گسسته عنان راه طریق راست | آموختـی تو شـیوهء بهـتر بـرای آن
در سر زمین مکـــه و در کـره زمـین | مسعـود مـردمیکه توئی پیشـوای آن
هر کس که برطریق تو ره می برد حیات | از بهر غیر کی نهدش ســر بــه پای آن
تنـــها نظر نبـود که تجلیل مـی کنیم | میلاد بــا سعادتت ای پیشـوای مان
پندار و گفته ات به احادیث صــائبـت | تعقیب میکنیم و توئی داد خــواه مـان
ویرانه گشت کشور افغان محمدا(ص) | دارد علیـل بی حد و مشـکل دوای آن
از کشته های بی کفنـم آگهی رسول | کس کی کند ز قاتل مــا داد خواه مان
سیاس مـا به لفـــظ و قلم دوزدم قبا ء | اندر عمل کجــاست که جوید شفـای آن
در دهر هرکه دزدزرنگ است و زورگوست | هــر داد گاه گـــوش دهـد بـر نـوای آن
افــغان متـکی بخود وشـیر شـرزه را | مشتی به فرق کوبد و سنگی به پای آن
هر سوی کشورم که نظر افگـند جـهان | کشتــــار روس بیند و ظــلم وجفــای آن

ACKU

از خون نازنین هر افغان قهرمان — سرخ است کوه و دره و دشت وفضای آن
میلاد شاندار تو ای فخر کائنات — فرخنده فرصتیست برای دعا بر آن
یا رب که باز ملت غازیی قهرمان — سرخ روی و سرفراز بر آید ز امتحان
در آزمون ملی و توحید کردگار — هر یک به افتخار زند بر سرش نشان

این شعر را به حرمت میلاد مصطفی(ص)
با یک جهان نیاز کند بارکش بیان

★★★★

ACKU

قرآن عظیم الشان

یا دیوانِ ملکوتی خدا (ج)

مؤمنم، بنده گی حضرات یزدان دارم / ز صباوت به کلام تو من ایمان دارم
پدرم حکمت قرآن حق آموخت بمن / من به آیات سماوی تو ایقان دارم
وحی قرآنی جبریل شد در رمضان / نشر این معجزه را بهر تو عریان دارم
دانم اعجاز رسولی ز خداوند جهان / درد گمراهی مؤمن به تو درمان دارم
لیلة القدر ترا در شب ماه رمضان / ذکر آنرا همه در ایهء،قرآن دارم
ذکر وحدانیتت آنهمه در قرآنست / بحر اسلام تراکشتی و کپتان دارم
قصهء آدم و حوا بودت در دیوان / هم ز آبیل و زقابیل تو داستان دارم
یادی از حضرت نوح و پسر مردم آن / معجز کشتی وی ثبت به قرآن دارم
هود را حائل طوفان به سر وقت رسید / رفتنش در حضرالموت به فرقان دارم
معجز ناقهء صالح نبری از یادت / ذکر آن یکسره در دفتر قرآن دارم
بر خلیل تو که ذکرش همه در قرآنست / کوره آتش نمرود گلستان دارم
بر ذبیح ره حق حضرت اسماعیلش / ز تو سرباز نبی قصه به قرآن دارم
شرح آن چشمه زمزم که بود در قرآن / مکه را آب از آن چشمه جریان دارم
قصهء لوط به نزد همه روشن باشد / رفتن از مصر او را ثبت به قرآن دارم
چشم یعقوب به فقدان تو نابینا شد / قصه یوسف گمگشته به قرآن دارم
سورهء حضرت یوسف بودت در قرآن / مصر را نخبه عزیزیست ز کنعان دارم
من ز موسی کلیم تو به قرآن کریم / از عصاء و ید بیضاء تو فرمان دارم
گنج قارون که همه عمر شنیدی تو ازآن / ذکر آنرا همه در آیه قرآن دارم

ACKU

از سلیمان نبی قصه به قرآن خداست   بانی مسجد اقصی به تو ایمان دارم
بتو مخلوق زند تکیه، توای عامل حق   قصه، مور ترا یاد ز فرقان دارم
مأمن حضرت یونس شده بطن ماهی   صبر أیوب ترا ثبت به قرآن دارم
هم ز داؤد نبی ذکر به قرآن کریم   منطبق عدل تو بر طایر و انسان دارم
خوانده ام سوره، مریم به کلامت یا رب   خدم بیت مقدس بتو عنوان دارم
مریما بین خواتین تو جهان آرایی   صدق این گفته خود ذکر به قرآن دارم
بهر عیسی مسیح مادر بس با صفتی   شاهد قول خودم گفته قرآن دارم
کرد عیسی مسیح مهر نبوت بر دوش   وحی انجیل ترا ذکر به قرآن دارم
توئی آن حضرت عیسی الوالاعظم نبی   روح الله بزرگی به تو ایمان دارم
تویی قرآن خدا بهر رسول عربی   قرنها پیش به آیات تو پیمان دارم
تو کتاب ملکوتی ز خداوند جهان   بتو پیوند ازل من ز دل و جان دارم
خاصه در ماه صیامم به دل ازعشق خدا   یك جهان بنده گی ظاهر و پنهان دارم
ختم قرآن ترا محفل تجلیل امشب   حرمت سنت از آن صدر رسولان دارم

«بارکا» بنده ام و امت اسلام عزیز
من ز طفلی بخدا تکیه به قرآن دارم

ACKU

فریاد شاعر

این عرض ما به بارگاه کبریاء برید
پیغام بنده گان بحضور خدا برید

آنجا که کاخ ختم رسالت شد به پاء
آنجا که کرد کعبه‌ٔخود را بنا برید

جائیکه که نور عدل الهی دمیده است
از جرعه آب چشمهء زمزم شفاء برید

ز آنجا که بت پرستی و اوهام شد تباه
این عرض را ز محضر آواره ها برید

این عرض ملتیست که سر داده در رهش
این نامه را به دادگاه داد خواه برید

زآن قریه های بی در ومخروبه بازگو
زان ساکنان غژدی ما نامه ها برند

زان پاسدار در دل شبهای دشت وکوه
زان غازیان سنگری پیغام ها برید

زان مردمان ساکن هر دشت دامنم
ز کاروان صبح گهی در دو آه برید

از بامیان و بلخ و بهسود و ننگرهار
از چغچران و ازبك و ترکم نواء برید

از بلخ و از هری تو گردیز و قندهار
زان قهرمان سنگرم افسانه ها برید

در پکتیا و غزنی غوربند و بامیان
بر زخمیان هر طرفم از دوا برید

زان کشت زار بی ثمر و بم رسیده ام
زآن باغهای سوخته طومارها برید

اخبار فیر توپ و هزاران هزار بمب
تاثیر سؤ هر یك آتش جلا برید

زان قتل عام مردم بی نان و بی سلاح
راپور اشك و غم بحضور خدا برید

زان ماین فرش های معابرچه بی حساب
آثار ظلم روس به پیمانه ها برید

زان آبهای نهر بم آلود و زهرناك
در ظرف های بسته به پیش خدا برید

زآن نطفه کش نمودن افغان بیگناه
غم نامه ام به خالق ارض و سما برید

ACKU

از درد ظلم روس و تباهی کشورم
این معترض به پیشگه کبریا برید

ازکشته هایی بی حدوحسرم به دشت کوه
بر دادگر پیام مرا بی ریاء برید

از قریهء خرابه و آن مسجد شهید
مهراب نیمه سوز، چو سمپل گواه برید

قرآن بی وقایه و آتش گرفته را
اوراق پاره اش بحضور خدا برید

گر کوه آسمائی به آتش کشیده اند
باران رحمتش ز در کبریاء برید

بر زخمیان هر طرف افتاده بر زمین
از نسخه مسیح دوای شفاء برید

از غازیان سر بکفم در ره خدا
مردان قهرمان به در مصطفی برید

از شاهدان عینی ما کشتهء وطن
آن روح پاك در حرم کبریا برید

از بهر قهرمانی اولاد کشورم
آن خاك پر ز خون بحضورش گواه برید

شمشیر کامگار مجاهد گرفته را
آن تیغ روس کش به رسول خدا(ص) برید

از آن نبوغ جنگی فرزند کهسار
یك یك نمونه بر شرف کبریاء برید

از کشته اناث تو ناهید نازنین
روح فرشته اش مثل از وفا برید

یا آن لطیف پیر شهیدم ز قندهار
یا آن ذبیح ز بارگاه مرتضی برید

ازآن مثال یارز عشق خدا و خاك
مجروح کشته را بحضور خدا برید

ز افغانیان سر بکف آوارهء جهان
این عرض بنده گی به در کبریا برید

آن کشتی فلك زد افغان شکسته را
از دست برد روس به کنج پناه برید

یا رب بعرض یارك آواره گوش کن

آن آتش تباه کن کشور خموش کن

اتکاء بخود

غیر کجا مایه امید ماست دیر کجا کعبه جاوید ماست
گله ز بی دردی بیگانه نیست سوز ندارد گرت از خانه نیست
اجنبی از درد من آگاه نیست چونکه دلش را به دلم راه نیست
درد وطن قصه کوتاه نیست قصه یك هفته و یك ماه نیست
راندن روس از وطن اکراه نیست کشته راه اش همه افواه نیست
سنگر ما لانهء آبأ ماست بهر دفاع از وطنم، جای ماست
کامل میهن که تمنی ماست قوت ما جرگه وشورای ماست
قدرت ما وحدت ابنای ماست ثروت ما پیشهء دلخواه ماست
معتمد غیر نه همراه ماست منتخب ملی دل آگاه ماست
گنج سعادت دل شیدای ماست عشق وطن خصلت اعلی ماست
سجدهء حق درد سحرگاه ماست گوهر اشکم همه دنیا ماست

بارك من خواهشت از خویش کن
داروی دردت ز دل ریش کن

*****

کابل ١٣٥٤هـ ش

خاطره میهن

ای میهن عزیزم کانون خوش هوایم
با ذره ذره خاکت قلبیست رشته هایم
تا بنده اختر من ای مهد رازهایم
ای آب زندگانی تسکین دردهایم
گهواره ام بهشتم ای قلب آسیایم
مقبول کشور من الماس بی بهایم
آزاده مرغ دشتم معروف هست جایم
کی اجنبی پرستی لذت دهد برایم
خوش منظر جوانان پیران با صفایم
خوش کوه وجنگل من سرسبز دره هایم
آن آهوان صحرا مرغان خوش صدایم
سالنگ پر ز برفم شفاف آبهایم
آغیل نازنینم مقبول پر، هایم
مرغان دشتی من زیبائی هوایم
هلمند نازو غلطان شمشاد با وفایم
قربان سنگ سنگت ای خاك آریایم
همدست و متحد باش فرزند با وفایم
از اختلاف با هم مشکل شود دوایم
آزاد و مستقل باش امنیتت دعایم
بارك برای میهن اینست التجایم

ACKU

جنوری ۱۹۸۳

ترک دردناک مادر وطن

ای مادر وطن بخدا می سپارمت
گر میروم بدان، که بجان دوست دارمت
با مشت یادگار ز خاک تو ای وطن
با اشك چشم و گریه و آه می گذارمت
تلخست فرقت تو مرا، مادر عزیز
دانی تو علتش که چرا می گذارمت
بر نام آریا قسم ای مام مهربان
در اختیار غیر، کجا می سپارمت
تا زنده ام برای سر افرازیت وطن
با دست بر قلم، ز جلاء می نگارمت
ای کهسار شامخ و ای مرد زاء وطن
گر از تو بگسلم به کی ها واگذارمت
ای آسمان تیره و ای میهن علیل
با این فضای تیره کجا وارهانمت
دارم تلاش هر در ازاده در جهان
باشد که از قضاء به رهء چاره سازمت
در دوری ام ز خاك کجا می روی زیاد
چون سرمهء دودیدهء چشمان بدارمت
قربانیان راه ترا خاك مرد خیز
در هر نماز سیل دعا می نثارمت
ای آبهای تند و غریوند گلبهار
اندر خیال، تن به شناء می سپارمت
هلمند نازنین و فراه رود با وقار
ای آب پنجه، ای کنرم باز آرمت
آموی پیر و جملگی آب ترا وطن
چون مایهء حیات به جان دوست دارمت
در صخره ها نشسته پی موج و انتظار
ماه و ستارهء به تماشا بیارمت
در طول زندگی نشیمب و فراز تو
چون تیغ آب دیده، گرامی بدارمت

بودی تو مهد علم و تمدن زمانه ها — از غور و بلخ و غزنه بخاطر سپارمت
باتیر وآن کمان وفلخمان سلاح جنگ — دانی تو شیر سنگر من دوست دارمت
پندی ولاهور از تو زمانی هم اصفهان — بودت بـه تحت امر و ز آن یادهانمت
کشمیر وهند و سند تماماً قلمروت — با یـادآن گذشته به گریان بیارمت
امروز گـر بحق پی آزادی یی روان — دست خدا ز غیب بی چاره خواهمت
هر کس ز اتحاد فلکتاز گشته اند — من ز اختلاف گریهء پنهان ببارمت
باکشته ها و زخم فراوان به پیکرت — ای مهد افتخار چه زیبا نگارمت
دشمن کش من ای وطن شیرزایی من — بعد از خدا ، بنام خدا دوست دارمت
اندر دفاع میهنی کهسار قهرمان — کی دیگران، به پایهء خنجر شمارمت

بارك بگو به هموطنان از ره ثواب
از بهر اتحاد دعاء و نثارمت

* * *

اندیشه‌آزاد

اندیشه گرت نیست قلم خشک وبیان مرد
هوشــدار که در بند چنین شـیوه نمانــی
آزادی انـدیشــه تـمیز بد و نیـك اسـت
این قوه گــرت نیست تو مردود زمــانـی
تصمیم به اعـمار وطن کار مـن و تـوست
معمــار اجــانــب بردت نام و نشــانــی
آزادی فکر تو گرت نیست چه پنهــان
چون طوطی صفت ناظر میـــل دگــرانی
گرکشت دهد مات تو خود بـاعـث آنــی
چون مُهــره، شطـرنج بدسـت دگــرانی
خاموش شـود در تو اگــر گــوهر گفتار
میدان به یقین بنده یــك لقمه، نــانــی
گر جوهر ایـمان و بیان در تــو نباشـد
چون ز ورق بشکسته، این بحـر گرانـی
بارك اگرت خــاطر قرآن خدا نیســت
در دام مُــذلت ابــد الــدهر بــمانـــی
***

۲۲ دلو ۱۳۵۵

گوهر آزادی

گر خاك وطن زنده گی از سر گیرد
آسایش مردم همه در بر گیرد

گر شیوه ء عدل واقعاً شد موجود
گر ظلم و ستم ز ریشه گردد مردود

با علم و هنر صنعت وتخینك نوین
ای هموطن ار به ذهره آری تمکین

گر هر محل و قریه مرفه گردد
گر عائد فردی ز حسابت بیرون

گرهر سرکت پخته ومنزل راحت
گر عاید بانك وشرکت ات روز افزون

گر امنیت و نظام قائم گردد
آرامی مردم ز تصور بیرون

گر لین هوا و خط آهن به زمین
سر تا سر کشورت نماید تزئین

گرصنعت لایت وهم ثقیل اندر خاك
تا ریك کند ز دود شهر و وادی

گر مهار کنی آنهمه انهار و جبال
با بستن بند محکم و فولادی

گر قوت برق تو کند شب چون روز
محصول زراعت تو به از دیروز

این کشور را گر بهشت برین گردد
از جهل ومرض یکسره بیرون گردد

با این همه با ترس و حقارت بودن
بودن نبود نبودنش به بودن

بارك به نظر جملگی باشد چون هیچ
گر این همه شد ولی نبود آزادی

پیمان شاعر با ملت قهرمان و مجاهد افغانستان

ای هموطن مدافع خاك ای مجاهدان گر با تفنگ وتوپ به دشمن زدی نشان
یا تیغ آهنت زدی بر قلب دشمنان بودی تو اتکاء من ای غازی جوان
گر در نبرد اتش و خون دورم از میان یا حمل راکتم نسپرد قدرت و توان
دین مبین قسم به خداوند آسمان مام وطن به پاس نمکهای تالقان
یا گندمی که از تو بخوردم بشکل نان یا آب کوهیت که مرا پرورید جان
نه امتیاز رتبه گرفتم نه یك نشان نه مالك ستمگر دیپوی غربیان
از مصرف جهاد به جیبم نه یك قران نه مزدم از خزینهء اجنت دیگران
دینار از عرب نگرفتم برای نان نه چاکرم به هندی و فارسی و روسیان
از پول جنگ حبهء آنم بلای جان نوکر نیم به پندی، نه تملوك اصفهان
نه از پلیس و پهرهء در بم بر آستان نه موتر سواری و نه یاور جوان
نه تاشرم به نشریه سازمان اجنت کس نیم که فروشم ترا عیان
ای خاك پاك منظرم ای مهد آریان که لحظهء ز درد تو فکرم بود امان
همچون سپاه معنویت در پیت روان با خنجر قلم شکنم دشمنت میان
جهاد من به هر کس و ناکس بود عیان در شمشیر من قلم بود و کاغذ جهان
دور از وقوف ومکث طی سقفت آسمان جنگیده ام به دشمنت ای خاك قهرمان

ملیون ونیم ز هموطنانم به دست روس
شد کشته درد آن خلدم مغز استخوان

قرآن بسوخت مسجد ومکتب خراب کرد
یاران مکن ملاتم از درد بی آمان

پاشیدی زهر، آب چاه و چشمهء مرا
در نطفه کشتی طفلك نازاده ام عیان

گر از دو پا علیلم و فزیك ناتوان
یا پیری و جلای وطن کرده ام خزان

در سجده های صبح گهی خالق جهان
یا شامها که روی کنم سوی کهکشان

بهر رهائیت وطن از یوغ ظالمان
دست دعا همیشه بلندم بر آسمان

تا زنده ام به دشمن افغان زنم نشان
نوك قلم وسیله ام ای خاك قهرمان

ای ملت غیور بنام تو زنده ام
فخر بنام توست در هر سوی این جهان

با اتکاء به خالق این کون و این مکان
این «بارك» تو سینه کشان ازپیت روان

***

ترانهء زنده گی

عـرش عظـیم آسـمان آن زبر فـلك نشـــان
صنع نفیس کهکـشـان ثابت و سیر این جهان
طـرح خــدای آسـمان
مــی نگریم می رویـم
کشت زمـین زارعان زرع نخیل نـــو جوان
دیدن باغ و بوسـتان سیر گلاب و گلستان
هستی و بود این جهان
می نگریم و می رویـم
بحر خمـوش بیـکران اطلس و هند و دیگران
سعی و تلاش ماهـیان هم گـوهرِ صدف نشـان
آبـــی اب آن عـــیان
می نگریم و می رویم
پیکر کـوهی جــهان حاوی لعل و برلـیـــان
قـلهء آن فلك نشــان مرغ عقــابم آشیـــان
کشف عجائب جهان
می نگریم ومی رویم
و ای به ما مهـــاجران دور ز خاك و آشـیان
چشم به جیب دیـگـران بهـره بگیر آب و نـان
بی اثری خود عـیان
می نگریم ومی رویم

نور دو چشم ای جوان زاده، بلخ و بـــامیان
بی وطنی درین جهان کرده مرا ذبون جـان
بی ثمری خود چــنان
می نگریم و می رویم
منگلی یاز زنده جان کــابلی یا ز کهسـان
صاحب تاج باســتان گر نشوید جسم و جان
بازی به خویش ردیگران
می نگریم و مــی روئیم
نوع کشی در آشیـان خصم شدن به دوستان
بازی به نفع ناکســان ضربه زند تراز مــان
گردش چــرخ آسـمان
می نگریم و می رویم
ای تو گروه کــار دان گر ندهی بخـود تکان
یا که نگیریم عـــنان مـا در خـاك را کــمان
رفتن کشــور از مـــیان
می نگریم و می روئیم
بارك من تـو نـاتــوان زنده گــی تو بی نشـان
خنجر غیر هـــر زمـان می خلدت بر استخوان
این همه درد بیـــکران
می نگریم و می رویم

عظمت صیام

ازین صیام خورد ونوش ودید چشم وشنید　　چه آزمون بزرگی تو در نفا داری
درین اطاعت فرض خدای حیّ قدیر　　خوشا که حرمت درویش بینواء داری
چه خوش نماست صیام خدا و طاعت تو　　ببال بنده ازین ره که با خدا داری
برای طاعت فرض خدا تو در دل شب　　نیاز و عجز به ذات گره کشا داری
سحر گهی که به امر خدا و فرض صیام　　دهن تو بسته به فرمان داد خواه داری
ز آن دقائق حساس وقت افطاری　　تو هر دو چشم به سیاره و فضا داری
در آن گرسنگی روز و شاقه بودن شام　　تو انتظار هدایات کبریاء داری
مبارکت بود این روز عید روزه شکن　　کمال بنده گی بنگر چه خوش نما داری

چه خوش نماست به تو بارکا اطاعت حق
به بنده یاری و با خالقت(ج) وفا داری

به احترام عید مبارك رمضان

دوری از خورد و نوش در رمضان
نفس با پاکی آشنا کردی
رمضان ماه رحمت یزدان
رمضان دورم از خطا کردی
همه تلویث را بشستی ز جان
مؤمنین پاك از گناه کردی
این مبارك لیالی و ایام
بحر عصیان ما دوا کردی
رمضان موقع عبادات است
قرب مؤمن به بارگاه کردی
حکمت عالی صیام نگر
یا دی از نوع بینواء کردی
رمضان ماه لیلة القدر است
از هلالش به بدر راه کردی
رمضان ماه وحی قرآنست
نازلش شکل آیه ها کردی
ای تو ام الکتاب و قرآنی
راه مؤمن چه با صفا کردی
این کلام حق است و هادی آن
تاج اسلام بر فضاء کردی
این کلامیست از خدای جلیل(ج)
وحی بر فخر انبیاء کردی
این کلامیست جبرائیل امین
نازل از جانب خدا کردی
ختم قرآن پاك در رمضان
این طریقت ز مصطفی(ص) کردی
بر کلام تو بندهء مؤمن
خالقاء سخت اتکاء کردی
شکر گوی هموطن مهاجر ما
که بجا فرض کبریاء کردی
بستگی با خدا و قرآنت
دیدی الحاد را تباه کردی
احد از جمله فرش و ظرف جهان
فخر بر فرش بوریا کردی
بتو تبریك گویم عید صیام
آنکه با فطرش همنوا کردی
بارك از جمله مرگ و درد جان
بر علاج وطن دعاء کردی
صلح دائم به نفع مردم ما
از حضور خداء رجأ کردی

آمین یا رب العالمین

نو روز باستان

نو روز باستان به گلستان رسیدنیست
آن لاله های شهر مزارت شگفتنیست

تجلیل سال نو به رسومات باستان
باخوان هفت سین به تبرك نمودنیست

زان نخل ارغوان مزار شهید من
از بهر بینوای وطن هدیه کردنیست

آن کشته های راه تو ای مادر وطن
پاداش خود زقلب طبیعت گرفتنیست

هر جا شهید راه ترا خاك باستان
بالاله های سرخ قبا پوش کردنیست

شمشیر آبدار مجاهد چو ذوالفقار
از خرس روس روبهء مفرور کردنیست

دارم اُمید سبزی و گلزاریت وطن
شام سیه ز دامنت ای خاك رفتنیست

از بُعد هر سیه شب تاریك زندگی
صبح امید روشن افغان دمیدنیست

در جوی خون وآب گل آلود میهنت
آب صفاء ز چشمهء پغمان رسیدنیست

دارم امید ز آنهمه قربانیت بخاك
پاداش آن به ملت افغان رسیدنیست

آواره گان ملت افغان به هرکجا
در انتظار موقع موعود بودنیست

آن خفته طالع تو که بیدار شد زبخت
پرواز سوی زهره و ناهید کردنیست

جان بازی تهورت اندر دفاع خاك
سرباز عصر را به تحیر فگندنیست

هر فرد کشورت به جهان ز افتخار
نام ترا به قلب خودش حك نمودنیست

آن بته های پر ز گل یاسمین هنوز
عطر نفیس خود به فضای تو دادنیست

آن شاخ نسترن به جهان غرور خویش
بر پیکر شهید تو خود را خمیدنیست

ACKU

شهلای نرگس و گل نارنج ننگرهار — آن ارغوان غندی پروان چه دیدنیست
بادغیس و نو بهار وطن کی رود زیاد — کی تپه های پر ز گلش یاد رفتنیست
دارم یقین که بره و آهوی خاك من — بر سبزهء بهاری کشور چریدنیست
پروردگار من به طفیل حبیب خویش — الطاف بیکران به مجاهد نمودنیست
آن خاطرات میله دربارت ای علی(رض) — آن موج لاله زار مزارت رسیدنیست
یادی ز کاروان از آن نوبهار بلخ — بر خاطرم ز بلخ کهن یاد دادنیست
هر سنگر دفاع ترا شیر کهسار — تاریخ کشورت به خط زر نوشتنیست
از لالهء مزار شهیدان خاك من — آن طفلك یتیم وطن بازچیدنیست
باران نوبهاری کهسار میهنم — از رحمت یقین خدا مژده دادنیست
دارم یقین فرشتهء آزادی وطن — فرمان رب بنام مجاهد نوشتنیت
معمار روزگار پس از فتح کشورت — سمبول شاهکار تو بنیاد کردنیست
آن نوبل شهامت قربانیت بخاك — قاضی دادگر به تو اهداء نمودنیست
سردار سر بکف همه افراد کشورت — نو روز سال را به تو تبریك گفتنیست

بارك ادای حق نمك را به کشورش
با شعر تر بخدمت یاران نمودنیست

***

شعر

عرض حال افغانهای مقیم ب اریای کالیفرنیا شمالی بحضور مستر ریگان رئیس جمهور راجع به ملاقات شان با گربه چوف رهبر شوروی و طرح جزیانه موضوع اخراج قوای عسکری (سرخ) روس از افغانستان. ۱۹۹۵ - اکتوبر

ریگنا! جمهوری زور آوران ای رئیس کشور امریکاییان
من ز فرزندان هم سیاره ات داستان از آسیا دارم برت
بر تو دادم عرض حال خویش را شرح حال میهن دلریش را
گوش کن بر وضع ما افغانیان از مهاجرهای بی نام و نشان
نهضت آزادی شرقت عیان شد شروع از کشور افغانیان
از نخستین سالهای قرن بیست پرچم آزاد بودم در جهان
لینین آن بنیان گذار روس تو قهرمان بی خدای تیز رو
در لباس کارگری کی کار بود کارگر را کی حق گفتار بود
گر تو حزب بی خدا را نوکری از خدا و از رسولش منکری
آن زمان نور دو چشم بلشویك گردنت دور از طناب دار بود
یا اگر خاکم کنم پامال روس گر در آن فرصت مرا یك کار بود
از مغل دارم بسی افسانه ها دوستی با ملحدش اسرار بود
از اولان با طوریك نام است ویس در کومیکان اقتصادش خوار بود
عاند ملی به دست مسکو است ارتباط خارجش بس زار بود

از بخارا کی فراموشم شود کی ز قرآنت دگر آثار بود
از سمرقندت مسلمان رخت بست مسجد و محراب آن افزار بود
کشور آزاد ترك وازبکان دست بین روس کشور خوار بود
آسیای مرکزی یك نام بود مهرهء شطرنج خون آشام بود
پنجده آن خاك محبوب وطن مسقط و ماوای استعمار بود
شرق یورپ را همه بلعید و رفت بوالعجب این روس کشور خوار بود
از همان آغاز طرح دوستی در پی تخریب ما در کار بود
از مشاور تا به مسلك دار توپ در لباس دوستی غدار بود
از مهندس تا به معدن دار روس دزد او باش و غلط کردار بود
کمك روس به افغان نام بود بهر بسط آن پلانش دام بود
بر خلیج فارس بودش نظر از متاع هندی اش در کار بود
حملهء این قدرت اهریمنی بر اصول آدمیت عار بود
دردسامبر بیست وهفت هفتادونه کشور اشغال آن بد کار بود
روس داخل شد به قلب مملکت غصب وتاراجش به هرسو کار بود
ضد اشغالش بد هر سوی وطن نعرهء تکبیر دین بسیار بود
آن غنای ملی ما چور شد روس در هر کو چه و بازار بود
کلبه شیران جنگی جهان طعمه آن روس بد کردار بود
قریه ها و شهر هایم در گرفت مادر میهن به حال زار بود
لیك از بهر دفاع کشورم هر طرف تدبیر بهر کار بود
از جوان و پیر و برنای وطن در حصول حق خود بیدار بود
اتحاد مردمم در خلع روس ثابت و مشهود در انظار بود

کشته ها دارم بر اکناف وطن — از شهید بی کفن بسیار بود
جلسه ها از بهر خلع روسیان — هر کجا اندر جهان در کار بود
لیك تأثیرش به دفع روسیان — در حدود لفظ و بی مقدار بود
فیصلات کاغذی اندر عمل — باطل و ناکافی و بیکار بود
جنگ حق وباطل آمد در میان — بی خدا را با خدا کی کار بود
از حق انسانی خود دافعم — زنده گی در بندگی بس عار بود
صد هزاران کشته دارم هر طرف — دشمنم آن روس بد کردار بود
در نوامبر در ملاقات ژنیو — گر چه دانم طرحه ها بسیار بود
طرح ما، در نزده وهشتاد وپنج — بهر افغان حل مثبت کار بود
ریگنا در دیدنت با گربه چوف — کیس(۱) افغان ثقل این گفتار بود
خلع روس از کشور افغانیان — مقصد ار زنده، بیدار بود
با چه میتودش ره حل آوری — دیپلومات سال را این کار بود
کیئیر(۲) پتریك خانم الاتبار — آن سفیر وارد اسرار بود
آنکه در تالار اقوام جهان — کیس افغان راچه خوش بگفتار بود
بر ژنسکی دیپلومات تیزبین — مرد محکم چیره دست و آهنین
در سوال کشورم بیدار بود — عمق دیدش پخته و پر کار بود
در تجاوز بر حق افغانیان — شاهدانم از ملل بسیار بود
شاهدان عینی ام اندر وطن — صد هزاران زخمی و کشتار بود
دیگر آثار ویرانی روس — شهرها و قریه ها هموار بود
گر نداری باورم این ادعا — هیئت تعقیب ام ارسال بود
دیگر از آن کشته های ظلم روس — در ته، ویران ها بسیار بود

ما علم بر دار آزادی شرق — زیستن در دست روسم عار بود

زیستن در محنت و در برده گی — بهر افغان ذلت و ادبار بود

زنده گی اندر پناه دیگران — مرگ را بر آن شرف بسیار بود

خاك افغان کی پذیرد روس را — از جوان و پیرم این گفتار بود

عسکر روسی خود را پس کشد — این قرار ملت بیدار بود

گر نمیدارد به گفتارت اثر — امر شورای ملل در کار بود

از طریق قصر زیبای ملل — بهر تطبیقش عمل در کار بود

خون خوار قرن بیست کشورم — قاتل اولادهای مادرم

در جهان محکوم و بد کردار بود — حکم استخراجش اندر کار بود

گر نگیرد گوش، فرمان بشر — داد گاه لا حه را بنما خبر

گر بپیچد سر ز حکم داده گاه — کله اش زیب طناب دار بود

ریگنا با طرز دید روشنت — از حوادث میهنت بیزار بود

بارك از سوی عزیز هم وطن
شرح عرض مردمش ارسال بود

***

(۱) کیس (Case)- سوال افغانستان

(۲)خانم سفیر نماینده، ایالات متحده امریکا در ملل متحد (U.N) ۱۹۸۵.

ACKU

103
104 محمد راشد
105 محسنی
106 شیرازی تبریزی
107 جعفری
108 Ahmad
109 جعفری
110 Rahim Azad Jazaf
111 علی احمد
112 دکتور عبدالله بابا زاده
113
114 Aslami
115 Rahima Islami
116
117
118

119
120
121 داود
122 marzia
123 Razek Uzizi
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133 عبدالله
134
135

ACKU

[illegible]

مهاجرین ... ارزش ... رئیس جمهور افغانستان

... ۱۹۸۵

1) [illegible] 18) [illegible] 35) [illegible]

2) [illegible] 19) ستاره فریبا Sabra 36) [illegible]

3) لطیفه سمی Sama 20) [illegible] 37) [illegible]

4) [illegible] سمیس Samee 21) [illegible] 38) [illegible]

5) [illegible] 22) A. [illegible] 39) [illegible]

6) [illegible] 23) [illegible] 40) [illegible]

7) [illegible] Nasir Sherzad 24) [illegible] 41) [illegible]

8) [illegible] 25) HABIBULLAH ACHAGZAI 42) Reasons of afghanistan

9) [illegible] 26) [illegible] 43) [illegible]

10) [illegible] 27) [illegible] 44) [illegible]

11) [illegible] 28) [illegible] 45) [illegible]

12) [illegible] 29) [illegible] 46) [illegible]

13) [illegible] 30) [illegible] 47) [illegible]

14) [illegible] 31) [illegible] 48) [illegible]

15) [illegible] 32) [illegible] 49) [illegible]

16) [illegible] 33) [illegible] 50) [illegible]

17) [illegible] 34) [illegible] 51) [illegible]

52 [illegible]
53 [illegible]
54 [illegible]
55 [illegible]
56 [illegible]
57 [illegible]
58 [illegible]
59 [illegible]
60 [illegible]
61 [illegible]
62 [illegible]
63 [illegible]
64 [illegible]
65 [illegible]
66 [illegible]
67 [illegible]
68 [illegible]
69 [illegible]
70 [illegible]
71 [illegible]
72 [illegible]
73 [illegible]
74 [illegible]
75 [illegible]
76 [illegible]
77 [illegible]
78 [illegible]
79 [illegible]
80 [illegible]
81 [illegible]
82 [illegible]
83 [illegible]
84 [illegible]
85 [illegible]
86 [illegible]
87 [illegible]
88 [illegible]
89 [illegible]
90 [illegible]
91 [illegible]
92 [illegible]
93 [illegible]
94 [illegible]
95 [illegible]
96 [illegible]
97 [illegible]
98 [illegible]
99 [illegible]
100 [illegible]
101 [illegible]
102 [illegible]

oct — 10 — 1985

The president of the United states of AMERICA Ronald Reagan.

Dear Mr. President

I as an afghan refugee living in Hayward BAY AREA. Thank you for your stance on afghanistan. I certainly appreciate your effort in paving the way for a solemn peace negociation on gods green earth

In fact, what i am suggesting here is my inner desire and expectation which is submitted here-in-under, merely in a sincere petition form my plea is to your good office to please reconsider the inadequate ineffective help of the U.S made war material, specifically those stinger missiles to the Afghan mujahideen.

Since Russian government in its mass-media blames you and the U.S. government for helping our warriors, why does your administration refuse to send sufficient effective arms and particularly air defense missiles to the Afghan freedom fighters.

Afghan mujahideens are not only fighting for their homeland, their independence but for the freedom of human beings, democracy and human rights all over the world. We hope your administration afford sending adequate and effective arms according to their need in the right time.

Dear Mr. president, regarding the coming summit with Mikhail Gorbachev Russian leader in november 1985, among the issues which you are discussing with, the Afghanistan case must be discussed on the top of all other issue. And we hope that the following four essential elements for the liberty of nations should be taken into consideration.

(1) Immediate withdrawal of Russian troops from Afghanistan

(2) The preservation of sovereignty and territorial integrity of Afghanistan.

ACKU

3) Political independance and non-aligned character of Afghanistan
4) Right of Afghan Nation to determine their economical, political and free from outside intervention.

God Bless you mr president and
God Bless America.

Sincerely

On behalf of Afghan immigrant in
BAY Area of Northern California

October-10-1985

Dr. A. Ahad Barakzay
2837 OLIVER DR. APT. #145
HAYWARD, CA 94545
(415) 782-8081

medical doctor and graduate of Aviation medecine, authorized of wearing the insign of your Speciality of aerospace medical center (A.T.C) Brooks Base Texas of 17 June 1960

BRIEF

THERE ARE only TWO Realities OR BASIC FACTORS IN Afghanistan to DAY.

THE SOVIET OCCUPATION AND The Afghan NATION.
Neither is Compatible with the other.

SOVIET UNION CAN CONQUER Afghanistan only by ELIMINATING the AFGHAN NATION. This the WORLD must Not permit to HAPPEN for IF Afghanistan is VANQUISHED NO INDEPENDENT NATION WILL BE Safe.

October-10-1985 To White House
Washington D.C.

ACKU

محتویات پامفلت :

۱- عریضه عنوانی رئیس جمهور امریکا و به لسان انگلیسی - راجع به آزادی افغانستان از جانب مهاجرین افغان مقیم در کالیفورنیا

۲- عریضه، شعری به لسان دری عنوان رئیس جمهورامریکا وموضوع طرح آزادی افغانستان با رهبر شوروی (گربه چوف) در سطح جینوا .

دهلی جدید - جنوری/۱۹۸۳

به میهن علیل

تو ای خاك دل آرایم چرا قلب تو خونین است
فضایت پرغبار وکوه و صحرای تو غمگین است
چه پیش آمد برایت از چه سیمای تو پرچین است
تعلل بر حقیقت ها فلك را رسم دیرین است
میازارید میهن را که درد بس گران دارد
که هر وجبش به قلب خود هزاران قهرمان دارد
ز دست روس خائن کشورم در بند تفتین است
دفاع از خاك اسلامم هدایات من از دین است
به ملحد زیر دستی مؤمنین راسخت توهین است
مرا قربانی فرزند ز ابراهیم(ع) آئین است
میازارید میهن را که درد بس گران دارد
که هر وجبش به قلب خود هزاران قهرمان دارد
زیر پرتاب بم و راکت جراحت هایش سنگین است
دگر خاك وطن را رنجه کردن سخت ننگین است
که این مهد شهیدان شیر مردان را چمن اینست
ثریایش مصفا ذیبش از ناهید و پروین است
میازارید میهن را که درد بس گران دارد
که هر وجبش به قلب خود هزاران قهرمان دارد

علالت های بی درمان ز دست روس بی دین است
ز بعد مـردنم تکفین و تدفیـن رسم دیرین است
سپـردن مؤمنم در خاك از اجداد تمرین است
ولی خاکم درین حالت بسی از درد غمگین است
میـازارید میهـن را کـه درد بس گـران دارد
کـه هر وجبش به قلب خود هزاران قهرمان دارد
ز قبرستان شیران و شهیدان نعره ها اینست
که استقلال افغان زخمی و هم رخنه در دین است
بهم باشید همـدستان صلاح کار در اینست
سر تسلیم با الحاد دور از عـزم شاهین است
میـازارید میهن را کـه درد بس گـران دارد
که هر وجبش به قلب خود هـزاران قهرمان دارد
کلندو بیل دور افگن که درد از حال و پارین است
بـرای مـدفنم ضربت زدن دورش ز تمکین است
بجـای مـدفـنم در خـاك به در آبم انـدازید
که مهد نـازنین من علیل و خوار بالین اسـت
سپردن جان برایت میهنا رسمم ز دیـرین اسـت
که «بارك» خاك میهن منزل الناس و یاسین است



جهان گذران

به جهـانی که تـو دل بستی بر آن / ز کســان و ســلفت نیســت نشان

هـمه رفـتـنـد ازیـن دار فـنـا ء / ز پـی قـافلـه هسـتـی تـو روان

گـر چه اسلاف بودی پُـل به خلف / کـی زنـد تکـیه به پُـل راه روان

مـن نـه آنم بتو پنـهان گـویم / چو تو صد آمـد و رفـتی زمـیان

دعـوی حـق نکنـی ملك تو نیست / نیست شهر از تو نه ملك ونه جهان

هرکی در کشـور غیریش جاه شـد / کی بود معـتبر جـاه و مـکـان

هر چه سوگند به حـق یـاد کـنـی / هست و بود هـمـه در دست خداست

به مهــاجر ندهـد کــس فــرمان / اوست فرمـانـده این ملك و جهـان

بـارکا ء از پـی چند روزه عــنـان
از طمـع سـخـت ببندی تو دهـان

***

تحفه عید

ای زاد گاه من وطنم پرورشگه ام تا کی به گلشن دگران شب سحر کنم
کهسارم آن غروب توام کی رود زیاد بریاد آن نسیم سحر فتنه سر کنم
نه یار همنواء و نه همراز رازها نه مونسی که قصه زهر بام و در کنم
در رویا ، به قلب وطن شب گذر کنم بر یاد کشته گان تو من گریه به سر کنم
از عالم بمن چه دنیای زر پرست تا زنده ام به نام یك انسان حذر کنم
در راه حق پرستی وقرآنت ای خدا «ج» باشد جهان بی خبران را خبر کنم
گر باز گشتمت تو بدان مادر وطن پای برهنه هر وجبت را سفرکنم
مخروبه های قریه و بازار و شهر را شهکار ظلم خوانم خویش نظر کنم
در اوج علم، از حملهء روس و چپاولش نفرین بر این تمدن نوع بشر کنم
از هر دری شکسته و آثار جنگ روس تاریخ خود بسازم و آنرا زبر کنم
نه آنکه بهر مام وطن از کتاب غیر افسانه ها بسازم و خود بی هنر کنم
یا هر ورق ز دفتر انگلیس بنگرم بر خویشتن به گفتهء دشمن نظر کنم
ای هموطن بیا که ازین ظلم آشکار بیرون رویم و جمله جهان را خبر کنم

ACKU

آن باغهای سوخته و بم رسیده را — خاکش به دیده مالم و فخرش به سر کنم
از مدعی علم و تمدن به قرن بیست — بر درگهء خدایی جهان شکوه سر کنم
طومار ها بسازم و از عدل روز گار — درخواست داد خواهی قتل بشر کنم
تا مجرمین به حکم عدالت کشد به دار — انسانیت علاج، زهر دردسر کنم
بعداً به سوی حاجر پروان شوم روان — در پای آبهای وطن شب سحر کنم
بر یاد آن مجاهد صدیق قهرمان — هر سنگ سنگرش بخدا تاج سر کنم
تا کی به ترجمانی افکار دشمنان — از خودکشیم وخویش بخون غوطه ورکنم
بارك ز اختلاف امیران در آتش است — بر حالت علیل وطن گریه سر کنم

عید است و بر مزار تو قربانی وطن
خوانم دعای مغفرت وديده تر كنم

***

ترانهء وطن

۱- وطنم مأمن اجداد منی   زادگاه من و اولاد منی

۲- سرمهء چشم کنم خاك ترا   فخر من عزت احفاد منی

۳- بیتو هر گل ز گلستان جهان   خار چشمست تو تا یاد منی

٤- لندن و روم چه زیباست و لیك   نیستی غور و نه شمشاد منی

٥- همه از عشق وطن لاف زنند   کی تو در شهرت اولاد منی

٦- هر کجا جرگه در هجران سازند   نه تو آن جرگه بنیاد منی

۷- خانهء غیر چه زیبا و قشنگ   لیك کی غژدی اجداد منی

۸- هرکی یابد ز تمدن در مان   تو کجا نسخهء فریاد منی

۹- باغ ونخل تو به هر جا وافر   نه تو پروان خدا داد منی

۱۰- گرچه آب تو فراوان ای غرب   کی تو هلمند ز کهزاد منی

۱۱- هموطن آب ز دریای وطن   مایه زنده گی شاد منی

۱۲- بارکاء خاك ز پامیر بلند
باعث عزت اولاد منی

ACKU

میامی بیچ فلوریدا

خاطره سفریست از میامی بیچ

ای میامی بیچ قدرت سخت زیبایت نمود
دست خالق متحد با خلق پیدایت نمود
اتحاد اطلس و مکسیك در پایت نمود
در ردیف بهتران، بهتر ز هر جایت نمود
منظر مکسیك و اطلس وه چه طوفان میکند
از هزاران نشه دیدارت بمن آن میکند
«بارك» من تجلیل خاطر را به پغمان میکند
قصه، زیبائیت را نزد یاران میکند

***

عمل حق

زآن دانـــایی و عرفان به فرسخ ها گـریزانم
که بانیرنگ و افسونش نخواهد سـرفـرازی

ز فرهنگی نخوانم ای عزیزان تا دم محشـر
که از شمشیری حق بشکند شمشیر بازی را

ز ناهید شـهید آموزگـار خـلق و میهـن را
به محض زکر اجزاً کی توانی پخت روزی را

به مضمـون فـریبا چاره، دردش نـمیگــردد
ملنگ پهلـوان بنـگر لطیـف پیر غـازی را

ز منگل تا به جدران جاجی واحمدزیت دیدی
که باز آزاد خواهد از خدا ملك سـنایی را

به شمشیر حقانی بوسه از حـق میرسد یاران
که تا خاموش سازد قدرت غــدار روسی را

وطن آغشته درخون است وروسان درفریب اما
زاسماعیل وعبدالحق، نخواهـند بُرد ، بازی را

زبیح نازنین راکی فراموشم کنم یاران
شهید شیر مرد بارگاه کبریائی را

بهاء الدین مجروح را ندیدی قهرمان گردید
بنازم آن شهید پاك در گاه الهی را

تجاوز برحقیقت مشکل افتد چاره سازی را
بساط مزدروسان بین، که افغان برد بازی را

به محض گفتن حق بارکاء سودی نخواهی برد
عمل در حق بسازد قهرمان مسعود غازی را

***

مقام ارجمند علم و دانش

جز علم و معرفت که جهان ساز آدمیست
هر گز جلال ماده پرستان وقار نیست

سیادت و عزیزی انسان زر پرست
چون خاك پای عالم خدمت گذار نیست

هر سلطنت به هیچ بود، نزد شاه علم
گر علم با عمل نبود، شاهوار نیست

نازم به دانشی که کند فتح کائنات
مستعمرات خاك و زمین پایدار نیست

غیر از کتاب و علم که سر تاج زندگیست
بارك به کاخ ماده مرا اعتبار نیست

ACKU

کشور قهرمان آزادی قرن ما

قلـب گیـتـی کشـور و مـاوای ماسـت
خـانــه، افـغـانـی بابـای مـاسـت



هر کی با پول اجانب اردو سازد نوکر است   در پناه اجنبی این کار بیع کشور است
حق پرستان بی نیاز از هر سلاح ولشکر است   نـاظـمان اجـرتی اخر بـه کام اژدر است

بارگاه ایزد به لطف خود دهد ملت نجات
آن خداوندی که ما را در مصائب یاور است

قلب گیتی کشور ماوای ماست

خالق عالم جهان چون آفرید تـوأم آن آب و خاك آمد پدید
آدم خاکی که بی امر خدا (ج) خورد گندم گشت از جنت جدا
آمد و هر خشکه را اشغال کرد یکدیگر را هر یکش دنبال کرد
در نخستین لحظه سر گردان بماند روز وشب در فکر آب و نان بماند
بعضی ها اندر پی یك سر پناه زندگی در اسیا کردند بنا
گفت هر یك، با همی، حرمان ما اتحاد ما بود در مان ما
همدگر را هریکش آغوش کرد گفته های یکدیگر را گوش کرد
آرین پوریم و افغانیم ما زادهء از کهسارانیم ما
کهسارم کشور افغانستان منزل الشمس و مهد غازیان
خانه افغانی شیران ما منبع تولید آب و نان ما
مرکز تدریس فرزندان ما منشهء توحید و هم قرآن ما
کوهیم آزادگی عنوان ما آشکارا گویمت پنهان ما
کابل ویرانه ام قلب وطن زادگاه غرقه در خونم چمن
سرگذشت من به تاریخم عیان راه ابریشم مرا در کاروان
کشور سلطان محمودیم ما از شهاب الدین مولودیم ما
منزل میرویس و احمد شاه ما رهبر و هم نیکه و بابای ما
حضرت سینا ز بلخت سرکشید حکمت طبش جهان در برکشید
از سنایی و ز مولینای روم علم و دانش تحفه این مرز وبوم

رحمت حق بر وزیر نامدار	اکبر غازی چو شیر کهسار
کشت آن مکناتن غدار را	آن سفیر دشمن مکار را
ضرب محکم داد استعمار را	رهبران غیر وبی مقدار را
شاد زی جامی و رحمان وختك	رحمت حق بر شما باد از فلك
سید جمال الدین خورشید کنر	دانشش جان بخش دنیای هنر
خاطرم بر باد بلخی پر زند	در هری مهجوبه را بر در زند
مخفی ما در بدخشان وطن	بلخی و مهجوبه اش یار سخن
گر بگویم بهر هر یك داستان	قصه طولانی شود هم میهنان
جنگ میوند و قیامت های آن	آن ایوب شیر و فرمانهای آن
ضربه دیگر به استعمار داد	کفر را در بازیش اخطار داد
مرد صاحبدل جهان معرفت	فیلسوف اقبال، جان معرفت
فیلسوف و شاعر مشرق زمین	آن میانش بسته با جبل المتین
نام افغان مبارز یاد کرد	اشك شوقش آمد و فریاد کرد
طرح آن غازی امان الله را	نهضت آزادی آن شاه را
لشکر کهسار افغان حاضر است	کان سپه سالار فاتح نادر است
قهرمان نادر شکست انگلیس را	فاتح تل ضربه زد ابلیس را
روز روشن ساخت بر دشمن سیاه	در تپش انداخت قلب آسیا
کشور افغانیان دلشاد کرد	همقطار مردم آزاد کرد
در خلال دوره نادر شهی	باشه ما داشت اقبال همرهی
بر اساس معرفت های قدیم	از ادیبان بیشمار او راندیم
شاه دعوت کرد از اقبال شرق	تا به هم گویند از احوالِ شرق
بعد تشخیص و علاج درد شرق	نسخه مانع شوند از مرگ شرق
فیلسوف اقبال شد مهمان ما	محترم در نزد هر افغان ما
مرد لاهور کردی خیبر را عبور	دید افغانان با ننگ و غیور
شعر اقبال است حماس آفرین	در تپش انداختی خاور زمین

گفت اقبال مردم افغان زمین / در شجاعت شیر و عزمش آهنین
آسیا یك پیکر آب و گل است / ملت افغان در آن پیکر دل است
سالها بگذشتی زین گفتار ها / از سلام و نقص اندرکارها
شاه ظاهر از قضا گشتی مریض / جاگذین صلح او جنگ و ستیز
یك گروپ از ملحدان داخلی / افسر و دکتور و خلق و پرچمی
از مبلغ تا به فرمان دار تانك / از مدرس تا به مامورین بانك
از معارف تا به پوهنتون عموم / گمرهان با روسها کردی هجوم
هر یکش با روس هم پیمان شدند / متحد با ملحد شیطان شدند
وعده کردی بی پناه را سر پناه / نه بود نان و نه کالا بر تنا
اندرین فرصت که هر سو گیرودار / چهره های نوکر آمد روی کار
روس آمد از شمال کشورم / از زمین و از فضا پشت دَرم
از هوا داخل شدی بگرام را / خلع کردند جزها و تام را
آن زره و تانك روس از حیرتان / سوی بلخ و سوی کابل شد روان
رایت ظلم و جفا افراشتند / پا به قلب آسیا بگذاشتند
زرع میهن را به آتش سوختند / طفل افغان را به مرمی دوختند
قریه ها و شهر ها ویران نمود / ظلم و استبدا بر افغان نمود
از جوانان وطن هر سو شهید / جوی خون در کشورم آمد پدید
باغ و بوستان وطن برباد شد / سبزه خونین لاله زار ایجاد شد
با همه کشتار ویرانی خاك / شیر افغان را ز ویرانی چه باك
مؤمن افغان گر ایمانش بجاست / کج روی هایش به ملت کی رواست
کی به دشمن سر نهد افغانیان / کی شود تسلیم راه ملحدان
خوب داند درد استعمار را / درد و رنج هر خس و هر خار را
وقت ایسار است ای شیر ژیان / آب دیده آهنی در امتحان
مرگ استعمار در دل پرورید / خون بهای خویش آزادی خرید
اجنبی را دور کن از خاك خود / از حریم زادگاه پاك خود

ACKU

با تفنگ خویش در سنگر بمان — تا که یك روس است ازخاکت بران
روح اقبالم شبی گفتی بخواب — مرحبا کان روس را ، راندی ز خاك
شیر افغان، روس را از پا فگند — محشری در عرصه دنیا فگند
این شکست هرکس که دردنیا شنید — این خبر را با شك و تردید دید
بعد صدق این خبر با چشم دید — کلك حیرت سخت با دندان گزید
بعث بعد الموت رازش در نی(۱) است — هرسقوطی را صعودش درپی است
روح اقبالم ز خلع روسیان — عرض کردی بهر خلاق جهان
ملت افغان بنامت سر نهاد — هست وبودش شد تباه اندر جهاد
خالق عالم بگفت اقبال را — آن بهشتی مرد پار و حال را
قهرمانی های افغان پیش ماست — کشتهء راه مرا پاداشها است
دیگراین ملت نه معروض فناست — دیگر این کشور نه قلب آسیاست
خون افغان جنس ازخون شما ست — لیك قلبش را تپش بی منتهاست
در صدای هر تپش راز خداست — دادن خون جسم وجان را کیمیاست
قهرمانیهای افغان بی بهاست — سنگر حق را جهانی جایگاه است
داد افغان بنده گی را امتحان — لیدر آزاده گی شد در جهان
گفت گیتی پیکر آب وگل است — ملت افغان در آن پیکر دل است
این بود پاداش دادار جهان — محنت جنگم کشید از استخوان

بارکا این لطف ذات کبریاست
قلب گیتی کشور و ماوای ماست

(۱) نی، صور اسرافیل

ACKU

اعتراض بر ارگان نشراتی دولت انگلیس

بنام سلمان رشدی

اعراب و عجم جمله مسلمان جهانیم انصار ومهاجر همه در قید زمانیم
از رشدی انگلیس بخود سخت تکانیم تا محوه کتابش دیگر آرام نمانیم
اعلان جهاد است همه در سنگر ننگیم
برشأن رسول تاخته با کفر به جنگیم
خیزید که آن دشمن دیرین ز در آمد شیطان زمان بر سر ما بی خبر آمد
آن مارگریت غرب بنام تیچر آمد چون نیك ببینی که ز روسان بدتر آمد
ای سرور و سردار دو عالم بتو نازم
آن رشدی انگلیس به قربان تو سازم
انگلیس که بر سرور ما تاخته امروز از خنجر اکبر به مشامش رسد این سوز
از دشنه ایوب که بوده است جگر دوز آن سوخته، دود تَلَشْ کرد چشم سوز
اعلان جهاد است همه در سنگر ننیگم
بر شأن رسول تاخته با کفر به جنگیم
سلمان دنی دور ز ارکان حیا گفت در ناول شیطانی خود بی سر و پاگفت
بر شأن رسول عربی بیش ریا گفت بر رهبر اسلام ز حد سخت خطا گفت
از رشدی انگلیس بخود سخت تکانیم
تا محوه کتابش دیگر آرام نمانیم

ای احمد مرسل تویی سردار حجازم ای بانی اسلام به نام تو به نازم
نیکو بود آن کار که در راه تو سازم من امت سرباز تو و اهل نمازم

اعلان جهاد است همه در سنگر ننگیم
بر شأن رسول تاخته با کفر به جنگیم

جز سوی تو من روی بسوی کی بیارم غیر از تو به درگاه کی امید بدارم
اندر قدمت این سر ناچیز گذارم این تحفه، جان در رهت آسان بسپارم

ای سرور سردار دو عالم بتو نازم
آن رشدی انگلیس به قربان تو سازم

در رهبری دین اگرم معتبری نیست جز عده، محدود کس ازکس خبری نیست
خیزید که آن دشمن دین باز بر آمد این آخر قرن است به طرز تیچر آمد

اعلان جهاد است همه در سنگر ننگیم
بر شأن رسول تاخته با کفر به جنگیم

گر سیر قرون بنگری چون کوه ثباتیم ما کاخ مظالم همه برباد بدادیم
بس شهر و قراء فتح وبابش بکشایم جان بر سر اسلام محمد(ص) بنهادیم

از رشدی انگلیس بخود سخت تکانیم
تا محوه کتابش دگر آرام نمانیم

انگلیس به سر کرده گی تاچر و تیمش گفتا بود این نشریه حقی به یقینش
این نشریه، کفر به پیغمبر اسلام به پیرو تو روشنی روز بشد شام

ای سرور و سردار دو عالم بتو نازم
آن رشدی انگلیس به قربان تو سازم

محمود که در راه خدا با طی فاصل آن هدیه دین برد سلامت به سواحل
آن بت شکن رهبر و فرزانه و عاقل بت خانه فروریخت شکست آن ره باطل

اعلان جهاد است همه در سنگر ننگیم
بر شأن رسول تاخته با کفر به جنگیم

ما غرقه بخونیم کسی را خبری نیست از ملت اسلام کس آواره تری نیست
یک متفق مسلم بی دردِ سری نیست ای احمد مرسل که چوما دربدری نیست

از رشدی انگلیس بخود سخت تکانیم
تا محوه کتابش دگر آرام نمانیم

تاریخ تو ای غور کهن مایه ناز است سلطان زمان را بخدا راز و نیاز است
آن شیر شهٔ سوریت اسلام نواز است بین دهلی ولاهور همه اهل نماز است

ای سرور و سردار دو عالم به تو نازم
آن رشدی انگلیس به قربان تو سازم

تو مشعل گم کرده رهان روی زمینی تو رهبر اسلامی این دین مبینی
تو صاحب معراج در آن کاخ قدیمی محبوب خدا برز بر عرش عظیمی

بارك بخدا ما همه در سنگر ننگیم
بر شان رسول تاخته با کفر به جنگیم

* * *

ناله جانسوز

ای خالق عالم تو به افـغان هنری بخش　　زین حالت ادبار بـه لطـفـت ظفری بخش
ای اشـک گـهر بارکه رخسـاره پناهـت　　ای آه پـراز سـوز به سـوزم اثـری بخش
افسـرده دلان را تـو خـدایا به مدد رس　　گرمی دهش از شمس ز نورش گهُری بخش
یا رب به یتیمان به تلطـف، نظـر افـگن　　بر بـیـوه مظـلوم جهـانی ثمـری بخش
ای ناله جانسـوز، مسـوزان دگرم بیـش　　ای گـریهء شبها، تو شبم را سحری بخش
از قـلهء پامیر به ویـرانه وطـن بیـن　　بـر ظالم وجبار تو حق بیـن بصـری بخش
خائن تو بمیدان کـش و قاتل بـه محـاکم　　از دادرسی تـو بـه مـردم خـبری بخش
بـر کشـور مـاتـم زده و ملت مظـلوم　　از عدل و ترحـم تـو الـها نظـری بخش

بر بـارك عاصـی در امـید تـو بکـشـا
بس کن ره هجران و ز وصلش خبری بخش

＊＊＊

Auguest - 1992

از بند امیرم من
باشنده ء بامیانم

من آب صفا و پاک　　از قرغه و پغمانم
من نرگس شهلایم　　زیبا گل لغمانم
بر یاد گل نارنج
با دیده ء گریانم
بی دانه انارم من　　از تاش و زقرغانم
من توت بس شرین　　از کشم بدخشانم
آن پسته دهن گوید
من مال سمنگانم
من کوه پر از جنگل　　از سنگل و جدرانم
لندی سبن پر آیم　　از شال و نورستانم
من دکه و شمشادم
من سرحد آزادم
من ماهی خال دارم　　از حاجز و خنجانم
تالین اعلی یم　　از بلخ و شبرغانم
زردآلو و انگورم
از فرزه ء پروانم

آبجوش و انار من   از جلدك و دامـانم
پنجاوایی دیار من   بر خرقه دعـا خوانم

من از هری و غورم
مــن زاده، کهســارم

مــن لوگــر زیبـایـم   مــن سرخاو را جانم
من چرخ پر از سیبم   مــن وردگ و میدانم

هلمند و زرنجم مــن
در بند کـمال خستم

مــن آهوی صحرایم   مــن کوچی افــغانم
در غژدی وطن دارم   از دوشـی و بغـلانم

نه، نه منم از مرغاب
از کشکی و کهسانم

من در شب مهتـابی   در خواب به پغمانم
با هموطن و یـاران   در گردش بوسـتانم

بارك چوشدم بیـدار
از سوز به گــریانم

* * * *

ACKU

۱۹۸۷ع

آرزو

ACKU

دیدن تو میهن زیبای من — دور ز رنج و مهنم آرزوست
یاد ز کوه و دمنت ای وطن — ازسر شب تا سحرم آرزوست
بعد تماشای گل نرگست — سیر گلاب و سمنم آرزوست
مشعل آزادگیت خاك من — دور ز باد فتنم آرزوست
بعد خزان دی و فصل شتا — از گل نو در چمنم آرزوست
خاك بچشم تو شود ای رقیب — پای تو اندر سمنم آرزوست
خاك ترا خیبر و شمشاد من — سرمه به چشمان ترم آرزوست
آب وهوای خوش ز اقلیم تو — تاکه بودجان به تنم آرزوست
دیدن کهسار ترا میهنم — همچو دل اندر بدنم آرزوست
جابر انصار ترا شاکرم — بهر مجاهد سمنم آرزوست
من زسنائی و ز بهلول تو — تحفه فتح وطنم آرزوست
خواجه انصار ترا مخلصم — لیدر دشمن شکنم آرزوست
بهر شهید ره ناموس خاك — زیارت آن بیکفنم آرزوست
شیر خدا بهر مزارت نثار — لاله، دشت و دمنم آرزوست

خرقهء آن سرورعالیجناب(ص) حرمتش از جان وتنم آرزوست
خانهء آبایی و معروف من سوز سحر در سخنم آرزوست
کاش به کوهسارتو میرم وطن مردن چون کوهکنم آرزوست
مخمل بیگانه کند رنجه ام بافت وطن را کفنم آرزوست
گلشن ارزنده و مأمون من دفن بخاك وطنم آرزوست
عکس عمل در ره اشغال خاك تا نفس اندر بدنم آرزوست
ما در میهن به رهت دائما شمع صفت سوختنم آرزوست
بهر مجاهد ز در کبریا قوت لشکر شکنم آرزوست
طرد چنین روس فرو مایه را در همه جا از وطنم آرزوست

بارك من کشتن و بریست روس
بی همه گفت و سخنم آرزوست

ACKU

هموطنان گرامی! لطفاً با دقت بخوانید

طرح شعری حل پروبلم دردناک افغانستان قهرمان

طرح شعری حل پروبلم دردناک افغانستان قهرمان ،شتمل بر ۱۰۱ بیت- دهم محرم الحرام ۱٤۱۰هـ.ق - اول اگست ۱۹۹۵ - اول اسد ۱۳٦۹هـ.ش.

گفته معروف انگلیسی است:

Politics and poetry are not the prose

ترجمه: شعر و سیاست نثر نویسی نیست

★ ★ ★

کربلا گشته خاک افغانم دست اغیار کرده حیرانم
در گرفتم ازین حقوق بشر حق کجا گویمش پشیمانم
روس و امریکه از برای خدا ملت ما به جنگ گشت تباه
اندرین کیس کشور افغان یک ره مشترك کنید به پاء
تا نباشد توافق دو قواء رهء آزاد، کی شود پیدا
خاصتاً شوروی و پاکستان نقش مثمر بیاردم بمیان
باشد افغان حکومتش سازد آن سیاسی زعامتش سازد
گر نخواهی رفاه افغان را این انارشی کشد جوانان را
بزن آتش بمن تنورت را خواهد آن سوخت جان جورت را
بی ثمر باشد این دو اندازی دست خود می کنی تو گورت را
یا که افغان متکی به یکی کهسارم شمار دش سگکی
دیدی افغان کهساران را درس خوبی بداد روسان را

مشکن امریکه عهد و پیمان را   کی فراموش سازم احسان را
طرح ناجور جینوایی بین   بی مجاهد، گره کشائی بین
روس اندر حمایهء دولار   خونخواری، و پارسائی بین
دوستانم، انیس قاتل شد   باز دعوای بیگناهی بین
خوب دیدی پلان روسان را   طرح دیرینه اش به افغان را
گراسیموف مفسر روسی   از تجاوز بخود پشیمان را
دولت روس اعتراف نمود   نقض عهدش نموده پیمان را
گفت سرخ آن نظام روس دگر   کی مقابل به ایستد افغان را
آنطرف هر مجاهد و رهبر   پندیش جاه گذین وخانه و در
هر یکی متضاد هم به دگر   هر کدامش بخود بود یك سر
هر چه این ضدیت دوام کنند   درد صبح اش بتر ز شام کند
هیچ مستوفیش نسازد پاك   گر تو بر سنجشت نداری باك
بر سرغازیان چه بازی شد   چه اهانت به مرد غازی شد
عوض قهرمانی جنگم   پاهای برهنه بر سنگم
هر امیرم به ضد همدیگر   یك به دیگر زنند تیغ به سر
ملت اندر مضیقهء جنگیست   چه اخوت بود چه همرنگیست
احتمالش که حاکمیت خاك   با چنین شیوه ها رود به هلاك
ملل متحد به پا خیزد   طرح حل قضیه را ریزد
شوروی پاك و سازمان ملل   باید این مشکلم نماید حل
خواهم آن حاکمیت افغان   دور باشد ز بازی دگران
دولت پای بند قانونم   تو بسازی بشکل موزنم
دولت گدی گك سقوط دهید   با موقت بساز ممنونم
قبل از اینکه انتقال آید   انتخابات را سوال آید
با مؤقت به رهبری ملل   بکنید ز انتخاب مشکل حل
انتخاب سراسری سازید   در دل خاك رهبری سازید
به سیاسی گگان نوکر تو   اسماً افغان و نوکر در تو

ACKU

ظاهراً چهره اش بمن مانند   از پدر نوکر است و چاکر تو
نه از آن نوکران استعمار   که فروشند زعامت و دستار
یا نه این وضع رهبران جهاد   مشکل ازحل کشیده رو به فساد
اختلاف هر چه بیشتر گردد   دشمنی ها شدید تر گردد
پیچ ها پیچ دارترگردد   عقده هایش ز بد، بدتر گردد
ملت قهرمان بی سرپوش   ظلم عالم نموده اش بیهوش
علم و سرمایه و عدالت بین   هر چه دارد ولی نه چشم نه گوش
سوختند شهرها و ایوانم   کرد ویرانه خاك افغانم
ای جهان هر چه باشم انسانم   با عدالت بکن تو در مانم
گفته بودی که عضو همدگریم   سعدی زین گفته ات من حیرانم
گوربه چوف جنگ را شدید نمود   قبض کردی تو خاك واخانم
جنگ های فضائی پی در پی   نه بشر ماند و نه ز حیوانم
گربه گك سوخت خاك واخانم   دامن کوه و تاك پروانم
خیبر و خوست را به آتش زد   فیر راکت نگر به پغمانم
زدی آتش هری و غور مرا   سوختی قندهار لغمانم
نطفه کش کردی هر جوان مرا   زنده در گورها فراوانم
آبهایم به زهر آلودی   ماین فرشست دشت و دامانم
کشت و کار مرا به آتش زد   سوختی مکتب و دبستانم
قریه های مرا خراب نمود   فرق دشت و سرك نمی دانم
قتل عامش به هر طرف بسیار   دشت ها پر ز نعش انسانم
تو اهانت زدی به دیوانم   سوختی پاره های قرآنم
همه دیوارهای بی ته و سر   اثر از شهرهای ویرانم
این زمان غرب با چنین اعمال   گور به هیروی داستان سازد
گربه را با فجایعش بر ما   غرب و امریکه قهرمان سازد
رهبرش آن مجاهد افغان   کوهی و پا برهنه بی لب نان
اندرین رهبر به رهبر روس   درس عبرت بداد و خوب عیان

ACKU

بیش از هفتاد سال نان و لباس — روس گفت وعمل نیافت اساس
آن غلط راه رفته‌ء روسان — کرد ثابت برای اهل جهان
هر کجا تاخت کرد و آتش زد — چور اموال و قتل فاحش کرد
اندران حمله اش سوی افغان — درس دادش ز مکتب انسان
تا که افغان نکرد این ایثار — تا که قربان نکرد سر در کار
شرق یورپ کجا شدی بیدار — کی کشیدی پلیس روس از شار
دادی افغان تو کشته‌ء بسیار — قهرمانی، تو نمود این کار
باز پولیند، رومانی و چکان — هر کدامش بخود بداد تکان
جرمن شرق گفت آخر کار — روس وطرزش نبود غیر شعار
کلچر روس و اقتصاد غلط — شرق المان نمود تار متار
خوب دیدی که جرمن آخر کار — کند تهداب روس و آن دیوار
در خور روس عجب تماشا شد — بین (بورو) چه درز پیدا شد
پارلمانی به روس بر پا شد — دفتر بیخدا چه رسوا شد
روس آخر به پای غرب افتاد — آن ز فولاد پای و درب افتاد
منم افغان و با چنین بازی — همه ایثارها و جان بازی
بر جهان بین چه میکند با ما — آن عدالت چه میدهد با ما
تا تو گوئی که قوم جدرانم — من بگویم از آن پروانم
یا رفیق دگر ز لغمانم — آن دگر گویدم ز پغمانم
کنفرانس به بسط کره‌ء ارض — نکنند هیچگاه در مانم
لفظ زیبای لیك مقبول است — رایگان کی کنند در مانم
نکند هیچ لیگ حل سوال — متحد تا نسازی افغانم
خود بگویم به روس ویورپ شرق — درس آزادگیست فرمانم
بهر هر روس و اهل استعمار — متکی بر خودیست دیوانم
بهر هر روس و نوکر اغیار — متکی بر خدا و قرآنم
نیم افغان آله‌ء اغیار — پای مالم مکن تو با دولار
موتر لیموزین مرا منشان — گارد از بهر من مساز قطار

ACKU

هوتل پنج ستاره ام تو مبر زادگاه هم بدست من بسپار
ملت قهرمانم جنگم من دشمن اسبق فرنگم من
ملیت بهترین لباس مرا انتخابات بهتر از جانم
انتخابات عام خاص وطن بهر خاکم مفید میدانم
انتخابات هر زن و مردم جامه دوزد ز بهر پیمانم
دور از دخل مردمان غرض با ممثل بساز درمانم
وحدت ملی ام شود تمثیل با غرورم دهید فرمانم
در اخیر هر چه پوشی ام پوشان من خود اندام خویش میدانم
من همان پا برهنه افغانم دیدی تدریس و عزت و شانم
به تو آموختم که انسانم با اهانت مکن تو در مانم

منم آن قهرمان آزادی
بارك با خدا و افغانم

نـوت :

گوربه چوف روسی دوست فعلی امریکا و جهان غرب در تلفات وارده، انسانی و تخریب دردناك افغانستان عزیز در سالهای ۱۹۸٦ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ دست کم از بریژنیف رهبر اسبق روس نداشت و حتی تخریبات زمینی، ماین فرش ها و حملات طیارات خود را بر کهساران افغانستان عزیز فوق العاده شدت داد، ولی بفضل رب العالمین شکست تاریخی خورد این افغان بود که تاریخ سیاه انسان کُشان شوروی را بر صفحه تاریخ جهان سیاه تر ثبت نمود.

حدیث حضر سید المرسلین محمد مصطفی(ص) میفرمایند:
«سید القوم خادمهم»

ترجمه: خادم قوم سردار قوم است

مگذار که در غربت و سر باز بمیرم

ای بار الـهـا تو بـکن مشـکلم آسـان
مگذار که در غـربت و سـرباز بمیرم
با راکت و بم بسـتن ویرانی ، کشـتار
ظـالم چه گنـاهـم که چنین زار بمیرم
کـی رهـبر سـالم بکشد همـوطنش را
از جرم تو شـرمنده و در عـار بمـیرم
با کج روشان کی دهد زنده گی کیـفی
ز افغان کشی بهتر که در ادبـار بمیرم
کـیـفـم نـدهـد رهبری ظالم و غـدار
کیف آن دهـدم عادل غمـخوار بمیرم
بسپردن جان رابتو یك باره چه زیباست
مگـذار را الـهـا کـه من هر بار بمیرم
کی خواری بالین بودم حـوصله در تـن
خـالق تو سبب ساز سـبکبار بـمیـرم
باغدروخیانت به وطن رهبری ننگ است
خـواهـم کـه در آواره گی سالار بـمیرم
با روس بـه تـکرار به یك کاسه نشستن
بـهـتـر بودم مجـرم و بـدکـار بمیـرم
مـردانه ز گفـتار حـقم نیست حراسی
هر چـند چـو منصـور سـر دار بـمیرم
مـنـفور ز جـنـگم، ز پی صـلح روانـم
بگذار که مـن مصـلح سر شار بمیرم
من بوقلمون نیستم هـر شـکل بگیـرم
اندر ره ملـت بـه شـب تار بـمـیرم
با قاتل و رهـزن نکنم همرهی هـر گـز
دور از بم و ویـرانی و کشـتار بمیـرم
دیگر بس ام از زنده گی درکشور اغیار
خواهم به وطن گردم و معمـار بـمـیرم
یارب که به ایـن خادم یك عمر فقیران
پاداش دهـی در دل کهسـار بـمیرم

بارك ز خـدا می طلبد دفن به خاکـش
در هجـر بس ام به که چو انصار بـمیرم

به یادبود شاعرهء حقیقت نگر افغان
مرحومه مخفی بدخشی

تو مـادر سخـنی مخفی بـدخشـانـی   تو آن ادیـب سـخن پرور سـخندانـی
توئی که ملك سخن را توان و جان دادی   تو آن سـخنور با درد صاحب عـنوانی
چه خسروان و چه شاهان و شـاعرانت را   تو اهل شغنی و درواز و دخت واخانـی
به عصر ما که فضا هم مسخر است به علـم   نیابی راز دگـر مخفـیا تو پـنهانـی
چه بهتر است که بادانش اشکار کنـیم   نـهفته هـا و حـقائق ز عالم فـانـی
رسـید نامه درین فرصـتم زسوی لیـب   کنند محفل یاد تو، در غـزل خـوانی
بپا کنـند یکی محفل از سـخندانـان   به یاد و بود تو ای مخفی بدخـشـانی
تو مادری وتو شاعر، تو مخفی افـغان   به درد ملت مظـلوم خود تو مـیدانی
روان تو بـود آگـاه ز حـال کشـور تو   مظالـمی کـه بزد سر ز مرد روحـانـی
پیام ما درانه بگو دخـتران افــغان را   تو فـاضـلی و ز الام دختـران دانـی
خراب ظـلم نـمودند قلـب میـهـن را   به سر نوشـت یتـیم وطن تو حـیرانی
تو دخــت با شرف خاك پـاك افـغانی   یقین ازین تباهی کشور ز حد پریشانی
فرست نامـه به عنوان ظالــمان مخفی   که بس کنــند ز کشتار و خانه ویـرانی
به سهم خویش کنم حرمتت به جان مخفی   به شعر تر بـه روانت کنم گل افشـانی

خوش است بارك افغان در عـالم هجرت
که با غزل کندت مخـفـیا قـدر دانی

ACKU

نیایش به درگاه پروردگار

سال نو

به صبح صادق و اندر بهار سال نوم — به بارگاه عظیم تو دیده باز کنم
به درگه تو خدای جهان نیاز کنم — کمال بندگی خود به سوز وساز کنم
به سجده بیش تو افتم به صدق راز کنم — ز عقده های دلم با تو بی نیاز کنم
جبین بندگی سایم به حضرتت یا رب — برت ز درد وطن قصه دراز کنم
به اتفاق مجاهد به نفع خاك وطن — دعا به درگه ات ای ذات چاره ساز کنم
به هر کجا که تویی خالقا نیاز کنم — نه محض دبدبه یی رفتن حجاز کنم
هری و آمو و هلمند اگر نشسته بخون — به جز طریق تو گر راه چاره باز کنم
اگر مصائب و آلام پیچدم در خویش — به سوی کی بکجا دست خود دراز کنم
ز هر طرف در امید اگر شود مسدود — رسم به بارگهت این چنین نیاز کنم
کجاست خاك وطن صبح صادقش یاران — کازاب خویش وضو سازم و نماز کنم
مبارکت بود ای هموطن بهار وطن — چنین عریض، به یاران دلنواز کنم

ز راه حق نروم دور بارکاء تا حشر
به صادقان وطن هر کجاست راز کنم

ACKU

صحبت پیر و جوان

یکی ز تـازه جـوانـان بگفـت با پیـری — که از چه روی ترا قـدرتـی به کاری نیست
چـرا خمـیده ترا قـامت رسا گـردیـد — چه شدکه سوی گلستان ترا نظاری نیست
مرا بـهار جوانی، جـوانی عمـر است — به هیچ وقت به کس شکوه ام زخاری نیست
چرا نـکردی به جـانـت لبـاس نو روزی — چرا بدست تو از لاله شاخساری نیسـت
خمـیده کـرد ترا روزگـار و خامـوشـی — به برده بـاری ز دردت ترا مثالی نیسـت
ز هـر گـروه مرا دوسـتان ویـاران انـد — ترا چه شد که نه یاری و اعتباری نیست
جواب گفت که یاری و دوستی به کجاست — ز هرکسی به جز ازمطلب انتظاری نیست
هر آنکه را کـه ببـینی رفیق نـیم ره انـد — درحادثات بغیر از صبوری یاری نیـست
تـو قـدر عـمر جوانـی و خـرمـی میـدان — خزان عمر کسـان را دگر شراری نیست
کـدام بیـشـه، میهـن خراب ظـلم نـشد — کدام منزل کشـور که خار زاری نیست
زمانه هر چه کـنـد، میکـنـد به ما یـاران — ز حادثات یقـینم، ره فـراری نیسـت
به بنده گـان خدا بـارك اخـتیاری نیسـت
به عمر رفته عـزیزان دگر بـهاری نیـست

ACKU

۱۹۹۵.

هوشدار به غازیان و مجاهدین حقیقی افغان

به تو ای غـــازی جـــوان گـویم به تـــو فـرزند قـــهرمان گـــویم
یـــادم آنـــروز هـــای پـر دردت کوه ســـالنـــگ و دره‌ء ســـردت
در خـــزانش شمال و طـــوفانـــها ســـردی برف و آن زمســـتانـــها
رفتنت کوه به کوه وسنگ به سنگ آن تـــحمل به ســـالـــها در جنگ
ملحـــد روس را بـــه دعوت حق درس اســـلام دادئـــی تـو سبـــق
مـــؤمـــن و پـــیـــرو قـرآن بودی حـــامـــی دیـــن آسـمان بـــودی
قهرمان کجـــا و ظـــلم بـــخـویش
غـــازیا اخـــتـــلاف کـــردم ریش
تـــو کـــریـــملـــین بـــه لرزه آوردی شـــوروی را بـــه سـجـده آوردی
تو نه الـــحادی و نـــه اهل هـــنود تـــو نـــه دشـمن به غزنه و محـمود
روس بشکستی جسم وجان وطـــن تـــوئـــی فرزند قـــهـــرمان وطـــن
آن تـــحـمـــل بـــه گـــوله و راکت راحت از زنـده گـی شـدت ساقط
ســـنـگرت قصر دلکشایـــت بـود خاك میهن چـــو طـوطـــیات بـود
حـــال بـــنگر چه آمدت در پـــیش قـــهرمـــانی کجا و حاصـــل ریـــش

اختلافات زندگی سوزم
کرده ویرانه ها جگر دوزم

غازیا بازی حریفان بین — بهره گیری همجواران بین
وضع آشفته و پریشان بین — انکشافات نابسامان بین
ائتلاف نقیض و ناوارد — هر طرف مبرهن فراوان بین
دشمنی ها ز همجواران بین — از عرب، پندی و ز ایران بین
آن مهاجر کشیدن از ایران — به هرات آن فشار مشهدیان
طرحه ها جمله یك تصادف نیست — کار بی مایه و تعارف نیست

خاك ویران و نابسامان بین
کشته ها بی کفن فراوان بین

کارهای حسابی پس در — دشمن خود شدن به نفع دگر
هوش در ائتلاف با دشمن — غیر پرورده گی شود همتن
آنکه پرورده شد بمکتب غیر — پیش او نیست فرق کعبه و دیر
حق مظلوم گر نگیری ز زور — عفوه هرگز نیابی در منشور
آنکه آزاده را به بست به دام — آنکه کُشتی مدافع اسلام
آنکه محکوم مرگ افغان است — قاتل بیشمار انسان است

غازیا در عمل تو سرور باش
خادم سرنوشت کشور باش

بعد تأمین حق و عدل بشر — پاك را ساز همردیف قمر
به عدالت سپار شیطان را — آن ملوث به جرم و عصیان را
آن برادر کُش مخرب را — خود فروشان اهل مغرب را

آنکه کشتی به نفع جاه و مقام	صد هزاران جوان خوش فرجام
آنکه ناموس خاك داد به باد	با خدا و وطن نمود عناد
حق و احکام شرع بند بکار	بایع خاك را کشید به دار

بخدا و به خاك عسکر باش
قهرمان نجیب و داور باش

بنگر آبستن حوادث را	ائتلاف نقیض و ناقص را
بر خود آ ای عزیز غازی من	تو سپه دار و سرفرازی من
کی شود ائتلاف با اضداد	نسل افغان کجا و جنس قباد
حافظ خاك پاك افغان باش	خار در چشم همجواران باش
جزء خواه تمامی خاکت	آنکه چشمش به مادر پاکت
چشم او را به سیخ سوزان کش	قلب او را ز قالب جان کش

زادهء خاك پاك افغان باش
شیر مردی ز کهساران باش

هرکسی بازی به زادگاه دارد	هر که با مادرش جفا دارد
طرح تجزیه اش روا دارد	خفیه بر غیر اتکا دارد
به مقام جهاد لکه مزن	اجنبی کی به تو وفا دارد
اتکاء لسانی و قومی	بنیهء سست بی بقا دارد
دانم از پندی و پشاور تو	دست بازی بر ملا دارد
آنکه مانوس شد به طعمه غیر	به تو کی از دلش وفا دارد

از وهابی عرب گریزان باش
گل گلذار خاك افغان باش

گر تو رفتی به بازی اغیار
ما ز یزدان رهء ظفر خواهیم

فرق خادم ز قاتل افغان
هر دو از ذات دادگر خواهیم

ما ز سر منشی ملل قالی
صلح و امنیت بشر خواهیم

ما ز شورای امن و صلح جهان
طرد همنوع پرده در خواهیم

ائتلافات نامقدس را
پاره و پوچ وبی اثر خواهیم

بر اساس عدالت بشری
حکم قانون با ثمر خواهیم

اعتبار منافی وحدت
دور از کوچه و گذر خواهیم

بهر حفظ تمامی ارضی
پاسبانی خود گذر خواهیم

خاصه آنانکه در سلاح غرقند
بهر شان وحدت نظر خواهیم

بهر افراد کافهء ملت
دور از بازی با شرر خواهیم

بهر آیندهء سیاست خاك
از تمام وطن نظر خواهیم

در عمل بهر وحدت ملی
دست بر دست همدگر خواهیم

جرگهء از لحاظ کیف و مکان
بهر هر قوم پر ثمر خواهیم

بارکاء جرگه ساز افغان باش

متعهد به عهد و پیمان باش

* * *

نوای کعبه

کعبه از دست خادم بی باک — عرض بر درگهء الهی کرد
ای خدا گوش کن نوای مرا — خادم من چه ناسپاسی کرد
گفت خالق به فهد نامطلوب — لازمت بود چاره سازی کرد
قبل از احضار عسکر اغیار — مسلمین را ز قصه حالی کرد
خاندان سعودی ننگین — با حریم خدا چه بازی کرد
در پس پرده با مخالف دین — چه اهانت به سر فرازی کرد
خاك اسلام و زادگاه رسول — پایمال غلط نوازی کرد
مهمان دروغ و تحمیلی — چه عجب کشت گفت بازی کرد
اندرین ماجرای تیل خلیج — تچر و بوش بهم چه یاری کرد
محض نام دفاع شیخ کویت — از ره بحر و بر تیاری کرد
سوقیات عظیم بی مانند — بوش وچینی به کعبه جاری کرد(۱)
گرشودجنگ وکشته گشت حسین(۲) — دانم این کشته قهرمانی کرد
گر شکستش دهند ولی تاریخ — ثبت نامش به نحو عالی کرد
یا که فاتح شود درین درگیر — تاج اسلام را کمائی کرد

---

(۱) صدام حسین.

(۲) هدف من درین شعر ملت مسلمان عراقی است.

چینی وزیر دفاع امریکا - تبچر صدر اعظم انگلیس - بوش رئیس جمهور - فهد شاه عربستان سعودی

کربلا کـــوفه و نجف نازد   باز بغداد میل شـاهـی کرد
باز صـدام عـصر در بغـداد   همچو مامون حـکمروای کرد
دیدن تانك غیر در حـرمین   اهل اسـلام را جـلالی کـــرد
دعوت غیر دین به کعبه حق   فهد دیـدی چه حقه بازی کرد
اندرین جنگ تیل و آخر امر   نتوانـد که بـوش کمایی کرد
مسلـمـین و جـهان سـوم ما   با تـأثر ز بوش جـدایی کرد
دائمت بش که حـاصـل بازی   همه درجیب روس خواهی کرد
بارك از بـهر مشـکل خاك   رو به درگـــاه لایـزالی کـــرد

خالقا ، رس بـه داد کعبه خود
تا که حفظش ازین تباهی کرد

وطن محبوب

وطنم مأمن اجداد منی　　زاد گاه من و اولاد منی

سر مه چشم کنم خاک ترا　　فخر من عزت احفاد منی

بیتو هر گل ز گلستان جهان　　خار چشمستی تو تا یاد منی

لندن و روم چه زیباست و لیک　　کی تو چون کشور آزاد منی

همه از عشق وطن لاف زنند　　کی تو همپایه اولاد منی

جرگه ها هر طرفم بسیار اند　　کی تو لویه جرگهء اجداد منی

رهبرم آنکه توکل بخدا　　پدر پیر، پی داد منی

همه اقشار وطن همرهء او　　گوش بابا به فریاد منی

نه که چون نوکر روس و ایران　　در پی کشتن اولاد منی

تو که با راکت و توپ هندو　　بهر حفظ خود و بر باد منی

شرم آید بتو افغان گویم　　بس مخرب که به بنیاد منی

گر روم بیشترک جانب غرب　　مردمانش به جز از زاد منی

گرچه سرسبزی وباغش زیباست　　کی تو پروان دل آزاد منی

کوه را کی تو معروف و بلند　　کی تو در عظمت شمشاد منی

دانم از آب بزرگت اطلس　　نه تو آن چشمه کهزاد منی

هموطن آب ز هلمند وطن　　مایهء زنده گی شاد منی

بارکا خاک ز پامیر بلند

باعث عزت اولاد منی

کابل ماه حمل ۱۳٦۰
مطابق مارچ ۱۹۸۰

متحد شو مجاهد افغان

اولین مبارزه و جهاد قلمی من در ماه حمل ۱۳٦۰ در برابر
روس و نوکران روس کشور، با همین شعر آغاز گردید.

هم میهن مجاهد ای نسل شیر مردان — ای آهوان صحراء ای بنده گان یزدان
ای صاحبان وجدان ای پیروان قرآن — بهر نجات کشور کوشید از دل و جان
بگذار خواب غفلت آگاه بشو ز جریان — دشمن ربوده خاکت ای اهل دین و ایمان
برخیز تا ببندیم با خویش عهد و پیمان — یا جان بر آید از تن یا جان رسد به جانان
نه پاس همجواری ای منکران ادیان — درماسك دوستی ها شب خون زدی برافغان
ای غاصبان هستی ای قاتلان انسان — ای روس بی مروت ای منکران ادیان
از پشت سر زدی تیغ بر پیکر دلیران — ای ملحدین بی باك خوردید نان چوپان
ای خرس بی مروت ای روس نا مسلمان — ای سارق سمرقند ای دزد ازبکستان
ای غاصب بخارا خوردی تو تاجکستان — مالقمهء ایم پر خار باید شوی تو عریان
خوراك ما جواری اشتر سواری ما — ما ساکنین صحرا کوه است هستی ما
باشد سلاح رزمم یا تیر یا فلخمان — ای میك سوار ملعون اینست گز ومیدان
'ین کشتی بزرگت درگیر شد به طوفان — خوش درس عبرتی بود با سرنشین کیهان
درحمله های پیگیر دادی تو سخت تاوان — ششلیك خور ملحد بنگر تو زور تلخان
اینجنگ مور وفیل است شطرنج روس وافغان — یك سنجش سفیل است لشکر کشی روسان
یك منطق علیل است تحمیل جنگ برافغان — محکوم دور فیل است طراح خانه ویران
دائم تو بسته بودی با ریسمان قرآن — ای پیر و محمد ای بنده گان یزدان
آغشته گشته با خون این لانهء عقابان — از دست روس ظالم بر باد گشت ویران
نه خانه جای مسکن شهرت شده بیابان — از نوکران روسی بارك چه سود پرسان

همدست و متحد باش در راندن روسان
بکسل طلسم الحاد بارك ز پای افغان

عریضه مادر بدخشی راجع به اشغال واخان از طرف قوای اشغال گر روس ظالم

به قوماندان مجاهدین افغان

مادر پیری ز شغنان آمده — از ره کوه از بدخشان آمده
با سرو وضع پریشان آمده — پا برهنه لرز و لرزان آمده
از ره خاواک گردیده نشیب — نزد آن سرباز افغانان آمده
درد مردم گوید آن سالار را — وارث آن دولت بیدار را
ما در پیر بدخشی زار زار — اشک ریزد چشم وی بی اختیار
ای پسر ای وارث تخت قباد — ای فدایت مادر پیر تو باد
از شه وصدر و زیر و آن سفیر — در دل کشور نیابم دل پذیر
از همه جرنیل و کرنیل وطن — ماستر و سیاس بی میل وطن
آن نظر گویان اخباری تیز — آن خبر بنو یسکان پشت میز
آنکه حق بنوشت وبودش تیز هوش — پشت کاغذ راهمی خواندی زهوش
آنکه شاه و صدر بودش هم طبق — راه قانون را همی دادی سبق
با امین و نور گفتی از دلت — آنکه ببرك بردی شبها منزلت
روز با شاه و وزیرت کار بود — شب به نزد روست هر اخبار بود
آنکه با ببرك تو بنمودی وفاق — آنکه روسان را تو آوردی بخاك
آنکه در تاریخ اگر دادی سبق؟ — شاه کار عصر باشد آن ورق
مادر پیر از بدخشان آمده — نزد منصبدار افغان آمده

درد مــردم گــوید و مطـلــوب را وارث آن دولــت محـمــود را
گــوید ای فـرزند بـا ایمان مــن حـامی ناموس و هم پـیمان من
ز آن همه دیگر نیابم کس بخـاک من چه خواهم کرد با روس سفاك
خاطـرات از پـنجـده دارم بـیاد روس ظالم خورد خاکم، پس نداد
بر ســر کشـور چـه طوفان آمده بـام پـامـیـرم به گــریان آمـده
خـاك خـور نــا مسـلمان آمـده روس ها یکســر به واخـان آمده
روس خـواهـد خورد واخـان مرا نشـنود کـس داد و افـغـان مـرا
کـوکچه و پنجو کـلـفگان مرا لعـل و یاقــوت بدخشـان مــرا
کس نبـینـد چشـم گـریـان مرا پشـتـه های از شـهیـدان مــرا
غـژدی کــوچـی عـریـان مرا طـفـلـکـان بـی لـب نـان مـرا
ســیـل خـون بگرفته میدان مرا مشـکل آور دســت درمان مــرا
شــیر ســنگر گفت ای تاج سرم مـادرم از قیمـت جـان بـهـتـرم
با خدا و خـلق پیمان بسـته ایم با وجب خـاك وطن دل بسته ایم
تا که سر دارد و سرباز تـو ئیم حامی نامـوس و دمســاز توئـیم
تو به این مشکل زشغنان آمدی از دیـار سـیـنه چــاکان آمـدی
پا بـرهنــه لـرز لـرزان آمــدی از بـلـندی هـای واخـان آمدی
شـیرمــردان بـدخـشــان مـرا حــامـی نـامـوس قــرآن مـرا
قــریه هـای زار و ویـران مرا لعـل و یاقـوت بـدخشـــان مـرا
از دل ســنگر سلامم را رسان بهـر یـارانـم پیـامـم را رســان
گــوی با بـارك بود پیمان من بی خـدا وخـاك کی درمـان من

زره‌ء از خــاك کـی ســازم رها
تا نگـــردد بـند بـند مـن جدا

ACKU

۱۹۹٤م

قلت اهل سخن

رفت ذوق سخن از صحنه افغان دارم
درد از قلت یاران سخندان دارم

نیست زیبائی گفتار سنائی امروز
فخر بر مولوی بلخی افغان دارم

روح بخشد به سخن سعدی شیراز ما
حرمت گفتهء حافظ به دل و جان دارم

جامی وخواجه برفتند و هری گشته یتیم
گریه از رفتن آن شائق افغان دارم

اصفهانم برد آن صائب زیبا گفتار
رفته پروین ز میان درد فراوان دارم

نیست بیتاب دهد تاب به شعر وسخنم
افتخار از اثر قاری افغان دارم

رخت بر بسته رهی از چمن اشعارش
من بر آن گفته اقبال چه ایمان دارم

رفت خوشحال ختك ماتم و گریان دارم
بخدا حرمت بابائی رحمان دارم

چه شد استاد خلیلی سخندان وطن
ننگ از محفل خالی ز سخندان دارم

بارکا قافله شعر وسخن گشته ضعیف
چشم پر اشك ز کم زوری عرفان دارم

لویه جرگه ها

منشاء واهمیت اجتماعی وتاریخ آن درحیات ملی مردم افغانستان

لویه جرگه عالی ترین مجلس بزرگ و با اعتبار ملیست که از نمایندگان متنفذ و مدبر سراسر افغانستان تشکیل میشود، و در مواقع خطیر ملی یار و مددگار دولت مستقل افغانستان میباشد. این لویه جرگه های ملی از مجالس و گردهمایی های وره جرگه های مشورتی و عنعنوی قریه و گذر منشاء گرفته است که ملت افغان طی قرون متمادی ازین جلسات و جرگه ها جهت حل و فصل دعاوی و مخالفت شان در سطح قریه و گذر و محلات از قبیل تقسیم حق آب، تعین حدود با ملکیت های همجوار، منازعات همسایگی، قومی و قبیلوی و در صورتیکه مشکلات پایه ملی جای داشته باشد، لویه جرگهء عنعنوی ملی که ذیلاً به آن اشاره میشود دائر میگردد تا دولت را در قضایای ملی وجهانی رهنمایی کند.

مباحثات آزاد و قضاوت عادلانه، تفاهم و تصمیم گیری دسته جمعی از مشخصات عالی و اساسی این لویه جرگه های عنعنوی میباشد.

نتایج مؤثر و با ثمر این جلسات برزگ ملی در گرد همایی ها برای حل و فصل صلح آمیز قضایای مورد نظر به اقوام مختلف ملت افغانستان تفهیم نموده است، تا آنها با اصول مذاکره، مشورت و تفاهم همگانی به گذشت و انعطاف پذیری بحیث موثرترین وسایل جلوگیری کننده از بروز اختلافات و برخوردها، احترام قایل باشند.

موفقیت های عملی و روز افزون وره جرگه های محلی برای حل و فصل صلح آمیز پروبلم های اجتماعی اقتصادی قریه گذر و محلات، راه را برای استفاده وسیع تر از این

عنعنه مؤثر ملی در اجتماعات بزرگتر جامعه افغانی باز نمود تا اینکه با گذشت زمان این وره جرگه ها یا جلسات محلی کوچك از خصوصیت سراسری ملی برخوردار گردید و با همین وسیله مؤثر و تفاهم ملی فرزندان و نماینده گان مدبر ملت افغان در مراحل مختلف حیات ملی و سر نوشت ساز، سرنوشت مردم خود را صادقانه شرافتمندانه و به گردن افراشته تعین نمودند، درود و تحیات بر فرزندان واقعی ملت افغان که گره دست را به دندان باز نمیکردند.

اگر به تاریخ پر نشیب و فراز افغانستان عزیز به خوبی متوجه شویم به وضاحت در می یابیم که وره جرگه های قومی، جرگه های، محلی و لویه جرگه های ملی اکثراً در خلاها وسقوط حکومت ها به داد مردم خود رسیده اند و مردم را به ساحل امن و نجات رهنمایی کرده اند. ملت افغان از جرگه ها برای ثبات، صلح و امنیت در کشور و قطع مداخلات بیگانه و تأمین وحدت ملی افغانســـتان اســـتفاده مثبت نموده است.

لویه جرگه ها در افغانستان وطن عزیز ما در مواقع مختلف و بس سرنوشت ساز حیات ملی و تاریخ کشور ما در راه مساعدت و حل و فصل موضوعات بس مهم حیات .اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور مجاهدات ارزنده و پیگیر نموده است و لله الحمد از آن با گردن افراشته و سربلند بدر آمده است. اگر به صفحات تاریخ پر ماجرای کشور عزیز با عینك اتصاف و عدالت نگری نظر اندازی گردد همین جلسات کوچك قریه و محل و یا در سطح ملی همین لویه جرگه ها بودند که بین طبقات مختلف با زبانهای مختلف تفاهم و وحدت نظر را ایجاد کرده بودند. وحدت و بقای ملت غیرر افغان را عزت اسلامی و حیثیت ملی این ملت قهرمان و مجاهد را با نهایت ایثار و امانت داری تأمین نموده بودند. درود بی پایان بر مصلحین ملی و با تدبیر افغان.

۱- اولین جرگه ملی در سال ۳٦٦هـ.ق معادل ۹۷۷م وقتی در کشور بر پا شد که اختلافات در داخل خانواده غزنویان، سلطنت را به خطر سقوط مواجه نموده بود. برای حل و فصل بحران خانواده، غزنوی یك جرگهء بزرگ ملی دائر

گردید تا مسایل اختلاف خانواده غزنوی را مورد مداقه و غور قرار دهد و در مورد مذکور تصمیم لازم اتخاذ نماید. جرگه مذکور بعد از ارزیابی اختلافات خانواده گی ناصر الدین سبکتگین سر سلسله خانواده غزنوی را نسبت درایت و هوشیاری وی بحیث پادشاه کشور تعین نمود. سبکتگین بحیث یك رهبر فدایی ملت خدمات ارزنده و بزرگی را به ملت خود انجام داد که امروز یك هزار سال بعد از آن زمان مردم خاطرات وی را به نیکوئی یاد میکنند.

۲- جرگه دیگر باهمیت ملی در سال ۱۰۸۸ هـ.ق مطابق ۱۷۰۹م با اشتراك بزرگان، خوانین و رهبران مذهبی ما در شهر قندهار دائر گردید، جرگه مذکور به سلطهء شاه حسین صفوی و) زمام داری گرگین ظالم در قندهار خاتمه داد و میرویس خان هوتکی را که هسته مرکزی قیام در برابر ایرانیان بود بحیث رهبر عالیقدر ملت افغان تعین نمود. جرگه، مذکور زمینه را برای دائر ساختن یك جرگه مشابه دیگر در سال ۱۰۹۶هـ.ق مطابق ۱۷۱۷م در شهر هرات مساعد نمود این جرگه جنبش موفقانه افغانها را در مقابله با سلطه ایرانی ها سازمان داده و یك حکومت مستقل ملی رادر هرات تشکیل نمود.

۳- جرگه ملی ۱۱۲۶هـ.ق مطاق ۱۷٤۷م که بخاطر دوام و استحکام بیشتر جنبش مقاومت دلاورانه ملت افغان در برابر مداخلات و تحریکات مداوم ایرانی ها در امور داخلی کشور ما دائر گردید، وطن ما را بشکل پیش بینی از خانه جنگی و نا آرامی نجات داد این جرگه، که جهت انتخاب پادشاه در شهر قندهار دایر گردید مرکب از اکثریت بزرگ سران قبیله ابدالی ها، غلجائی ها، بلوچ ها، هزاره ها و قزلباش بوند که در نزدیکی شهر قندهار بر مزار حضرت شیر سرخ ا گرد هم جمع شدند، اما در بین تعداد زیاد بزرگان اقوام مختلف که هر ـ از بزرگان هر قوم خود را نسبت به بزرگان دیگر اقوام مستحق تر میـ ستند انتخاب پادشاه کار آسانی نبود به همین سبب هشت جرگه یکی

بعد دیگری برای همین منظور دائر گردید. دور هر یك ازین جرگه ها پی در پی سوابق هر سردار قوم برای تکیه بر اریکه پادشاهی به جرگه پیش شد و بر آن مشوره و مباحثه لازم صورت گرفت اما تا حال راجع به سوابق احمد خان در هیچ یك ازین هشت جرگه پیش نشد و در جرگه نهم که جرگه راجع به حاجی جمال خان محمد زائی بحث میکرد، صابر شاه شخصیت روحانی که نیز جزء این جرگه ملی بود حضور داشت او از برازنده گی احمد خان ابدالی و شخصیت نیك وی یاد نمود و او را یك شخصیت با سنجش و مستحق به مجلس معرفی نمود و از همه بزرگان اقوام مختلف شامل این لویه جرگه خواهش کرد تا او را پادشاه خود بشناسند و یك قوده، از گندم سبز را به دور سرش حلقه زد و برایش گفت خدای بزرگ این خوشه، سبز دور سرت تاج شاهی تو بسازد بعد از گفته صابر شاه روحانی همه بزرگان اقوام شامل این لویه جرگه بر پادشاهی احمد خان رضائیت دادند و همه به اتفاق به او بیعت کردند.

٤- جرگه ملی ۱۲۵۷هـ.ق مطابق ۱۸٤۱م در جریان جنگ اول افغان و انگلیس تدویر یافت این جرگه مبارزات استقلال طلبی و آزادی خواهی مردم ما را علیه اشغالگران بریتانیا بشکل موفقانه رهبری نموده و وزیر نامدار افغان محمد اکبر خان غازی یکتن از رهبران معروف جهاد علیه انگلیس را بحیث رهبر بزرگ سیاسی و نظامی افغانستان برگزید.

٥- در سال ۱۲٤٤هـ.ق مطابق ۱۸٦٥م هنگامیکه یك سلسله اختلافات در داخل سلطنت امیر شیر علی خان بروز کرد و افغانستان به طرف نا آرامی و جنگ کشانیده میشد. ضرورت آن محسوس گردید تا جرگه ملی را دائر و به مشورت ملت مراجعه گردد. این جرگه با رفع اختلافات در داخل فامیل سلطنتی وطن عزیز ما افغانستان را از مواجه شدن به یك جنگ و نا آرامی

داخلی نجات داده و سلطنت امیر شیر علی خان را درکشور استحکام بخشید.

٦- اصطلاح لویه جرگه برای اولین بار به آن گرد همایی نسبت داده شد که در سال ۱۳۰۱هـ.ش مطابق ۱۹۲۲م در زمان سلطنت امیر امان الله خان غازی در کشور ما تدویر یافت طی این لویه جرگه نماینده گان مردم ما روی مسوده اولین قانون اساسی افغانستان بحث نمودند و یك سلسله نظامنامه های دولتی را به تصویب رسانیدند، این لویه جرگه علاوتاً خطوط اساسی سیاست خارجی افغانستان را مورد بحث و مذاکره قرار داده و با تأئید معاهده ختم سومین جنگ افغان و انگلیس موافقتنامه های دوستی افغانستان را با کشورهای ایتالیا، ایران، ترکیه و فرانسه به تصویب رسانید.

۷- لویه جرگه سال ۱۳۰۷هـ.ش مطابق ۱۹۲۸م شورای عالی دولتی را ملغی قرار داده و به عوض آن شورای ملی افغانستان را بحیث اولین پارلمان انتخابی در کشور بنیان گذاشت.

۸- لویه جرگه ۱۳۰۹هـ.ش مطابق ۱۹۳۰م که بعد از دوره اغتشاش حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو به ابتکار اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید دائر گردید قانون جدید اساسی افغانستان را توأم با قانون انتخابات برای ایجاد یك پارلمان جدید ملی در کشور به تصویب رسانید و حدود صلاحیت ارگانهای دولتی را تعین نمود.

۹- لویه جرگه سال ۱۳۲۰هـ.ش مطابق ۱۹٤۱م که نیز در تاریخ افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است به ابتکار اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پاد شاه وقت افغانستان دائر گردید این لویه جرگه ملی در مخالفت با مطالبات یك تعداد کشور های خارجی که افغانستان را بخاطر شرکت کردن در جنگ دوم جهانی تشویق مینمودند. لویه جرگه ملی بر حفظ موقف بی طرفی افغانستان تاکید ورزیده و آنرا تصویب نمود. این لویه جرگه به مردم افغانستان زمینه

آنرا مساعد نمود تا کشور آزاد ومستقل افغانستان خصوصیت خود ارادیت و استقلال خویش را در جریان جنگ دوم جهانی و سالهای بعدی جنگ سرد در جهان حفظ نماید.

۱۰- اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان در سال ۱۳٤۳هـ.ش مطابق ۱۹٦٤م لویه جرگه دیگری را دعوت نمودند تا طی آن نماینده گان مردم افغانستان مواد قانون اساسی جدیدی را که به اثر هدایت شان یك کمیسیونی از متخصصین مجرب و قانون دان آنرا تسوید نموده بود مورد غور و بررسی قرار دهند، در این لویه جرگهء تاریخ ساز اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با تعدیل آن شکل قدیم سلطنتداری که طی قرون متمادی در کشور ما معمول بود، اعلان نمودند که زمان آن فراه رسیده تا امور سلطنت از امور حکومت مجزاء شود و امور اجرائیه کشور بدست افراد غیر از خانواده سلطنتی سپرده شود. این لویه جرگه با برخورد متوازن در قبال منافع اقوام و ملیت های مختلف در کشور، زمینه تشکیل یك رهبری وسیع البنیاد را عاملانه ایجاد نموده و بدین ترتیب اساسات یك نظام شاهی مشروطه را در کشور استحکام بخشیدند، این لویه جرگه تاریخی و مهم مردم افغانستان را از مزایای یك رهبری واحد ملی، یك قانون اساسی دموکراتیك، انتخابات پارلمانی آزاد و یك حکومت با قوهء اجرائیه نماینده و وسیع البنیاد در کشور مستفید گردانیدند.

بدین ترتیب با مروری به تاریخ جرگه ها و ضرورت بمیدان آمدن چنین جلسات و لویه جرگه ها در سطوح مختلف حیات اجتماعی و ملی بوضاحت ثابت می سازد که ملت قهرمان افغان توانایی آنرا دارد تا با حسن نیت، راستی و وطن دوستی صادقانه با همدلی و تفاهم با گذشت و انعطاف پذیری معقول یك مشت کاری و متحد وارد میدان عمل شوند و منافع علیای افغانستان عزیز را بالاتر از منافع شخصی و هر منافع قومی و گروهی

خویش قرار دهند.

طوریکه همه بخاطر دارند در تاریخ معاصر کشور لویه جرگه ها زمینه اشتراک نماینده گان واقعی مردم افغانستان را در مباحثات ضروری برای حل و فصل معضلات مختلف و متنوع و تعین سر نوشت کشور شان بخوبی تأمین نموده است و بالاثر تفاهم و اتحاد نظر جمعی را در جامعه افغانی ما به بار آورده است. این لویه جرگه ها بحیث یك میراث عنعنوی و بزرگ پدران و نیاکان با تدبیر ما دائماً از سوی ملت مسلمان افغانستان بحیث وسیله مؤثر حل و فصل صلح آمیز منازعات سیاسی، اختلافات اجتماعی و اقتصادی شناخته شده اند. مردم شریف افغانستان همواره عادت کرده اند تا تصامیم و فیصله های لویه جرگه ها به مثابه عالیترین مظهر اراده ملی در کشور احترام نموده و تطبیق فیصله های آنها را در عمل از وجائب بس سترگ ملی خویش میدانند.

ACKU

صراط المستقیم مجاهدین یا لویه جرگه افغانستان

تا مسنا محترما ای سفیر
از سوی بوش نزد بوتو بینظیر

ما بخدا مسلم آزاده ایم
ملت افغان خدا داده ایم

کومك جنگی ز سلاح جدید
گرچه با تأخیر به افغان رسید

خاصه که ستنگر دافع هوا
دست مجاهد برسید در فضا

بر علیه روس چه طوفان نمود
کز سر کویش به بیابان نمود

سرخ نما عسکر وی زد به تیر
از سر سالنگ فگندش بزیر

ای تو سفیری و جلالت پناه
مشکل افغان ز تو کی شد دوا

عسکر روس از وطنم کم شده
سلطه بر الحاد وطن ضم شده

ملت جنگی و سر افراز ما
شاخه در دیده ء ماتم شده

خوب بیادم ز تو در یك سفر
خاطر آن گفته ات آمد بسر

پشاور آن نزده و هشتاد و نه
صحبت پشتوی تو آن نظر

آنکه بگفتی به صدایت خبر
گفته آگست تو کردم اثر

عاقبت منفی دید ترا
آن نظر غیر مفید ترا

ملت آزاده بسوده ساز ما
حاکمك روس نه دمساز ما

ما همه سر داده ء آزادیم
کشته به ملیون در این بازییم

زنده اگر مانم و گویم به جهر   باز شویم کشته بدان را ضیم
نی که به الهاد وطن ضم شویم   متحد قاتل میهن شویم
خون شهیدان بکنم پایمال   فاتح مغلوب به عالم شویم
مرد مجاهد تو بسازم دوا   جرح زعامت تو نمایی شفا
گدی گک روس بیفگن ز پا   خود تو بشو رهبر این کارگاه
خانه، شاهی و گدایی خویش   باز بسازیم به لطف خدای
خوب به آزادیی اوطان نگر   آن عرب و ملت افغان نگر
پیرو وهابی خود سر ببین   بزنس ناموس به خیبر ببین
ای عریان دست بگریم ز جان   در ره، منفی مکنم امتحان
یکطرف آن مهره بازی نگر   خانه خر آن بار سیاسی نگر
آی.سی.ای گرد هدفش مزد کم   نوکری اش بهر سی.آی.ای نگر
آنکه دی ام در گروه روس کرد   خدمت پرچم هه با هوش کرد
صبح دگر جانب پندی روان   حلقه خوشخدمتی در گوش کرد
بهره ز شطرنج سیاسی گرفت   خاك وطن سخت به بازی گرفت
آنطرفك دولت کابل نگر   نوکر الحاد تو کارمل نگر
آله بازیگریی بیش نیست   حاکم تقدیر خودش هیچ نیست
کاش دگر لاهور و امریکایان   آن عرب از مسلك وهابیان
بازر قلبم نکنند امتحان   بوش تو مکن طرح بوتو درمیان
گرچه زالطاف تو شکران کنیم   بر عمل نیك تو ایقان کنیم
حالت غمدیده افغان نگر   کشور غلطیده، و ویران نگر
طلئك عریان مجاهد ببین   زندگی غیر مساعد ببین

ACKU

خیمه و غژدی مهاجر نگر — شعله زند از کف پا تا به سر
سنگ بود تاوگک نان شان — بته، وحشی پی درمان شان
شدت سرما نگر وجان شان — تا به فلك میرسد افغان شان
رهبر بی پایه، ملی کجا — قادر آنست پزد نان شان
وای که پندی کندم رهبری — غیر دهد مشورت و سروری
مرد مجاهد به خدا تکیه زن — پیرهن خاك تو خود بخیه زن
آنکه نفهمد ره اقوام ما — آنکه نداند قدو اندام ما
هر چه بسازد گهی کوتاه شود — یا که دراز است نه زیبا شود
اجنبی افگار بسازد ترا — نوکر کلدار بسازد ترا
عزت جنگی تو سازد تباه — در دو جهان خوار بسازد ترا
ننگ وطندار بسازد ترا — طرد ز کهسار بسازد ترا
بهر خدا بر سخنم گوش کن — راه غلط جمله فراموش کن
جرگه افغانی و معمار حق — گرم کند رونق بازار حق
آنکه زند مهره به دیوار ما — اشك کند خشك ز رخسار ما
حفظ کند عزت کهسار ما — باز دهد دبدبه پار ما
یعنی جرگه اقوام بود قوتم — منتخب ملی کشد بار ما
رهبرم از دید خراسان نگر — عنعنه، ملت افغان نگر
هوش که بر گفته ملت کنی — رهبری اش را نه به ذلت کنی
هرچه بغیر آن کنی باشد خطا — در حق افغان تو مکن این جفا

مسئلت «بارکت» از کبریا
مشکل ملی تو بسازی دوا

رهبر افغانی و مصدور شورای قیاد
بسکه شرمیدم ز خود راه فرار آموختم

مصلحت با اجنبی در انتخاب رهبرم
شور قیادی به میهن مرگبار آموختم

ساخته دست اجانب را نگویم من زعیم
از صدور همچو رهبر ننگ و عار آموختم

لکه بر دامان میهن را به سود اجنبی
من ز شورای قیادی وضع زار آموختم

عوض امن و سلام مردمم اندر وطن
من چپاول را ز شورای نظار آموختم

هرطرف چون بنگری ننگین‌بساط اجنبیست
رهبر مزدور را، خصم دیار آموختم

من ز افغانان طی تاریخ پر از ماجرا
زیستن را در اسارت شرم و عار آموختم

تاجك وپشتون نگویم ترك وازبك كی جداست
با هزاره هر يكش را سازگار آموختم

خاطر آوره ام از درد میهن شد پریش
این مصائب را ز ظلم آشکار آموختم

وضع رقت بار افغان را ز ظلم رهبران
من ز درد روحی ام در پود و تار آموختم

کشور خون گشته یاران میهن افغانیان
این خبر از کشته گان بی شمار آموختم

کشته افغان بهر سویی کفن افتاده زار
این حقیقت از شهید بی مزار آموختم

کشورم ویرانه و مخروبه ها شد مأمنم
سر به صحرا رفتن از مجنون زار آموختم

نیست تدریس و مدرس رهبر و مکتب نماند
این سخن ز آواره دور از دیار آموختم

نسل فردای وطن را مشکل آمد زنده گی
سوختن دیوان ها را، در شرار آموختم

دوستان از بسکهِ خون، از دیدن خون منکرم
جبهه گیری ها، ز قتل بی شمار آموختم

درس آزادی در آیام صباوت چون عقاب
مشق جان بازی ز شیر کوهسار آموختم

جنگ با دشمن دفاع ازخاك و امن ملت است
جنگ افغانان بهم را، ننگ و عار آموختم

کشتن افغان به ناحق را برای رهبری
مشکل ملی قطار اندر قطار آموختم

رهبری بی رحم را در کشت و خون مردمش
بی تدبر رهبری را نا بکار آموختم

زاده کوه ام عزیزان حریت آئین من
من ز پامیر وطن درس وقار آموختم

هستی در آزاده گی را من ز سن کودکی　　از سوار نامی در پشت تهسار اموخته
ساخت ایرانی و پاکستان نه جنس خاك ماست　　من ز مولود قیادی ننگ و عار آموخته
کاسه لیس اجنبی را رهبر گفتن خطاست　　درس آزادی ز مرد کارزار آموختم
طرح آزادی میهن را ز دست اجنبی　　از امان غازی اندر روزگار آموختم
جنگ آزادی افغان را به لطف کردگار　　فتح استقلال نادر، شاه کار آموختم
گر ترا آتش بس و خلع سلاح مشکل فتد　　رهبر بیچاره را ترك دیار آموختم
گر مدبر نیستی در راه حل مشکلات　　معذرت از رهبری را اصل کار آموختم
رهبر افغانی و مصدور شورای قیاد　　بسکه شرمیدم ز خود راه فرار آموختم
حب میهن را ز طفلی من ز شیر مادرم　　این هدایت را بلطف کردگار آموختم
معبد زیبای من ای کشورم دنیای من　　بوسه بر خاکت زدن از قلب زار آموختم
بیقراری های میهن خالقا(ج) از حد گذشت　　اتحاد با همی را سازگار آموختم
قطع جنگ و امن میهن را به فرمان خدا(ج)　　بهر احیای مجدد، این قرار آموختم

بارکا اعمار آزادی و احیای وطن
بهر هر فرد تو صلح پایدار آموختم

***

کعبه حق

در آن احـرام روز عـيد قـربان بگفـتـم کعبهء حق، راز اینسـان
بنایم ز آن خلیل حق پرست است که در یکتا پرستان، یك پرست است
عبادت گاه شمس واختر اینجاست مـقام بـنده گی را داور اینجاست
مقام عدل و داد و رهبر اینجاست مـکافاتت به حوض کوثر اینجاسـت
منم آن کـعبه دل مـؤمـنـان را منـم منـزل خـداوند جـهان را
پرستـشگاه ماه و انجـمم و من طـریق حـق پرسـت و مؤمنم من
غـنی در پای کـعبه زر نهـادی شـهان انـدر زمینش سر نهـادی
اگـر دشـمن طمع بردی بخاکش ابابیـلی بـزد سـنگ هـلاکش
بود معـمار ایـن کاخ جهـاندار خلـیل حق پرسـت نـیك کردار
انا الحق گوید اینجا سنگ وخاکش نگـر اعجـاز زمـزم را در آبش
مرا فـرض اسـت حـج کعبه تو کنـم طـواف دور خـانـه تـو
مقـام حق برای ظالـمان نیسـت در آنجا زور گویان را نشان نیست
در آن منزل ز کر و فر اثر نیسـت مقـام بندء گی را زور زر نیسـت
عـبادت را ز ابـراهیم(ع) آموز چراغ بنـده گی چـون ری بیفروز
بنـام حق دهـد فـرزند خـود را چو اسماعـیل آن دلبند خـود را
ندا آمـد کـه ای پیغـمـبر من خلـیـل رهـنمـا و رهـبر مـن
تو یی آن بـنده عـالی مـقامـم تویـی وحـدانیت را پـاسـبانم
نـبودم قصـه کشـتـار فـرزند نه قـربانی اسـماعـیل دلبـند

هـــدف بـــود آزمـــونت ای جلیلم
اواللعظـــمی تو پیـــغمبر خلـــیلم

به ظـــاهر کعـــبه بهر مـــؤمنـــان
به حق هادی تـــو بهر گـــمرهـــانی

خـــوش آن مؤمن که دارد هر نیازی
به خـــلاقش(ج) کند هر لحظه رازی

خـــداونـدا بکـــن درمـــان مـــا را
ز لـــغزش پـــاك کن دیـوان ما را

الهـــی! ز انحـــرافم در امـان دار
نـــما از صالـــحیـــن عـنوان ما را

خـــداوندا ســـیاه کـــارم نسـازی
بدســـت راســـت ده فـــرمان ما را

در ایـــن ایـــام قـــربانی و ایثـار
به لطفـــت عفوه کن عصیان مـا را

پذیر از بارکـــت تـــبریك این عـید
جهـــان مـــؤمـن و افـــغان مـــا را

۱۹۹۵م

***

۱۹۹٤م

کشتار بدون جرم

نوشت هموطن بی وطن به ربانی
زوی امید به آتش بس و رفاه دارد

تو رهبری(!) و تو استادی ادعا داری
بدان که سهو طریق تو فتنه ها دارد

زمام دار که بستد کمر به خدمت خلق
چه بهتر است که بر عهد خود وفا دارد

دلیل کشتن بی جرم هموطن از چیست
رفیق راه تو، چنگیز پشت پاه دارد

زانحراف تو کی دیگران رود رهء راست
به محض یك غلط ازتو دوصدگناه دارد

اگر تو قادر کار وطن نه یی استاد(!)
مؤظفین اجانب ره ات به چاه دارد

به اردوی خرد وعلم و دانشت پیوند
جهان فتنه گران ترس ازین سپاه دارد

جواب عارض مظلوم را خودت بنویس
بسا شده است که منشی فساد ها دارد

اگر امیر خودش بازی با وطن بکند
سلامت از وطنت رخ سوی فناه دارد

شریك اجنبی، گر رهبر وطن گردد
کجا به خاك وطن امن وصلح راه دارد

اگر که رهبر میهن شود وسیله غیر
بدان یقین بخدا کشورت تباه دارد

فروش تانك، وطن را به قیمت کاه ماش
به دال خور پشوری چه بد جزا دارد

تعجبم ز مقام و ز کیف رهبریت
که اجنبی به تو تدریس فتنه ها دارد

ز کشته های فراوان به شهر وقریه و ده
محاسبین خدا دفتر نگاه دارد

به بمب وتوپ وبه راکت ببستی میهن را
ز ظلم تو همگی دست بر خدا دارد

چرا تو قلب وطن را به آتش افگندی؟
حسین قاضی پندی ترا تباه دارد

ACKU

محاسب فلکی در پی درستی کار — زتو حساب شب و روز وسال و ماه دارد

چسان به حلقهء فحشا جواب خواهی گفت — بدان حقارت مدنی، که بد جزا دارد

به سر عمامه عدلت به تن قبای قضاً — فساد باطنی، از ظاهرت جدا دارد

تظاهرت به عدالت ولی تونی ظالم — ز ظلم بر وطنت آسمان عزا دارد

بدان که طفلك بی آب و نان خاك وطن — ز بی کفایتیت قصه هر کجا دارد

جهان کودك افغان بی کتاب ز سبق — به رهبری تو نفرین بسی ریا دارد

ز بس به راکت بم بستی طفلکان وطن — ملائك فلکی گریه و نوا دارد

ازین که کشتی به ناحق هزار هزار افغان — به کوه و دشت وطن قاتلت صدا دار

سیاست غلطت در لفافه تقوا — بدان که حامی دین نامه ات سیاه دارد

خدا است حاضر ناظر به کشته بی جرم — که موی حق ز خمیر غلط جدا دارد

مرنج بارك افغان ز ظلم ظالم خاك

که درد و گریه مظلوم هم صدا دارد

***

ACKU

سال نو

ما ز خالق درین بهار وطن   ظالم ازخاك خود بدر خواهیم
ما ز تنظیم و رهبر بد کار   کشور خویش بر حذر خواهیم
دور ز آدمکشان جاه طلب   حکم قانون پر ثمر خواهیم
رهبری نیست کار هر خس وخار   دست تدبیر و کارگر خواهیم
فرق خادم ز قاتل افغان   هر دو از ذات دادگر خواهیم
«کار بوزینه نیست نجاری»   مرد معمار با هنر خواهیم
نه که اندر لفافهء قرآن   خلق مظلوم در شرر خواهیم
گر تو رفتی به خدمت ایران   ما ز یزدان ره ظفر خواهیم
ما ز شورای امن وصلح جهان   طرد همنوع پرده در خواهیم
ائتلاف نا مقدس را   پاره و پوچ و بی اثر خواهیم
ما ز سرمنشی ملل «قالی»   صلح و امنیت بشر خواهیم
اعتبار منافی وحدت   دور از کوچه و گذر خواهیم
بهر حفظ تمامی ارضی: دست بر دست همدگر خواهیم
خاصه آنانکه درسلاح غرق اند   همه را دور از شرر خواهیم
حق افراد ملت افغان   در سفر همچو در حضر خواهیم
ما برای صباح کشور خود   طرح مقبول و معتبر خواهیم
بهر آینده سعادت قوم   عدل اسلامی عمر(رض) خواهیم
اندرین سال نو به فال نیك   نم نم بارش و مطر خواهیم
بر اساس عدالت بشری   رهبر مرد و دادگر خواهیم
بهر تبریك سال نو یاران   صلح با وحدت نظر خواهیم

«بارکا» بر ارادهء ملت
رسم تعظیم را به سر خواهیم

ACKU

۱۹۹۰ع

بر خیز خسروا

بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان

برخیز خسروا که وطن انتظار تست — آن غازیان پاک وطن در کنار تست

کشوربخون نشسته و دردش ز حد گذشت — همبستگی و وحدت اقوام کار تست

ملت جهاد خویش به شمشیر کرده است — تدبیر و رهبری، همه در انتظار تست

هر جا مجاهدان ره، حق به کشورت — در انتظار رهبری شاهوار تست

شاها ز علم و عدل فراوان تو صاحبی — میراث سازمانی مخلوق کار تست

شاه سلف شهید وطن، نادر کبیر — آن فاتح بزرگ تل، از افتخار تست

تاسیس پارلمان ز اساسات نادریست — بنیان گذار طب، پدر نامدار تست

بالاحصار و مرکز دانشگه سپاه — بنیاد با وقار پدر، در دیار تست

دانشگه وطن ز اساسات ظاهریست — شرع و حقوق و سیانس از آن روزگارتست

آن لویه جرگه های دوبار امور ملك — در عصر رهبری ثمر بخش کار تست

تأسیس بیشمار مکاتب به هر طرف — در کدر معرفت به یمین و یسار تست

قانون نو به عهد تو شد زیب کشورم — در دوره، زعامت پر افتخارتست

اعمار بند و پل به امور زراعت — در کدر زرع کشور و از وقت کار تست

هر يك جوان مسلکی هم از حقوق و شرع — گر مثمر ثمر شده، از روزگار تست

گر ببرك و امین ز خدا (ج) منکران شدند — سایر مجاهدان همه از یادگارتست

گر همجوار روس شدم منکرش زینم — در قرب بیخدا، بخداء اعتبار تست

اندر بهار عمر و توکل به خالقت — از کارهای شاهی و بس کامگار تست

«بارك» همیش گفته تو بابای ملتی

چوکات رهبری وطن، کار کار تست

ACKU

بر خویش اتکاء کن

برخویش اتکأ کن خود کش تو بار خود را — مگـــذار دســـت اغیار وجب دیار خود را
با عمق دید و دانش کــارت نیکو سر آید — بی علم و دید سطحی بازی وقــار خود را
گر طــرح کــاری ما معـقول از در آیـد — با خود شوی مصـمم، در حمل بار خـود را
بنگر که سعی پیگیر درکارها چه زیباست — هر کس ثمر بگیرد هر کشت و کار خود را
گر پیر و ناتوانی شو مرد عقل و تـدبیر — کن در عمل پیاده گفت و شـعار خـود را
دائم بفکر آن باش مشکل کشا شوی تو — از هر گره گشــائی گـیر اعتـبار خود را
مشکل چو شد به پیری بار سلاح کشیدن — ذان با قلـم نـمودم جـهد دیـار خود را
دستگیر بینوا را، مظــلوم بــی پناه را — راضی به این عمل ساز پروردگار خود را
تو خــاک کــربلا را مهــر نماز سازی — من خاک میهن خود ســازم مــزار خود را
از تیره روز افغان هر جا که دست گیری — ســازی چــو روز روشن شبهای تار خود را
با لطـف و مهربانی دست یتیم خود گیر — دور از ســیاست خاک، کن همجوار خود را

بارک مـبر تو از یاد این روز تار کشــور
دور از بســاط ننگین کن کهسار خود را

***

بین سیل اختلاف به طغیان رسیده است

تیــغ نــفاق خانه بر انـــداز نابــکار   از هر طرف به سوی عزیزان رسیده است
ایــن دیو اخــتلاف تو گر نیك بنگری   بر درب خـــانه های امیران رسیده است
ملت بخـــون نشســـته امــیر جهاد ما   گم کرده راه رو به بیابان رســیده اســت
هـــوش دار ای امیر جهـــاد گرامی ام   سر ترکنش که دیو به دیوان رسیده است
آزادی وطـــن ز پـــی دیـــو اختـــلاف   بازیچه وار دست رقیبان رســـیده است
ناموس دین و خاك وطن دست کم مگیر   کان شعلهء نـفاق به ایوان رســیده است
این دیو اخـــتلاف کمر بشـکن کثیف   انـــدر پی تباهی افغان رســیده اســت
هوش دار ای مجاهد و سر باز راه حق   هنـــگام اتـــحاد عزیزان رسیده اســـت
سر مأ خود پرستی بکن از رهت به دور   فصـــل بهار وحدت یاران رسیده است
پــاز یور عظـــیم تـــعقـل مجــاهدان   مور ضعیف بین به سلیمان رسیده است
بنگـــر تو ای امیر که از راه اختلا ف   بر سر نوشت خاك چه تاوان رسیده است
کشور تباه گشت و عــزیزان بشــد فنا   آن غازیان ســنگری بر جان رسیده است
پیکار بس عظـــیم تو افغان قـهرمان   نامش چو آفتاب به کیهان رسیده است
آن عنصر سیاسی کشورچوکـاه مـاش   بردست غیر بین که چه ارزان رسیده است

حیف است سرنوشت تو ومن زاختلاف بردست اجنبی که چه آسان رسیده است
مـلت به انتـــظار عنایات رحمتــت ای ذوالـجــلال موسم باران رسیده است
سر بازیت به راه خـــدا ای خـلیل حـق شد قرن ها به گوش مسلمان رسیده است
تجلیل حق پرستی و ایثارت ای خلـــیل بر شـکل واجبات به مایان رسیده است
ای بت شکن بناز که از درب کـردگـار اسم خلیل حق به تو فرمان رسیده است

یارك و همرهان همه گویند مبارکست
کایثار راه حق به مسلمان رسیده است

★★★

خلیل: حضرت ابراهیم خلیل الله

ACKU

دست اجنبی

شعریست که در باره جلسه شورای مشورتی رهبران احزاب مجاهدین افغان در ماه اپریل ۱۹۸۹ع در مدینة الحجاج راولپندی پاکستان برای تعین سران حکومت مؤقت افغان دائر گردیده بود، دست اجنبی (مانند حکومت پاکستان، ایران و عربستان سعودی) در آن شدیداً دخیل بود و درین جلسه رهبران احزاب برای طبقه اناث کشور حق رای را قائل نشدند.

ما چو مخلوق رنج و ارمانیم — مؤمن و بنده گان یزدانیم
امت حضرت رسول الله — پیروان طریق قرآنیم
بعد اخراج روس از کشور — دست با مشکل فراوانیم
ملت کهسار در بدریم — دشمن با همی و پیمانیم
غرق در کشت و خون یکدیگریم — تابع حرس و آز پنهانیم
از بردار کشی به نقشه غیر — راه گم کرده پرت و حیرانیم
اندر ان جرگه تعین امیر — اهل اجلاس اکثراً ز اجیر
بعضاً از خادمان پرچم را — آن کثیف به ظاهر افخم را
یا فراری سالهای وطن — حاکم چُست غرق لای ولجن
یا که ظاهر به چهره افغان را — نوکر غیر و ننگ انسان را
آنکه رقصد به نغمه بم و زیر — به هدایات غیر گشته سفیر
جلسه با نام خاص مشورتی — همه اعضاش نصب گشت خفی
سازش نا مساعد پس در — کرد شمشاد را خبر خبر
مشورت با کی ووکیل کی بود؟ — انتصاب از کجا گسیل کی بود؟

دیدی شورا و دست غیر بکار؟ — که چسان جنس زن نمود شکار
دیدی فرمان روای پندی را؟ — مشورت نام داد بازی را
با چنان رد حق رای زنان — مشورت در نخست گشت کمان
آرمکورا حقوق دان زمان — گفت در نشریات خویش عیان
اندر آن جنگ روس با افغان — زن افغان شدید دیده زیان
زن افغان به جنگ گشته تباه — طفل زخمی ز سقف خانه فضاء
شوهرش کشته روس ونیست پناه — دیگرش نیست ملجاء و ماواء
آن زن بی دوا و درمان را — طفل معیوب بی لب نان را
شوهران کشته های سنگرها — طفلش آواره‌ء بیابانها
زآن مجاهد زنان به عصر قمر — رای زن را کس نداد اثر
رای آن مادر مبارز را — جنس بس مهربان فایض را
رای آن دختر مجاهد را — همچو ناهید زنده شاهد را
خواست تا روس را نداز در خویش — تا نبیند اسیر خواهر خویش
نوکر روس هر چه کرد اسرار — یکقدم پس نشد ز سنگر خویش
نازم این دختر فدایی را — زاده کوه آسمایی را
در جوانی گذشت از سر خویش — تا نبیند تباه کشور خویش
با چنین درس میهنی عمیق — مشکل از مرد و زن شود تفریق
چشم پوشی ز حق رای زنان — اول امر و درز در پیمان
از ذکورت کی انتخاب عیان — نصب مخفی نشایدت افغان

بارکا حق بگو به هموطنان
ور نه محکوم سازدت وجدان

ACKU

شکست روس

تحفهء بهاری به مجاهدین صدیق افغانستان

به تو تبریک مجاهد که بهاران آمد بهر اعمار وطن مژدهء یزدان آمد
بلبل نغمه سراء نغمهء شادی سر داد لب ماتم زده را خندهء دندان آمد
ابر نیسان همه با نم نم باران آمد
لالهء سرخ به پا بوس شهیدان آمد
از دل خاك بخون خفتهء کهسار وطن ارغوان باز به گل غندی پروان آمد
نخل بشکسته وآن خرمن بس رفته به باز بر آن دورهء سر سبزی پغمان آمد
ابر نیسان همه با نم نم باران آمد
لالهء سرخ به پا بوس شهیدان آمد
روس بشکست و بهار آمد ونیرو توان شیر، از سنگر خود سوی عزیزان آمد
باز آن غازی ما فاتح عصر دوران پی اعمار وطن مست و خروشان آمد
ابر نیسان همه با نم نم باران آمد
لالهء سرخ به پا بوس شهیدان آمد
خوب دانم که بهار آمد و آن لالهء سرخ سر ز ویرانه بدر کرده بمیدان آمد
از رهء همت وتصمیم نگر ،همچون روس خَلَفَش نیز رود، ناظم دوران آمد
ابر نیستان همه با نم نم باران آمد
لالهء سرخ به پا بوس شهیدان آمد

باز در مسجد و در مدرسه و خانقه ات سامع و قاری و هم حافظ قرآن آمد
بر در سوخته و خانهء ویران وطن غازی وفاتح ما شیر نیسان آمد
دیدی لینین که چسان رهزن انسان آمد
نه ز کلخوز و نه سف خوز لب نان آمد
مادیت با جدلش پوچ بمیدان آمد گوریه چوف صندوق خالی زکومیکان آمد
نظر کاغذی بنگر که چه بی جان آمد بی عمل هر چه کنی، کاه، در اوزان آمد
قرن بیستم به جهان گفت که افغان آمد
نسل رزمندهء آزادی اوطان آمد
رفت سرماء ز وطن عدل بهاران آمد زادهء آدم و هوا همه یکسان آمد
بارك آن غازی سنگر که ز میدان آمد ابرنعیتان همه با نم نم باران آمد
مردم شهر به تعظیم عزیزان آمد
لالهء سرخ به پا بوس شهیدان آمد

زعیم ملت افغان

بابای وطن پیر خردمند و فداکار — بنمودی به تنظیم ره طرح و پلان را
دائم که به تقدیر تو تدبیر نمودی — گفتی تو به صد بار همه خورد و کلان را
از وحدت و همبستگی گفتی به امیران — یك مشت مؤثر بکشد دشمن جان را
با رهبر تنظیم ره راست نمودی — گفتی زره صلح کنند دوست خسان را
کی گوش نمودند به گفتار تو بابا — با اجنبی از لاش وطن ساخت دکان را
خود خواهی و چوکی طلبی های امیران — از ملت مظلوم ربودند توان را
کشتار و مظالم همه بیداد نمودی — تخریب وطن بین ز کران تا به کران را
شورای قیادی که در آن دست اجانب — با مشورت غیر زدند ضربه پلان را
از جرگه ملی تو به صد بار بگفتی — کار نخل وطن ساز برت تیر و کمان را
با گفته اغیار قیادت نه بکام است — آن دیگ شریکی ببرد لذت نان را
یاران سیاسی به نظر خواهی یونو — هر یك نظری داد و بگفتند کسان را
در دین مسلمان حق هر جنس مساویست — هوشدار که در جرگه دهی سهم زنان را
ای پیر مدبر تو بشو هادی راه ام — قاتل مگذارید کنند قتل جوان را
آن ملت افغان مبارز به تو نازد — بابا، روشت هم نظر ساخت جهان را
نازم به تو ای پیر که در طرح سیاسی — طرحت به عقب راند کسان تا به کسان را
در بازی شطرنج سیاسی پدر پیر — تدبیر تو نیرو دهدم روح روان را
گفتی تو به اولاد وطن راه صفا را — از بازوی ملت تو بخوردی لب نان را
از بهر نجات وطن ای پیر جوان کار — فرهاد سفت رخنه زدی قصر جهان را
بر پیری و کبر سنت انگشت نهادند — کی تیر غلط کار کشد پیر کمان را

بارك ز تو بابای وطن ظاهر افغان
خواهد به ره صلح بری پیرو جوان را

ACKU

فریاد ملت مظلوم و قهرمان افغانستان

این نامــه را به دادگــه دادگر فرست / فریاد اشك وغم به شه بحر و بر فرست

ای ذات کـردگـار به کابل نظر فرسـت / بر شهر خون وآتش کشور اثر فرست

گویند مـادران که وطن کـربلا شـده / پیغام ما به حضرت خیر البشر فرست

دیگر ز باغ و راغ به کشور اثر نماند / احیاگران مـزرعـه ام بیشتر فـرسـت

در قریه ها و شهر دگر نوجـوان نماند / از هر طرف به تیـغ کشندم اثر فرست

آتش گـرفته کـابل جانـانهء مرا / بر زادگاه بی در و دیوان نظر فرسـت

ای مسلمین فـارسی و پندی و عـرب / افغان مکش به زخمی ماداکتر فرست

کـاخ مـلل چه سـود ز بالا بلندیت / طـراح اجنبی تو ز کشـور بدر فرست

ای قاضـی بشـر به کجا شد عدالتت / دیوان لاحه بسته شوی یا نظر فرست

دیگر مریز راکـت و خمپاره و بم ات / کابل مکن تباه برایش سـپر فرسـت

ای قدرت جهانی ما سازمان صـلح / محکوم را به کیفر کارش نظر فرست

آن طرح جینوا که مجـاهد در آن نبود / آن عـقد را به داور بین الملل فرسـت

در گیر جنگ را ز دو جانب سلاح مده / بس کن سلاح جنگ حقوق بشر فرست

انسانی و ز دردمنت هیچ درد نیسـت / گر واقعاً به فکر منی دادگر فرسـت

تا کی به پول و اسحله می سازیم تباه / در باز سـازیم تو ز اهل هنر فرسـت

بیچاره ام مبین و تو بر کشته ام مخند / از درد و رنج من تو به جانت اثر فرست

از اخـتلاف با هـمی رهبران جـنـگ / ملت بخون نشست نجاتش ز در فرست

ACKU

دیگر مکش برادر من بر برادرم | در عوض گلوله برایش گهر فرست
در کدر رهبری، جهاد است اختلاف | عرض یتیم ما به شه، دادگر فرست
از بهر درس مکتب و راه عبوریم | انجینر و معلم از خود گذر فرست
گم گشتگان راه ترا یا رسول حق | یک راه اتحاد و طریق ظفر فرست
یا آن صدیق(رض) اکبر خود یا عمر(رض) فرست | از بهر اتحاد به عثمان(رض) خبر فرست
گر چاره دگر نشود کردگار من | آن مرتضی(رض) زخیبرخود زودتر فرست

بارک ز اختلاف امیران در آتش است
پروانه، نجات وطن زود تر فرست

* * *

صلح و باهم زیستن منشور دوری از شر است

ساختمان آدمی هر چند از خاک تر است
لیک قدریش نزد خالق از همه بالاتر است
در امور معنوی و علم و کشف این جهان
عظمت و پهنای دیدش اشرف و والاتر است
هوش کاین دنیا نه محض بازی طفلان بود
بازی طفلانه با حق دوری اش ازمحضر است
هر دلی را گر نباشد مهر عدل و راستی
همچو مه اندر خسوفت دیدنش رنج آوراست
هرکی ویران کرد کشور بیگناهان را بکشت
خود بخون بنشیند ومحکوم شرع انور است
هر که قتل نوع انسان را بنا حق میکند
در حضور حق به محشر قاتل شرم آور است
بار گاه این جهان دیوان عدل کبریاست
قاضی عادل در آن، پروردگار(ج) داور است
منهدم گردد جهان از رهبران خود پرست
هرکجا خود کامه بینی بازی اش با آذر است

ملت مظلوم افـغان بنگری هر سو تباه اسـت
شهر ها و قریه ها بی آب و برق و دفتر است
باغ وخرمن سوخت یاران، راه وپلچك شد خراب
نیست تعلیم و معلم محض نامش بر سر است
هر کی درب مکتب و دانشگه را بستی به ظلم
نـزد اطفـال وطـن از خـائنـین اکـبـر اسـت
هر کی بر جای کتاب و درس و مکتب در وطـن
راکت و بم ریخت میدان دشمن آن کشور اسـت
وای بر خــاکیکه هر کنــجش بر اند يك امیر
وحــدت ملی ما بیمار ســخت بســتر است
خاك افغان تا که بینی هر کجا در خون تر است
کابل قلــب وطن در حال نــزع و ابـتر اســت
نیســت مردمان جهان را کشتن و بستن وقار
فخر مرد قهرمان در خشــکی چشم تر است
حق پرستان بی نیاز از هر سـلاح و لشکر اسـت
دوری از توپ وتفنگ، گامی به صلح کشور است
بارکاء ایزد به لطف خود دهد ملت نجـات
مصلح و بابای ملت کشورش را یاور اسـت

خاطره دردناک

قومی که ترا مدرسه و مکتب و نان داد
افغان فقیری که ترا شیره ء جان داد
افسرده نشد خاطرت از خاک اسیرت؟
بگذاشتی هم میهن و هم مادر پیرت
خاکی که ترا قوت بازو و توان داد
با خون جگر هر چه توانست همان داد
عید است و مهاجر شده هم شاه و زیرت
اوضاع اسف بار وطن کرده ذهیرت
بارک ز وطن دور شدن ساخت حقیرت

وجدان معذب ببرد عرش صفیر

ACKU

دشمنان صلح

ناجائز است جنگ پی قدرت و مقام
بر بی سلاح عقل چه اعلی گریستم
آن اصل دید فرد و حقوق بشر چه شد
بر مسند عدالت دنیا گریستم
بر طفل بینواء و ستم کشته ات وطن
بر کابل خرابه سرا پا گریستم
بر نوجوان زنده آواره میهنا
بر فلج درس و مدرسه شبها گریستم
بر زخمی و علیل تو ای میهن عزیز
بر کشته های بی سر و بی پا گریستم
از بهر زخمیان نبود بستر و علاج
بر وضع مرگبار تو دریا گریستم
بر بی تفاوتی تفنگدار جنگجوی
بر دشمنان صلح چه دنیا گریستم
بارك توان دیدن جنگم دگر نماند
بر حزب و حزبیان و جفاها گریستم

ACKU

فضاء نوردو قمر

قمرم نوری و ز افلاکم
معدنم در طبیعت از خاکم
باش انسان خاکی پاکم

راکتی گفت ماه تابان را / به تو مهمان درین سفر دارم
آدم آن اشرف خلائق را / تو ام خویش همسفر دارم
به تو پیغام از زمین و زمان / همچو اجنت باختر دارم
دید پیغام و گفت ماه منیر / حامل آدمی خبر دارم
من که از نور و ماه سیارم / در همه کائنات اثر دارم
در ته خاك ماه، نه زر دارم / گیس و پطرول کی ببر دارم
هر چه از شمس بهره بردارم / کی، به جیب خودم نگه دارم
بعد رفع ضرورت قمری / نور بخشی پر ثمر دارم
تیره شبهای زنده گانی را / عمرها شد که من اثر دارد
دورم از خود پرستی مخلوق / طبع اعلی خود گذر دارم
گویدت هم ز مرد و الماس / که ته خاك و سنگ سر دارم
جنس خاکم ولی نفیس حجرم / جای بر تاج تاجور دارم
گاز و نفتم ز مادر خاکی / جان بازی نیک اثر دارم
در رفاه جهان و تخنیکش / سوزم و خدمت بشر دارم
زادگاهم زمین و خود گذرم / نه زمین و قلعه، نه زر دارم

ACKU

تو هم ازخاکی ای عزیز انسان　در ره عـــزت بشـــر می باش
در رفـاه بشر تـــو یاری کن　دور از نـــوع پرده در مـی باش
دررهٔحق پرستی همچوبلال(رض)　درعدالت توچون عمر(رض)می باش
تو پناهی به بی پناهان باش　مرهم رنج بیـنوایان بـــاش
کلـبهٔ فقر را تو روشن کن　به علیل جهان تو درمان باش
هوش در کشف وجستجوی جهان　به زوایـای تـیـره تـابان بـاش
نفـــع خود جو تو در منافع خلق　دور از فتـــنه های دوران بـــاش
آن زمان منحـــصر بـه ماه نه بل　همه اقمـــار را تو مهـمان باش
همچـــو من نور بخـش عالم را　تا جهـــان است ماه تابان باش
انـــدرین انقســام نفع و ضرر　بهر شاه و فقر یکســـان بـــاش

بارك از درد و رنـج خـاك وطن
تا به درد است شمع گریان باش

***

امپراطور افغان احمد شاه بابا هنگامیکه بر تخت دهلی تکیه زد، بیاد وطن خود افغانستان چنین گفت:

تا تو می آئی به خاطر، کشور اجداد من
تاج و تخت هند و دهلی میرود از یاد من
گر ز هند و دهلی و لاهور میگویم سخن
کی روی از خاطرم ای زادگاهم ای وطن
هر چه از فتح و ظفر سازم فزون در کشورم
دوری از کهسار افغان میدهد درد سرم
نازمت ای قندهار و کابل جنت نشان
فخر ها دارم به نامت ای هری و بامیان
خاطراتت هر کجا بر خاطرم پر میزند
تشنه گان با یاد آبت غوطه با سر میزند
فاتح پنجاب و کشمیرم بحق ای دوستان
بود می دائم توکل بر خدای آسمان
خوست و گردیز وطن دائم بود بریاد من
خیبر و شمشاد و زابل میکشد فریاد من
جنگ پانی پت که با هندم بود جنگ عظیم
درسها دادم به هندو من ز قرآن کریم
لشکر دیگر سوی بلخ و بدخشان تاختم
خرقهء پاکم از آنجا با خود همرا ساختم
آخرین لشکر کشی هایم به مشهد باز شد
امن شاه رخ از طریق دوستی همراز شد
گر همه خاك جهان از من شود بارك یقین
جنت بیگانه کی گردد بمن افغان زمین

درود و تحیات بی پایان بر روان لوی بابای افغان احمد شاه کبیر

ای کشورم ای گلشنم

ای آسمان نیلگون ای اختران روشنم
ای کوهساران وطن ای زادگاهم میهنم
ای کشورم افغانستان ای افتخارم مأمنم
ای کابل جنت نشان ای قلب پاك میهنم
ای زادگاه با وقار ای سنگر مرد و زنم
ای چشمه سار با صفا ای آبهای روشنم
ای ملت تاریخ ساز ای آب دیده آهنم
نازم به نام نامی ات ای مردم شیر افگنم
از کشته ها در سنگرت پر گشته دشت و دامنم
ای کشور افغانیان ای باغ سرو سوسنم
دائم بخاطر آیدم ز آن خاطراتت میهنم
ظالم بسوزی، سوختی آن حاصلات خرمنم
خشکیده آب جوی بار تاراج رفته میهنم
گل زار آن پژ مرده است بر باد گشته گلشنم
بلبل ز کشور رخت بست جغد آمدی در میهنم
آتش زدی کاشانه ام بردی به یغما مسکنم

ACKU

غلطیده هر سوی وطـن　　ویرانه کردي گلشنم
کشــتی جـوانـان مـرا　　بـبریـدی راهـم، رهزنم
گویم طـی ویـرانــه ها　　نفـرین ترا ای دشـمنم
ای کـوهسـار پـر غرور　　ای آشـیان و مـدفـنم
افغانستان، افغانسـتان　　هستی تو دار هر فـنـ
تـا زنده ام نـازم بـتو　　ای کشورم ای گلشـنم

بارك به وضع حال خاك
تا کی تو میگویی منم؟

***

افغان مسلمان واقعی

جز راه مستقیم رهء یزدان نمیشود

دانی که دزد خانه نگـــهبان نمیشود — گـــرگ درنده نـــوکر چوپان نمیشـود
جسم علیل تقویه اش از ره دل اســت — دل گر قویست مردنت آسان نمیشـود
قلب صفا ز حادثه ها در امــان بـود — از چرخش زمـــانه حراســـان نمیشود
در کارها تو دامن صدق و صـفا بگیر — با مکر و حیله حکمت لقمان نـمیشود
خیاط خویش شو تو بخود دوز جامه ات — هر دست دوخت، خرقهء افغان نـمیشود
در حـــل مشکلات تو گر نیك بنگری — جـــز از رهء تـدبیرت آســـان نمیشود
هرکس به دام حرص وتلاش اربرفت سوخت — با انحـراف، خـانه چـراغـان نمیشود
هــر منحـرف ز راه نشود رهنمای دین — هر گـــفت بی عمـل رهء قرآن نـمیشود
کشت فســاد کی دهدت حـاصل نیکو — مفسـد بـنام، بندهء سبحان نـمیشود
مــردی ربــود خـاتم پیغمـبر خدا(ج) — هرگز به دزدی، دیو سلیـمان نـمیشود
تا در تـنور فتنه زنی کـلچـــهء فساد — عـــقل بزرگ نــزد تو مـهمان نمیشود
از راه راست بنده به معـــراج مـیرسد — جز بر خلـیل، کوره گلستـان نـمیشود
آن معبد غلـط که منـافق کند بناء — ضرار خانه، مسجد یـزدان نـمیشود
هر کرده را که دست غلط کار زد رقم — دیـپاچهء به مکتب ادیان نـمیشـود
سیاس دین که برغلط ازراه مصطفی است — راه شـفاء مصطفـوی(رض) آن نمیشود
باگفته های چرب و به تبلیـغ بـی عمل — شیطان به محض نام تورحـمن نـمیشـود

ACKU

شاداب آن حدیقه که از فتنه ایمن است　　پاینده راه راست که حرمان نمیشود
دین ازتو صدق خواهد ومذهب طریق راست　　بی صدق و راستی راه ایمان نمیشود
تاچشم دید پاك به قلب توروشن است　　انوار حق ز چشم تو پنهان نمیشود

آنکس که در [10] خرد زیست بارکا
چون گمرهان، رهی بیابان نمیشود

مثنوی معنوی مولینا جلال الدین محمد بلخی در جواب منافقان حضرت پیغمر خدا فرموده «در مورد مسجد ضرار فرمودند» صفحه ۲۹٤.

گفت پیغمبر که آواز خدا　　می رسد در گوش من همچون صدا
مهر در گوش شما بنهاد حق　　تا به آواز خدا نارد سبق
باز پیغمبر تکذیب صریح　　قد کذبتم گفتم با ایشان فصیح

به یاد و بود رفته گان شعر و ادب

ز بـــس بـــریده زمان دست پر توان ادب
نبینی نخـــل برازنـــده در جهـــان ادب
نمانده دســـت هنر مند زنده در بوستان
بســـوخـت آتش بیداد جسم و جان ادب
کجاست مکتب و تعلیم و آن محقق کار
نگـــر تبـاهی‌وکشـتار قـــاتـــلان ادب
ز جنـــگجوی و تفنگدار هر که را بینی
نه از ترحمـــش آثـار و نـه نشـــان ادب
نه موزه ماند به کشـور نه از هـنر اثری
برفت جـمله به تـــاراج ز آشـــیان ادب
چرا به عـــوض شعر و ادب غل و زنجیر
چـــرا به ظـالم و جاهل دهی عنان ادب
چرا به عوض صلح و صلا روی در جنگ
چرا بخون کنی آغشـــته آب و نان ادب
صـلای کار به تنظیم توپ و راکت بس
سـلاحـــدار بکـــن طـرد از مکـــان ادب
ز دلخراشـــی آواز هـــر بـم و راکـــت
فسرده دفـتر اشـــعار و بوســـتان ادب
چه مشکل است که بایك جهان بی دردی
کـــن خراب به دســت خود آشیان ادب
چه دردناك که از ســـالهاست می بینی
افـــول مهر درخشـــان ز آســـمان ادب
ســتارهای درخشـــان شعر و عرفان رفت
دعـــا کنـــید عـــزیزان به رفـــته گان ادب
به شـــاعـــران و ادیبان مرده بـــارکـزوی
درود گرم رسان همچو چو زنده گان ادب

***

کشتی بی سرنوشت افغان

ای مالك دلهای ما　　ای ذات بی همتای ما
ای خالق کون و مکان　　ای زندگی بخشای ما
ای حامی جان و دلم　　ای هستی و معنای ما
ای کابل جنت نشان　　ویرانه ات دنیای ما
طفل وطن بیسرنوشت　　آواره شد ابنای ما
دیگر نه درس ونه مکتبست　　نی فکر فرداهای ما
از اختلاف رهبران　　غرقٓ در گل پای ما
مخروبه شد قلب وطن　　مشکوك باز احیای ما
هر بیشه دارد یك امیر　　افزوده مشکل های ما
تقسیم ارضی را نگر　　یك میهن و صد شاه ما
شیرازه سکلیده بین　　در سرحد و شاهراه ما
کشتی ملت غرق خون　　گردد فنا ماوای ما
آن جرگه ملی بساز　　ای رهبر و بابای ما
ای ناخدای پیر من　　بکسل گره از پای ما
تقدیر را تدبیر کن　　فرمان ده دریای ما
بهر نجات میهنت　　بنما تو راه از چاه ما
جز راه ملت بارکا
مشکل شود فردای ما

ACKU

نیاز

ای مهربان خدای خطا بخش وجرم پوش ترسم کی از نشیب و نه باکم ز هـر فراز
آمد بهار هنوز بخون غوطه میخـــوریم یا دستگیر مـــاستِ مظلـــومِ چاره ساز
نه پیش کش عمل کنم و طاعت و نمـاز کی دست خویش پیش خسان میکنم دراز
باران رحمتـــت همه جـا باردای رحیم رحمن توئی و ملت مظلـــوم عفــوه ساز

«بارك» به صد نیاز به درگاهت ای صمد
خـواند دعـای مغفـرت ای شاه دلنـــواز

استراد حق

گفتم که حق به صاحب حق باز گشتنیست ظالم به کیــفر عمل خود رسـیدنیست
مــاه نو از فـراز فـــلك جلوه کردنیست شمس زرین به کشور افــغان دمیدنیست
بنـگر هما ء به قــلهء پـامیرت ای وطــن
با افتـخار بیشتـــر، از پیش رفتـنیســت
از آســمان تــا به ســلیمان و هندو کوه آن رزمگاه و سنگر شیران چــه دیدنیست
گفــتم که پاســبان تـــو روس کثیف را از قــلهء غــور به ذلت فکنــدنیــست
دیدی کـه حق به صـــاحب آن باز تکیه زد
آن لالــهء مـزار شــهیدان شگفتنیـست
در غور و بســت وغزنه و پـامیر وقندهار فتح و ظفر نســیم لطیفــش وزیدنیست
گفتـم که در دفــاع تو ای خاك مرد خیز فرزند قهـرمان تو از ســر گـذشتنیسـت
می دان عــقاب طالعت ای ملت غــیور
بر خــاك قهرمان وطن سایه کردنیســـت
بنگر که فاریاب تو چـون شـهر قـندهار انگلیس وار، روس ز کشــور کشیدنیست
هر یك جوان و پــیر وطن نغــمه سـرور در پیشــگاه غـازی ســنگر سرودنیست

اهــل هری و بلــخ وطن تا هزاره جـات
گردیز و خوست و خیبر و اسمار دیدنیست

لغمان و جاغوری تو تا کشك و چغچران ویرانه های خــویش چراغان نمودنیسـت
میدان و لوگر، همچو بدخشان و فاریاب پغمان و وردگ تو به گل پوش گشتنیست

ســلطان سومنات تو بعد از هـزار سـال
گـوید که این خـرابه فاتح چه دیدنیست

در ننــگرهار و هر طرف از خاك کشورم از مجروح شــهید وطــن یاد کردنیسـت
مــلت به پـاس خـدمت والایش از بهار زر آب از کـنر، به مـزارش فگندنیست

دارم یقین مجـاهد مســعود قــهرمان
از حنظل شکست به روسان چشاندنیست

دانم کــه غور پیر تو و غـزنی کـهن از خاطرات کهنــه و نو باز گفتنیسـت
از کهســار شــرق وطن تا به چغـچران آثــار خـائـنانهء روسان ربودنیسـت

اندر هــری به رهبــری شــیر اسمعیل
جشن فدایان وطن ســخت دیدنیسـت

واخــان و تــالقان همه بغلان و بلخ تو آن مــرقد زبیح به گـل پوش کردنیست
الطــاف بیکران رســد از خرقه رسول عون و مدد به غازی ســرباز کردنیست

بـابـای قــندهار تو دارد نظــر به تو
شــیر خدا ز سوی مزارش رسیدنیست

ایقــانم اینکه ملت افغان به لطف حق تجدید فتح نادر افـغان نمودنیـست
بر قصر دلکشای تــو ای کابل عـزیز دانم همای فتح دو بـالش کشود نیست

عالیســت اتــحاد عزیزان ســنگری
آن لطــف کردگار میسر نمودنیسـت

مــردم برای رأی به سرباز مســتحق آن جرگه عظیم وطن طرح کردنیســت
افغـانیان به خادم و جانباز مــلی اش اجــر عمل مــطابق کردار دادنیست

تکبیر ذات پـــاك تـــرا خـــالق جهان
الله و اکبرت هـــمه جا اوج کردنیست

از شیر پاك مادر میهن به لطـــف حـــق		آن غـــازی مجاهد میهن مکیدنیســـت
با جرگهٔ حقـــیقی و شورای مـــردمـــی		ملت زعیم خویش به میدان کشیدنیست

اندر زرنج وبولدکت این جشن خوش نماست
آزادی وطـــن همه تـجلـــیل کـردنیـــست

فـــرمـــان آســـمانی آزادیت وطـــن		از پیشگاه حضرت داور رسیدنیســـت
دانم کـــه باز بیرق مهراب و ممبرت		آزاده بر فضای وطن سایه کردنیست

بارك به پاس فتح و سر افرازی وطن
سر را فدای خانه میهن نمودنیســـت

* * *

منزل شعری

من به جانان ترانه می سازم | نغمهء جاودانه می سازم
یارک دورهء صباوت را | از غزل آشیانه می سازم
پرورشگاه نازنینان را | از رباعی کرانه می سازم
بهر دلدادهء نظر بازم | غزل عاشقانه می سازم
به تو ای یارک شجاع من | نغمهء فاتحانه می سازم
واقعیات زنده گانی را | پر ز اشعار، خانه می سازم
لغزش فرد را به بازی دهر | از عدالت ترانه می سازم
عفو مخلوق را به داور حق | شعر عرضی روانه می سازم
وقت رفتن ازین گذرگه دهر | نام حق را ترانه می سازم

بارک از دهر و زنده گانی آن
گذری بیت و لانه می سازم

***

ACKU

فقیر کوچه گرد

فقیر کوچه گرد کشور بیگانه گردیدم　　پی لیلای میهن عاقبت دیوانه گردیدم
ذلیل و خوار و ابتر در بدر بی خانه گردیدم　　به جرم رازی بودن ها زخود افسانه گردیدم
ز دست روس ظالم دور از کاشانه گردیدم　　به دور شمع میهن هر کجا پروانه گردیدم
سزای دشمنی با خویش را پاداش من دیدم　　که همچون دانهء ارزن به هر جانب بپاشیدم
چه شد آن قهرمانیها که با انگلیس جنگیدم　　چه شدآن سرفرازیها که همچون شیر رزمیدند
چه شد فرخنده ایامیکه فخر شرق گردیدم　　درفش نازنینت را به فرق خصم کوبیدم
چو مرغان اسیر اندر دل شب سخت نالیدم　　چون مجنون ستمکش هر کجا آواره گردیدم
ذبون ناسپاسی های خود بیگانه گردیدم　　فدای خود پرستی های مغرورانه گردیدم
به بازی ها گرفتم کشور و برخویش بالیدم　　شکار خوش خرامی های بی دردانه گردیدم
مجاور با می و میخوار هر میخانه گردیدم　　ز دامان کلیسا طالب شکرانه گردیدم
به درد نامرادی مبتلاء چون شمع سوزیدم　　فدای گله باری های نامردانه گردیدم
چو خلف نا خلف در دامن اغیار سعودم　　ز فتح سومنات و رزم سلطانی و نشر میدم
چه شد میدان پانی پات که اژدر وار غریدم　　چه شد احمد شهء بابا که بر نامش ببالیدم
چه شد آن اکبر غازی بنامش فخر ها دارم　　به شمشیر غرور انگیزوی هر لحظه بالیدم
چه شد ایوب غازی رزم سالاری ز میوندم　　به ایمان وبه شمشیرش نه دل مجذوب گردیدم
چه شد طرح امان غازی و طراح آزادی　　که با اعلان جنگش بروی بود خویش بالیدم
چه شد آن نادر افغان کاز آزادی بفهمیدم　　کجا شد فاتح تل کیف استقلال را دیدم
به شمشیر نیاکان و به وضع حال خود دیدم　　خجل گشتم سرا پا از وجود خویش شرمیدم.
پی ویرانه هایت میهنا بس زار گرنیدم　　به شهر وقریه هایت بیحد و بسیار گرنیدم

ACKU

فقیر کوچه گرد کشور بیگانه گردیدم
پی لیلای میهن عاقبت دیوانه گردیدم
به تصمیم خلیل الله ابراهیم چون دیدم
به قربانی اسماعیل و اسلافش بنازیدم
به ایتام شهید خاك خود از دل تمنایم
نصیبش را ز عِلم و معرفت فرزانه گردیدم
به مرگ قهرمان بی کفن من اشك باریدم
وجود خون چکانش را ز جان ودل پرستیدم
پس ازتعظیم خاکش بر مزارش گل بپاشیدم
طلب بهرش ز خالق جنت الفردوس گردیدم
جبین بنده گی بر درگهت هر روز سائیدم
ز ظالم داد خواه ملت مظلوم گردیدم
ز شیران وطن من هر کجا اندر جهان دیدم
پی طرحی به لطف حق نجات خاك سنجیدم

فقیر کوچه گرد کشور بیگانه گردیدم
پی لیلای میهن بارگاه دیوانه گردیدم

***

ACKU

بهار ملت افغان

وطندار عــزیز من بیا فصل بهاران است
بجای خنده برلب هر دوچشمانم به گریان است

به طــفل بینوا و حـالت ویرانیت گــریم
که روز نو بهارم چون سیه شام غریبان است

به درد کـاروان وغـږدی صحـرائیت گریم
درین فصـل بهارم خـاطر تلخ زمستان است

دوئی و اخــتلاف رهبـران بنموده حیرانم
که این اضداد را دانم به نفع دشمن جان است

اگر سعی و تلاشت در ره هستگی اینست
یقینم از روئی که چاره درد تو درمان است

مجــاهد وحــدتــت باشد، تمنی جهان ما
طریق اختلافت در شکست مرد میدان است

ترا ایثــار آزادی مرا فــخر جهان بــاشد
ولی اندر نفاقت دیده و دل هر دوگریان است

ز سوز کشت زار نیمه سوز و آب مسمومت
به گریان در بهاران چشمه سار کهساران است

امید و آرزو از عودتـم سوی وطـن یـاران
وضو درآب خویش وپاکی وجدان وایمان است

ز بعد سجده از سوز دل، اندر دیار خویش
دعای اتحاد ملـی ام از ذات یـزدان است

بهار و سبزی و آن لاله سـرخ تو در صحرا
به پاس قهرمانی های جانباز شـهیدان است

مـرا ز آن خاطرت نو بــهار و روز نوروزت
بــه خاطر میله گل در مزار شاه مردان است

برای خدمت هم میهن و اعمار خاك خویش
که تا جان در بدن دارم حیاتم وقف آنان است

مبارك گویمت ای هموطن نو روز سالت را
که سال نو به فال نیك استقلال افغان است

ز بارك بشنو ای غازی بکن وحدت به پیرانت
به آن پیری که رایش بهتر از پند جوانان است

هدیه به آواز خان عزیز هموطن

ای هنرمند کاروان هنر
ای سراینده جهان هنر

در سرائیدن مقام هنر
ازتو شد زنده جسم وجان هنر

به تو از شعر خانه می سازم
نغمهء جاودانه می سازم

روح پرور نواء بی غش تو
غزل و نغمه های دلکش تو

گرم سازی سر عزیزان را
مست سازی بساط یاران را

تو هنرمند و یار یارانی
مونس جان دوست دارانی

بهر مهجور کهسار وطن
نسخهء با صفاء و درمانی

نغمهء میهنت ترانهء تست
وطنت مرز جاودانهء تست

کهسار تو آشیانهء تست
هست وبود وطن خزانهء تست

باز دادی تو آن توان مرا
مست کردی سر خزان مرا

دادی بر خاطرم جهان مرا
میهن و کوه و کاروان مرا

دادی یادم شبان کوهی را
نی جانسوز و ماهتابی را

رمه و غژدی فراهی را
کابل و کوه آسمائی را

دل من دوست دار ناله تست
مستی وشورم از پیالهء تست

تو و من از هنر سر افرازیم
شعر سازیم و نغمه پردازیم

خواهش بارکت حوالهء تست
خواندن مست و زار و نالهء تست

عمران کشور

هر مشکلی بخاك افغان قهرمان — بی جهد مشترك همه آسان نمیشود
آن تیره های شب، از فرط اختلاف — بی شمع اتحاد، چراغان نمیشود
بی رزم و یکدلی از لوث اجنبی — هر بیشه، تو پاك و گلستان نمیشود
این درد مشترك دانم به طرز خاص — یعنی جدا ز هم، همه در مان نمیشود
غلطیده قریه ها. خشکیده باغها — بی سعی با همی چمنستان نمیشود
مسموم آبها، ویرانه شهرها — بی وحدت نظر همه عمران نمیشود
تجدید باز سازیت ای مرد زا وطن — بی پشت کار و رحمت باران نمیشود

بارك برای صلح و عدالت بکشورم
تسلیمی جذبه حق به دیگر سان نمیشود

۱۹۹۵م

***

گهواره ء وطن

ای خاک وطن به آن قیامت نازم
بر مقتدی و دین و امامت نازم

گهواره من به آن مقامت نازم
در هر گذر و کوچه نشانت نازم

از قعر زمین تا به زمانت نازم
ای رفته ز دست من عنانت نازم

ویرانه شدی، بگو چه سانت نازم
ویرانهء من چو آسمانت نازم

ویرانه نه ئی خرابهء آزادی
آن لیس بزرگ و عارفانت نازم

آن مرقد شیر نو جوانت نازم
من عارف تو و عاشقانت نازم

من خواجه صفاء و ارغوانت نازم
سرباز خدا و آستانت نازم

آن دافع نام و آن نشانت نازم
پامیر و هری و بلخ و بامت نازم

آن عر عر سر بر آسمانت نازم
گردیز و بلوط و کوه کانت نازم

آن خیبر و شال و مهتلامت نازم
بابای ولی و ارغسانت نازم

استالف و باغ و بوستانت نازم
گل غندی و فصل ارغوانت نازم

آن فصل بهار و بوستانت نازم
پروان تو و تاک وکهکشانت نازم

ای کابل من دشت و دمانت نازم
کهسار منی و همچو وجانت نازم

آن توله دلکش شبانت نازم
آن لاله به قبر قهرمانت نازم

ویرانه حصار پاسبانت نازم
ای مام وطن جهان جهانت نازم

در مذهب بارکت تونی مام وطن
ای مام گرامی ام جهانت نازم

ACKU

کوچی صحرائی

ما کوچی صحرائی پرورده چو شیریم　ما از هری و بولدك و از غزنی پیریم
ما زاده‌ء آن سلسله کوهای شهیریم　همسایه‌ء افغانی مسعود و وزیریم
چون مور در افتاده به سرپنجه‌ء فیلیم　در دره و صحرای وطن جمله قتیلیم
چون آب نییم خاصه‌ء هرشکل بگیریم　بازیچه نییم طرح کسان را بپذیریم
با قوتِ اهریمنی دائم سر و زیریم　از میمنه و قندوز و از غور کبیریم
از منگل وجدران وطن دست نگیریم　خیبر نفروشیم و به شمشاد بمیریم
از بلخ وبدخشان تو تا قندوز و بغلان　بامیان ترا تا سر پامیر بگیریم
ما از شبر و جاغوری و بند امیریم　پروان ترا تا دل پنجشیر بگیریم
هوشدار ز میوند وطن دست نگریم　ما ساکن پنج وایی و معروف کبیریم
در دوستی ذات تو ما همچو خلیلیم　ما امت آن سرور و سردار جمیلیم

در راه تو ای خاك اگر جمله بمیریم
بارك بخدا از سر وجان بهر تو تیریم

به استاد عزیزم سفیر سابق
محترم دکتور عبدالحکیم طبیبی

طبیبی از جوانی لایق و شیوا بیان بودی — به شاگردان و یارانت رفیق و مهربان بودی
تو سیاس و مؤرخ شاعر عصر و زمان بودی — تو بهر کشور مظلوم خود تاب و توان بودی
به تاریخ معاصر از کهن ها داستان داری — تو رزمیدی بحق ازبهرمیهن جسم و جان بودی
وزیر عدل کشور حق پرست و مهربان بودی — پی تطبیق حق دائم به راه حق روان بودی
تو از سر پوزه و از شیر سرخت گفته ها داری — تواز میرویس احمدشاه خلف درد و دمان بودی
تو با صلصال و شامامه ز بودا راز ها گفتی — ترا از آن بامیان راه و طریق کاروان بودی
به مردان قدیم شعر میهن تکیه میکردی — به قاری و به بیتابت ترا حرمت بجان بودی
ترا ز اشعار شیرازی بسی دُر و گهر در جیب — که شعر حافظ و سعدی ترا صد بوستان بودی
هری و خواجهٔ انصار را حرمت بجان داری — تو با مهجوبه و جامی به شعر هم کاروان بودی
تو از لعل بدخشان وطن دائم به یاد آری — به مخفی بدخشی چون برادر هم زمان بوی
ز بلخ بامی و از فاریابت رازها در دل — به مولانا و شیر حق عقیدت آستان بودی
طبیبی مرد با قدرت تو در سطح جهان بودی — تو در تمثیل افغانان سفیر نکته دان بودی
تو در کاخ ملل یك عمر از بهر دفاع حق — کمیسیون بشر را یك رئیس پر توان بودی
تو ازکارت به دهلی خوش بودی دائم سفیر ما — که آن میدان پانی پت ز شاهانت نشان بودی
تو از محمود غزنه دائماً با صد غرور و ناز — ز فتح سومناتش کلك حیرت در دهان بودی
ولی دردت ز روس خائن غارت گر کشور — بنام اعتراض از پست یونو خلع جان بودی
تو مرد صاحب معنی و سیاس جهان بینی — حکیم مهربان ما طبیبی زمان بودی

بذیر از سوی بارك تحفه ناچیز شعری را
که این شاگرد یك عمرت رفیق پاسدان بودی

ACKU

ملت شیفتهء آزادی افغانستان

و سازمان صلح و امن جهانی

یونو UNO

از طریق بمب و راکت خواستن صلح بشر

میهن بیمار افغان را زدن با خنجر است



بارکا از صلح خواهان جان صلحم نیاز

پیرو منشور یونو یم عقابم بر سر ات

پیام صلح

پرچم قصر ملل باشد عقاب تیز بین
طائر صلح جهانی را توانا شهپر است
زیر بال این همایون مرغ عالی جایگاه
لشکر فتح و ظفر تدبیر و علمش رهبر است
صلح می باشد سلاح راد مرد قهرمان
کشتن و تخریب را دیگر نه جاه در کشور است
آشیان کوهی افغان به بم بستن خطاست
این حدیث از سرور و سردار جنگ لشکر است
ملت غازی افغان را به جنگ مبهنی
سوق دادن خارج از صلح و سلاح کشور است
مرگ برق آسای اولاد وطن بی ثبت جرم
نوع اظلامش به دور از سنجش یك دفتر است
کمپ سوز انیکه در دشت و صحاری شد بپا
روز ازگرما شب اش بی نان به طفلان محشر است
عوض یك بوسه بر رخسار طفل آن شهید
سیلی اش بر رخ زدن دور از مقام رهبر است

کشته بی آب و نان در دشت ها بینی هــزار
بــی کفن آن طفلکان افتاده در خاك تر است
حامی قاتل مشو، تحسین به تخریبش مــگو
ســرمه آزمــوده را باز آزمونش بدتر اســت
هوش نگذاری که دست دشمن افــغان وطــن
در پــی تخــریب بنیادی افــغان کشور است
حلــقه فحشــا اولاد وطــن خــارج ز خــاك
ایــن اهانت بهر افغان از طریق رهبر اســت
آن سلاح اردوی افغان بشد لیلام شــهر چودری
فــاقــد منــظم اداری را نگــویم رهبر اســت
از طــریق بــمب و راکت خواستن صــلح بشــر
میــهن بیمــار افــغان را زدن بــا خنــجــر است
بارکاء از صلح خواهان جهان صلحم نیاز
پیر و منشور یونو یم عقابم بر سر اســت

***

خواهران عزیــز و بـرادران گرامـی مـهاجـر افــغان در کـالیفرنـیای شـمالی!

قطع جنگ های داخلی، تأمین صلح و ثبات کشور و تشکیل یك اردوی قابل اعتبار ملی و مؤثر اولین گام به سوی نجات افغانستان از خطر تجزیه و گمنامی خواهد بود. و به همه خواهران و برادران ما معلوم است. هموطنان عزیز ما چه در داخل و چه در حال هجرت توقع داشتند و تمنی میکردند که با موفقیت مجاهدین در راندن روسها از افغانستان شاهد پیروزی را در آغوش بکشند و در فضای صلح و آرامش کمر شانرا در جهاد بازسازی افغانستان جنگ زده و ویران ببندند. بر عکس این انتظار و توقع که نه تنها جامهء عمل نپوشید بلکه جنگهای بین التنظیمی بیشتر کشور ما ویران گردید. پایتخت تاریخی کابل افغانستان به ویرانه مبدل گشت و هزاران جوان بی گناه طعمه گلولهء توپ و راکت گردید و خانوده ها و فامیل های بیشمار آواره بیابانهای سوزان و لم یزرع شدند و بیشتر از پیش ترك وطن کردند و به دیار بیگانگان پناه بردند، سرمایه های شخصی و ملی مردم مسلمان و مظلوم افغانستان به یغما رفت، رخنه های سمتی، مذهبی، لسانی، قومی و نژادی بیشتر از پیش توسعه یافت، نفوذ اجانب و مخصوصاً همجواران در افغانستان پهن شد و آنانیکه بر اریکهء قدرت ملی تکیه زده اند به نوعی از انواع از داشتن صلاحیت مستقل محرومند. در نتیجه دولت مرکزی گرچه در وقت کمونستها نیز موجودیتش را از دست داده بود باز هم وجود ظاهری خود را نگهداشته و لا اقل بر شهرها و شاه راه های مهم حاکمیت مستقیم داشت. اما امروز وجود این دولت مرکزی موجودیت واقعی ندارد. کشور قهرمان افغان به واحدهای کوچك تقسیم شده است و جنگ سالاران در هر یك از این واحدها (امارت) امارت مطلقه دارند. خلاصه اینکه یك عصر بسیار

تاریك ملوك الطوائفی در وطن ما سایه افگنده و افغانستان در آستان تجزیه قرار گرفته است.

منابع ذیدخل منطقوی و جهانی روز شماری دارند و انتظار می برند که چگونه قسمت شانرا از این جسم علیل و بیمار وطن ما بدست آرند. طبعاً دوام این احوال نه تنها صلح پایدار را در کشور تأمین نمیکند بلکه آنچانکه قبلاً به عرض رسانیده شد کشور را به تباهی و تجزیه سوق میدهد، و هر گونه تلاش برای صلح در موجودیت این اوضاع ولو هر قدر مخلصانه و صمیمانه طرح شود شاید موقتاً آرامی نسبی را تحقق بخشد اما این آرامش به زودترین فرصت برهم میخورد و سیر قهقرائی افغانستان علیل را سریعتر می سازد و افغانستان آزاد و مستقل را به گودال بدبختی و نیستی قرار میدهد.

حضار گرامی!

الف- دولت تنظیمی کابل و سائر رهبری تنظیمهای جهادی در ظرف دو سال و هشت ماه دوره، حکومت انتقالی و مؤقت تاکنون قادر نشد که رئیس جمهور دوره، انتقالی استاد ربانی و صدر اعظم شاغلی انجینر حکمتیار سر میز مذاکره بنشینند و مشکل خود را از طریق تفاهم و مذاکره حل کنند، چه رسد که اعضای حکومت شان مردم محلات و مناطق و در نهایت ملت شریف و قهرمان افغانستان به دور چنین رئیس جمهور و صدر اعظم جمع شوند و آنها قادر گردند درد ملت بخون نشسته، ما را درمان کنند.

ب- قوماندانهای منطقوی در جهاد افغانستان با روس مطابق به شرایط منطقوی و قبیلوی شان در افغانستان جنگیدند و می جنگند، بناءً هنوز هیچ یکی از آنها بحیث رهبر و زعیم ملی تبارز کرده نتوانسته است که یك وجه قابل اعتبار ملی بار آمده باشند. و اعتبار و اعتماد ملت را برای رهبری ملت بدست آورده باشند.

ج- هر روزیکه بر عمر این حکومت مؤقت انتقالی ساخت شورای قیادی پاکستان

میگذرد پیمانهء ویرانی افغانستان، کشتار مردم بیگناه و مظلوم افغان افزونتر میگردد، گرسنگی قحطی و فرار، بی سر پناهی در کشور جنگ زده افغان در عمل بشکل روز افزون مشهود است. امنیت ملی کاملاً از هم پاشیده و قدرت دفاعی افغانستان از بنیاد از بین برده شده، توپ و تانک اردوی ملی افغان در بازارهای پشاور پاکستان مغایر منافع ملی به نرخ کاه ماش لیلام گردیده و میگردد و هزاران تن پول کاغذی بی پشتوانهء بانکی از طریق همسایه شمالی افغانستان بازارهای افغانستان را مملو نموده وهست وبود ملت افغان باهمین پول بی اعتبار کاغذی کاملاً ربوده شده است و افغانستان را در پرتگاه عظیم تجزیه و نیستی قرار داده است.

ج- تعامل تسلحیاتی متناظر ارسال اسلحه به دو جناح در گیر جنگ داخلی، جنگ برادرکشی و قدرت طلبی دوام جنگ را به نحوی تشویق نموده که دوام چنین جنگ را بیشتر و دوام دار تر می سازد و نتیجهء حاصله از آن وخیم تر و بر باد کننده هویت ملی افغانستان میگردد.

د- آنانیکه به اتکاء دول اجنبی زعامت افغانستان را میخواهند از پشتی بانی اکثریت مردم برخوردار نیستند چنین حکومات بی اعتبار ملی، ارادهء ملت افغانستان را تمثیل کرده نمیتوانند.

هـ- یك رهبر یا لیدر آلهء دست اجنبی هیچگاه از طریق میله تفنگ و گلوله توپ بر ملت حکومت کرده نمیتواند، بمب و راکت عدم تفاهم و اختلاف نظر رهبران، وحدت و سلامت افغانستان را ساخته نمیتواند. بلکه باعث تجزیهء خاك، بربادی ملت و خدای ناخواسته باعث از بین بردن نام افغانستان از صفحه تاریخ کشورهای آزاد جهان میگردد.

بناءً با صراحت بارها عرض کرده ام و باز عرض میکنم که:

جهاد ملت مسلمان افغانستان در برابر روس از ارادهء آهنین ملت خدا پرست

وآزادمنش افغان نشئت نموده است، این جهاد به هدایت و توصیهء کدام مقام عالی ومشخص دولتی آغاز نگردیده بود، و این فریضهء اسلامی برای به مراد رساندن کدام زعامت مشخص و معین نیز صورت نگرفته است، بلکه هدف عالی آن دفاع ازاسلام عزیز وراندن قشون سرخ روس از افغانستان و آزادی استقلال سیاسی وتمامیت ارضی افغانستان بوده و هست، بنابر آن به تأکید عرض میکنم که این جهاد به اراده ملت افغان صورت گرفته است وحق فرد، فرد ملت افغان است که درعالم تفاهم، اتحاد نظر و همبستگی تمام اقوام افغانستان طرز حکومت زعامت سیاسی و ملی خود را دور از مداخلات قوت های منطقه و جهان در یك فضای صلح و آرامش انتخاب کنند و در راه تیمار داری مصائب و آلام ملت، احیا و اعمار مجدد افغانستان گامهای مؤثر و عملی بردارند.

و من الله التوفیق

همت عالی

اجنت غیر را نبود در جهان اثر   نور وحفیظ دیدی چه خاکش بشد به سر
گر نیستی ز کشور آزاد و با هنر   با دیده غلام کنندت همه نظر
نه از فروش کهنه دهد کیفم آن ممر   از هات داگ و روده فروشی بکن حذر
سلمان قیچی زن مشوای دخت یا ثمر   ستیشنی زگیس مکن بعد از این مقر
یا منتظم نباش به هر بیشه و کمر   دیگر مشو متاع، به بازار کس مخر
هر شام جمعه شهر قمارت مکن سفر   گر میکنی و لیك تو ناموس خود مبر
افغانیت چه شد همه گفتار بی اثر   از زیست در پناه اجانب تو مفتخر
دیروز در سلیقهء بادارد کر و فر   امروز تکسی رانی به هر کوچه و گذر
جانم به چشم صدق در اطراف خود نگر   در بی تفاوتی نبری عمر خود بسر
اندیشه غنا بکشانت به مال وزر   دوری ز علم، معنویت را زند شرر
ای هموطن بناز تو در معنی هنر   از بیع دانشت به زر سرخ کن حذر
از چال های دزدی و دزدانه شو بدر   با دست خویش بر شرف خود مزن ضرر
از رنج سعی طفل عزیزت بکن خبر   با دانش سلیم بکن دورش از خطر
انسانی و به همت اعلی بکن نظر   کن پیشه، پیشه ئی که بنازد بدان بشر
در خوردن پلاو و کباب و حلیم صبح   از حال بینوای وطن کن خودت خبر

بارك به فقر میر و نباشی به بند زر
افغانی وبه عزت معنی بکن نظر

ACKU

خاطرات هجرت و آوره گی

یادم آید بودمی کاشانهء
کشور زیباء و رنگین خانهء

اینکه میدانم از اینجا نیستم
زادهء این کنج دنیا نیستم

در چنین ایام عید و جشن ها
روز روشن بر سرم گردد سیاه

ما ز خود شهر و دیاری داشتیم
کلبهء در کهساری داشتیم

در بساط ما نبود از سیم وزر
هستی و دنیای ما طرز دگر

ساختمان دشت ما پیچیده تر
غژدی کوچی ما بس مختصر

کوهسارم بیشه و سنگر بود
دره هایم لانه اژدر بود

ساز من آهنگ دهم آواز من
طرز دید و رفتن و پرواز من

باشد فرهنگ دیگر در وطن
عنعناتم زادهء کوه و دمن

آن مؤذن ها و آن آذان چه شد
لذت خیز سحرگاهان چه شد

قاریان پاك آن دوران چه شد
نغمه روح پرور قرآن چه شد

خوب میدانم که چون میشد سحر
آفتاب از پشت کوه می شد بدر

اشعهء زرین مهر نازنین
نور می بخشید بر ما وزمین

یادم آید بیرق سه رنگ ما
با طنین خاص می شد در فضاء

ممبر و محراب بیرق ها چه شد
نقش آن الله اکبرها چه شد

آن منار و فتح استقلال ما
خاطرات ملت بیدار ما

یادم آرد دشت و صحرای وطن
قهرمانی های ابنای وطن

برطریق ان خلیلت ای خدا | یا چو اسماعیل آن ذبیح الله
ملت افغان به طرز خاص خود | جان ومال خویش را کردند فدا
مردمم قربانی نامت شدند | سر فدای دین اسلامت شدند
یاد کن از غزنه ات اندر دیار | از کهن ایام باشد یادگار
خاطرات دولت محمود را | بارگاه و شأن نامحدود را
چغچران و غور گر گردیده پیر | یادگارت از شهنشاه و امیر
قندهارازبسکه ویران گشته است | آن ملنگ اژ در حیران گشته است
در هری آن خواجهء عالی جناب | شیر اسماعیل دارد در رکاب
عبدالحق در شیوه کی و کابلت | آنچنان رزمد که میخواهد دلت
فیر راکت وه چه طوفان میکند | روس را هر روز حیران میکند
لوگر و گردیز و جدران یاد کن | خوست ومنگل را بخیر آزاد کن
غازیان وردك و میدان ما | آن مجاهدهای در پغمان ما
یادم آید شیوه و شال و کنر | شیگل و کامدیش ونورستان نگر
ننگرهارت تا به خیبر یاد کن | نصب بیرق بر سر شمشاد کن
گلبهار، استالف آهنگران | غوربند و فرزه الی بامیان
پنجشیر ما چه طوفان میکند | دست اندر دست یاران میکند
سر فدای سر فرازی های خاك | قهرمان مسعود افغان میکند
از بدخشان تا به واخانت نگر | قندز و بغلان سمنگانت نگر
از سرپل تا شبرغان یاد کن | فاریابت را ز سر آباد کن
از فراهی و فراه غافل مباش | هلمنداء ناز و غلطان شاد باش
بادغیس و سبز کش برباد من | کشك و مرغابش کند بنیاد من

ACKU

یـادم آیـد نو بهـار کهسـار / آن مـزار شـیر حق آن لاله زار
یادم آیـد کشـور زیبای من / پنجو و بهسود یك دنیای مـن
معبد اسـلامی آبـای من / سجده گاه شیر و اژدرهای من
در چنین ایام عید و جشن ها / روز روشن بر سرم گردد سیاه
آن مبـارك خاطرات خاك من / آن سیه غژدی به دشت پاك من
رمه و ناقوس کوچی هر صباء / یاد آن مهمل مرا سازد تباه
نیـنوازی های چوپان سوزدم / درد هجرت بر زمین می دوزدم
کشور کوچك ولی تـاریخ ساز / خانهء مـؤمن، حصار اهل راز
از سکندر دیده ام من ظلم ها / حملهء چنگیز بنموده تباه
خوانده ام من دوره احمد شهی / دوره شاهنشهی و فرهی
باز دیدی دور استعمار را / لارد و برنس های بی مقدار را
در سر جنگ آن آهنین پیکار را / راندن آن یوغ استعمار را
یادم آید آن وزیر نامدار / اکبر غازی به دشت کار زار
دشت میوند و قیامت های آن / آن ایوب شیر و فرمان های آن
از امان غازی کی یادم رود / فاتح تل دور، نادرشاه آن
از ملالی های دوران یاد کن / کشور آبای خود آزاد کن
در همه احوال این جنگ و گداز / لطف حق بوده است ماراچاره ساز
ای تو فرزند دلیر آسیا / مطمئن باشی که کشورنیست چاه
تیره شبهای تو خواهد شد سفید / بر مگردان دیده از نور امید
هوش کن ای شیر مردان وطن / غازیان و سر فرزان وطن
این شما هستید فخر خاك ما / مرد میدان گوهران پاك ما

ACKU

کشور ما چون بقلب آسیاست — مردمانش با شهامت با خداست
گفت سردار جهاندار جهاد — مصطفی آن سرورم در کائنات
در نخستین روز با چشم سرت — بهره بگرفتی ز نور کشورت
آن شهیق و آن دفیرت در نخست — از هوای کشورت بودت درست
خیز و بنگر حالت زار وطن — روس ملحد شد علمدار وطن
مرگ باران کهساران وطن — خون چکد از چشمه ساران وطن
صد هزاران کشته دردشت و دمن — بی حساب از آن شهید بیکفن
کهسار و دره ها سنگر شده — کشور از خون جوانان تر شده
غازیان و شیر مردان وطن — دختران پاك دامان وطن
هر یکی چون شیر در سنگر شده — بر سر دشمن چه طوفان سر شده
رخنه در اندیشهء روسان کند — تیر بر قلب بد اندیشان کند
نعرهء الله اکبر همچو شیر — رخنه سازد روس را اندر ضمیر
هوش کن افغان،مباشی همچوآب — از طریق ذاتی ات هر گز متاب
دور شو از شکل گیری های نو — زیر هر دولی مرقص ای نسل نو
وای بر نسلی که میگردد خمیر — طبق میل اجنبی صورت پذیر
از خواص موم بودن دور باش — کهزادی، کاکه و مغرور باش
فطرت ذاتی ز اجدادت بگیر — حلقهء تقلید را منفور باش
نرمش بیجا ذلیلت میکند — اجنبی همچون خمیرت میکند
بر مراد خویش تابت میدهد — از خیانت فصل و بابت میدهد
همچو ببرك یك کتاب میدهد — مادیت اندر حسابت میدهد
چون نجیب و نور رقصاند ترا — از خدا بیزار گرداند ترا

نزد ملت خوار گرداند ترا
عاصی و غدار گرداند ترا

در دیار اجنبی جاه و سریر
غژدی دشتم، به از قصر امیر

عنعنات خویش دست کم مگیر
شیر جنگل بهتر از شاه اسیر

در چنین ایام عید و جشن ها
روز روشن بر سرم گردد سیاه

نینوازی های چوپان سوزدم
درد هجرت بر زمین می دوزدم

ای خدا آن خانهء زیبای ما
مأمن اجدادی و دنیا ما

آبرو و عزت ابنای ما
شوکت امروز و هم فردای ما

خانهء مقبول ما آزاد کن
قهرمان سنگر ما شاد کن

بارکت دارد تمنی ای قدیر
این دعای ما به درگاهت پذیر

***

ACKU

داستان شعری کربلا

از کوفه آن یزید به فرمان پرشتاب / بر والی مدینه ولید از ره خطاب
امر اکید خود به حسین جوان نمود / تسلیم بیدرنگ وی اندر زمان نمود
ابلاغ زور گویی یزد بر حسین / آتش به جان زینب و آن خاندان نمود
در سال شصت هجرت پیغمبر خدا / پیمان بیست وهشت رجب راعیان نمود
ز آنرو حسین و زینب و یاران خاندان / ترك مدینه را سوی مکه عنان نمود
در مکه بعد طرح پلان مجاز خویش / از حق دفاع نمودن خود را بیان نمود
تصمیم آخرین به چنین شرح مجاز / مسلم و همرهان عزیزش روان نمود
آن مسلم نجیب سوی شام شد روان / با کوفیان ز طرح حسینی بیان نمود
از کوفیان پیام محبت و همدلی / همبستگی به نقش حسین جوان نمود
هر روز بیشتر زدی آمد پیام نو / این مژده برحسین علی شاه دمان نمود
مسلم و همرهان که بشدت سفر کنند / باشد که کوفه تابع آن کاروان نمود
در گرمی صحاری و آن دشت نینواء / آن عطش وتشنگی همه را ناتوان نمود
آن قاصد حسین و رسیدن به کوفیان / تصمم خودبه شکل درستش عنان نمود
مسلم به عزم راسخ و تصمیم آهنین / اطراق خود به کوفه یزیدیان نمود
هشتاد هزار کفی آماده‌ء نبرد / حاضر به اتحاد حسین جوان نمود
ناگاه یزید امر اکیدی به کوفه داد / گر غیر آن کنند سرش راذیان نمود

ACKU

نامرد کوفیان که ز ترس یزید عصر / از بیعت حسین علی سر گران نمود
آن خود فروش کوفی نامرد روزگار / نادم ز همدلی به حسین جوان نمود
مسلم که چارهء دگرش در میان نبود / شمشیر آبدار سوی کوفیان نمود
آن مرد با وفای حسین از میان برفت / از دهر فانی بهر بقایش چنان نمود
ان مسلم گرامی اسلام شد شهید / پرواز روح او سوی باغ جنان نمود
سرباز با وفای طریق محمدی / ماء خو ز کشتنش همهء کوفیان نمود
نخل رشید حضرت شیر خدا حسین / آمادهء نبرد یزید زمان نمود
از بهر پایه داری آئین جد خویش / آئین کوفه رفتن اهلش عیان نمود
از پایگاه معتبر آن خلیل حق / آن نوهء گرامی شان داستان نمود
طی طریق پست و بلند زمانه را / یاران و همرهان حسین جوان نمود
گرمی روز بنگر و آن دشت نینواء / بدتر ز چوب خشك زبان دردهان نمود
در دشت کربلاء، جلو سید الحسین / با اتکاء لشکریش سازمان نمود
دیگر مجال پیش روی در میان نبود / در کربلاء اقامت آن سروران نمود
آن نصب خیمه گاه حسینی و همرهان / با دست پاك زینب شیر زنان نمود
در هفتم محرم آن سال درد ناك / گرمی نینواء و همان دشت کربلا
آب فراط قطع بر آن خاندان نمود / بر طفلکان شیر خدا بس گران نمود
کشتار بی مثال علی اکبر جوان / این ظلم خائنانه بر عالم عیان نمود
عباس بهر چارهء عطش حسنیان / شمشیر بر کفش سوی شطر روان نمود
عباس و پا فشارء آبش به خیمه گاه / باضرب تیغ قطع دودستش عیان نمود
عباس آن برادر رزمش شهید شد / پشت حسین از غم او چون کمان نمود
یك سوغم برادر و با زور وتوتش / دیگربه سوگ اکبرش آن نوجوان نمرد

سوی دگر شهامت و ایثار را نگر
در راه حق لباس شهادت به جان نمود
برذوالجناح سوار وبیك دست ذوالفقار
با رخ به سوی کعبه بمیدان دوان نمود
فرزند نامدار علی شاه اولیا
زینب نگر که با همهء دودمان خویش
اندر طریق مصطفوی قهرمان نمود
صحرای سوزناك و جگر سوز کربلاء
الله اکبرش بسوی آسمان نمود
از دودمان مصطفوی هر طرف زیاد
از بهر نازدانهء زهراء گران نمود
سردار نامدار و سپاه محمدی
با دست ظلم کشته زطفل و جوان نمود
بر اهل وبیت حضرت پیغمبر خدا
ابن علی حسین، شهید جنان نمود
بین ذوالجناح مرکب آن سید شهید
ظلم فجیع ز لشکر یزیدان نمود
در قرب خیمه گاه به جهان ز احترام
نعش مبارکش به تمکین عنان نمود
آن یال خویش غوطه به خون حسین کرد
اسپش به زانوشدکه جسد بی تکان نمود
هرسو دوید وناله وشاهین همی کشید
فریاد و شیهه اش ز زمین تا زمان نمود
ظلم یزید وشمر و بنی سعد و دیگران
دیوانگی به وضع چنین ناکسان نمود
ایثار بی نظیر حسین علی نشان
اسود مسجل به یزید زمان نمود
ای وارث رسول خدا ای امام پاك
عالی ترین حماسهء این دودمان نمود
در راه حق ز خانه و کاشانه پر زدی
سربازیت نوشته به زر می توان نمود
عنقاء صفت ز خلق بریدی به راه حق
افسانهء شهامتت اندر جهان نمود
با کردگارخویش چنان عهد بسته ئی
تا منزلت به زمرهء آن قافیان نمود
جان بازیت به راه خدا سید شهید
تا کاخ مستبد همه دور از جهان نمود
تیغ یزید گر چه تنت پاره کرده است
تا چرخ ومهر ماه است درعالم بیان نمود
پر ساختی بخون خودت ساغر یزید
بر پای روز خون تو بندگران نمود
تا دیگران ز وحشت وی در آمان نمود

ای نور هر دو دیده زهراء مصطفی   جان بازیت مسجل کون و مکان نمود
با قطره های خون تو یا سید الحسین   کاخ یزید سخت از آن در تکان نمود
هر لکهء ز خون تو در دشت نینواء   ایثار دود مان علی را بیان نمود
در هرکجا که قطره از خون پاك تست   هر سال لاله زار و گل ارغوان نمود
سربازی عظیم علی اکبرت، حسین   سرمشق نسل ها ز کران تا کران نمود
قربانی و شهامت عباس فاطمه   تا مهر و مشتریست از آن یادهان نمود
زنجیر بستهٔ بر تن زینب سپاه شمر   تا دختر علی به اسارت روان نمود
سر خیل هر اسیر حسین و حسینیان   آن شیر زن نگر به چه تمکین روان نمود
با صد غرور دختر آن شاه اولیاء   تکبیر بر زبان پی آن داستان نمود
زینب نبوده شیره زن دشت کربلا   از هیبتش یزید لعین در تکان نمود
ایثار و داد خواهی فرزند مرتضی   تا حشر بر صحیفهء دوران بیان نمود
هر عضو خانوادهء شیر خدا علی   با مستبد به خنجر و تیغش زبان نمود
بودم یقین که معرکه سالار نینواء   کی سر به زیر یوغ اسارت روان نمود
گوید حسین هر که ز قرآن کند خلاف   بنیان زنده گانی وی نا توان نمود
ایمان ما به حضرت پروردگار ماست   کی درخور پرستشم هر این و آن نمود
از کربلاء و معرکه اش اندرین جهان   دارم یقین که مرکز حق سازمان نمود
یا رب به زخمهای علی اکبر حسین   ویرانه های کشور ما گلستان نمود
یا رب بسوز سینهء آن زینب علی   با رحمتت مجاهد ما پشتی بان نمود
یا رب بخون تازه شهیدان کشورم   هر گوشهء خرابهء ما بوستان نمود
یا رب که باز مرکز زیبای خاك ما   دار الفنون کشور افغانیان نمود
یارب نه طفلکان توای خاك مرد خیز   فردا برای مهین شان افسران نمود

ACKU

یا رب به جان بازی آن سید الشهید کان اتحاد ملی ما سازمان نمود
یا رب که باز از پی تاریک شدید سر تا سر وطن همگی زر فشان نمود
یا رب که باز ملت افغان قهرمان آزاده، قطار ملل در جهان نمود
یا رب که دولتی ز میان مجاهدین اندر وطن به همت آن غازیان نمود
یا رب که باز حکمت قرآن ذوالجلال بر پایه های عدل وطن سازمان نمود
یا رب که باز بیرق و محراب ممبرش اندر طریق مصطفوی کامران نمود
یا رب به روح پاك شهیدان کربلا بر کشورم حکومت حق سایه بان نمود

از بارك و همه، بحضور حسیـــنیان
این عرض تعزیت ز ته دل بیان نمود

***

ACKU

هدیه عبادتی

در شب افتتاح مسجد مبارک مهاجرین

ما این بناء بنام تو بنیاد کرده ایم — این خانه را برای تو آباد کرده ایم
این مسجد عبادتی بنده گان تست — این هدیهء مبارك از افغانیان تست
با یك جهان طهارت و تنظیف زنده گی — سرها به سجده ایم حضورت به بنده گی
الله اکبری و خداوند لایزال — مابنده گان عاصی، توئی ذات ذوالجلال
ورد زبان ما همه جا ذکر نام تست — ما اُمتان آنکه رسول انتقام تست
جز کردگار نیست کسی مالك جهان — معبود لا شریك توئی بهر بنده گان
این مرکز عبادت افغانیان تست — این سجده گاه مرد و زن مؤمنان تست
این مکتب هدایت شرع مبین تست — از بهر زنده ماندن آئین دین تست
ما امتان خاتم مرسل محمدیم — در راه حق به بازی سر، ما سر آمدیم
ما مردم مهاجر مغرور کهسار — بی سر نوشت و دور ز کاشانهء و دیار
چون دانه های ارزن پاشیده در جهان — در آستان کفر و مسلمانم آشیان
با عشق بنده گی بحضور تو کردگار — این سجده گاه بنام تو کردیم استوار
ما این بناء بنام تو بنیاد کرده ایم — از بهر طاعتت به تو آباد کرده ایم
ما مؤمنین ملت افغان با وقار — غرقیم در تظلم و بیداد روزگار
یا رب دگر مسوز تو افغان کهسار — دیگر مکش عنان نظامش ز اختیار
دانی ز ظلم جنگ و ز کشتار بی گناه — کشور خرابه گشته و ملت همه تباه

ACKU

ما انتظار رحمتت ای ذات گردگار　　لطف و عنایتت تو به افغان بکن نثار
این هدیهء عبادتی از عامیان پذیر　　از درد معصیت تو شفا بخشم ای قدیر
این هدیه در مهاجرت از مؤمنان پذیر　　اخلاص بنده گی تو ز افغانیان پذیر

بارك بنام جملگی اعضاء این بناء
با عرض بنده گی بتو آورده یم پناه

ACKU

خاطره کابل زیبا پایتخت افغانستان مسلمان و مستقل در جریان جهاد مقدس ملت افغانستان با روس

می طپد دلم هر روز بهر دیدن کابل
عقده ام گلو گیرد با شنیدن کابل
اشك وخون ز هر چشمم ژاله ژاله می بارد
بی امان به رخسارم محض گفتن کابل
جتکه می خورم یارب هر طرف کی می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
آن ذبیح افغان را دیدی در مزار بلخ
کی سرش فرود آورد بهر دشمن کابل
آن بهاء مجروح را کشته دشمنان خاك
سخت در غضب تابند، مرد وهم زن کابل
جتکه می خورم یاران، هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
جایگاه شیران است قندز و بدخشانم
کی شود فراموشم کوه و دامن کابل
مرکز دلیران است دامن کهستانم
روز و شب بیاد آرم کوه و برزن کابل

جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
پنجشیر زیبایم گر چه جای شیران است
آیدم بخواب هر شب باغ و گلشن کابل
پکتیا و زابل بین غزنی تا به ناور را
نغمه های خوش خواند لوگرت بر کابل
جتکه می خورم یاران هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
قندهار و لشکرگاه یوغ روس خائن را
افگند به صد اکراه دور از سر کابل
ننگرهار و لغمانت می کند پیام خوش
از طریق شمشادش پخش بر سر کابل
جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
آن هزاره از مرکز ازبك از شمال آمد
تا کشد ز بیخ و بن، بیخ دشمن کابل
ترك وتاجك اندخوی با فراه شود هم روی
ذلت اسارت را شوید از تن کابل
جتکه می خورم یاران هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل

ACKU

نوریان نورستان ساکنینت از پغمان
بادغیس و غور تو سر دهد سر کابل
آن حقانی گردیز، آن لطیف قندهاری
هر دو سهم ها دارند در گرفتن کابل
جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
از خیانت اولاد، بهر مادر میهن
وضع خلق و پرچم بین در سراسر کابل
قطره ز خون پاك گر به شاه رگم باقیست
کی کنم ترا تسلیم بهر دشمن کابل
جتکه می خورم یاران هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
این حقیقت بس تلخ اعتراف تاریخ است
مرد و زن به پاء خیزد رو به دشمن کابل
نازم آن خراباتم آن شکنگهء ظالم
مرد شیرزایت را، شیر دختر کابل
جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
قهرمان نسوان را آن فرشته ناهیدم
دیدی سر چو شیران داد در گرفتن کابل

در تعرض دشمن حمله بر حریم خاك
حی ما به خشم آمد سوی دشمن کابل
جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
دیدی اسمعیل ما با کلندی آزادی
در هری چنان بشکست فرق دشمن کابل
آن مجاهد احمدشاه، غازی افسرم مسعود
وه چه بر زمین مالید پوز دشمن کابل
جتکه می خورم یا رب هرطرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
گر چه گل فراوان است در جهان آزادی
کی برابرش سازم بهر سوسن کابل
بر شهید راه تو، توغ سرخ جانبازی
میهناء آویزان است، بر سر و تن کابل
جتکه می خورم یاران هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل
در عروج قدرت ها بی خدای روسی را
درس با خدائی داد کودك و زن کابل
سنگر و خزیدن ها، کشتن و شهادت ها
در خرابهء مغرور شهره گشتن کابل
جتکه میخورم یا رب هر طرف که می بینم
در دیار اغیارم نیست مأمن کابل

آن شهامت مسعود آن قیامت ایمان
ملحدان روسی را سر بریدن از کابل

خاك قهرمان خیزم در ورای آزادی
کشته ها فراوان داد در گرفتن کابل

در دیار مهرویان شاعر مریض تو
روز روشن اش تار است در ندیدن کابل

لانهء عقاب آخر بر حقش فلك تازید
ملت مسلمان ساخت جامه بر تن کابل

خانهء ملل دیدی خوش چه تحفه اهدأ کرد
از حمیل آزادی گل به گردن کابل

در جهان مهجوران بارك علیل تو
گلشنش پر از خار است در نبودن کابل

***

نهم نوامبر - ۱۹۹۱م

حملهء ناجوانمردانهء دشمنان بر ظاهر بابا
زعیم هفتاد و هفت ساله ملت قهرمان افـغان
پیام تأثر و تمنیٰ صحت و سلامت ظاهر بابا

وقت Inter View سنتوس کی بنمودعیان؟   آن ملاقات مسلح به چسان شد به میان؟
ژورنالستیکه ندانم من ازو نام و نشـان   جز قلم، و سلهء غیرش نگذارم به میان
خنجر هر چند که زیبا بود و دانه نشان   فطرتش آهنی و زخم زند بر انسان
زخم بالای لب و گردن و انگشت کلان   زان فرو مایه که وارد بنمودت بر جان
ننگم آید ز جوانیکه شود حمله کنان   بر زعیمیکه به پیری بکند کار جوان
کردی بابا تو بجا عهد خود و آن پیمان   بر تن مردهء افغان تو دمیدی پس جان
ریختی خون خود آخر تو به پای افغان   طبل توحید بگوشم رسد از پیر و جوان
راست کاری توشد محبس پیمان شکنان   رحم و عدل تو بشد ناجیت از اهرمنان
معجزی را نشناسم که بلایت گردان   جز توکل بخدا(ج) رهبر راحت قرآن
رد آن حملهء خاین ز تو، در عمر خزان   خوی درویشی و فقر تو نمودت درمان
شرق و غرب وطنت منگل و بلخ و بغلان   مردم حق طلبت دست دعا زاری کنان

بینـوایان همه جا با من بارک، بابا
به تمنی شفایت، ز خداوند جـهان

سـال ۱٤۱٥هـ.ق در شـهر
هیوارد Hayward با اریا
سانفرانسیسکو کالیفورنیا
مطابق ماه جـون - ۱۹۹۰

به مناسبت ختم القرآن رمضان المبارك

مبارك بر تو وحی آسمانی از خدای من
تمیز حق و باطل را تو بنمودی برای من
بلا گردان جان و تن تو اکثیرم تو درمانم
به ناموس وطن شدرخنه ازجور وجفای من
نخواهم برد سودی تا بود زهد ریای من
بدادم تن به طوفان تا شودحل ماجرای من
هزاران کشته دارم هرطرف خونین قبای من
یتیم بی پدر بنگر، به پیر بی عصای من
مجاهد سنگر ایمان و میهن را، دفاع من
تو ای دخت نجیب من تومأه من توناهیدم
بود مملو ز مرگ کشتگان ویرانه های من
دگر کی بلبل میهن پرد بر شاخ های من
دگرکی آهوان رم گیرداندرصخره های من
دگر کی سبزه روید بر فراز تپه های من
هزاران کشته و زخمی میان دره های من
دگر کی میوه می بینی میان باغ های من
بجای بلبل و گل زاغ اندر شاخسار من
گذشت فرخنده ایامیکه بشنیدی ندای من

تبارك الذی نزل الفرقان محمدمصطفی من
تو فرقانم تو قرآنم تو نور شامگاه من
تو آیاتی ز رحمت از شه، هردو سرای من
فضای روزمیهن تیره شدچون شب برای من
خداوند رحیمم لطف کن، فرمانروای من
غبار یأس را مگذار درگیرد سمای من
به آب رحمتت یا رب بشوئی از گناه من
دیگر کی میسراید نغمه مرغ خوش نواء من
تو ای سرباز آزادی، وقار من سپاه من
تو ننگ من کلاه من، تو زرغونه انای من
خورد زاغ و زغن نعش جوان جان فدای من
درخت سبز آزادی نگون در هر کجای من
دگر کی کبك بخرامد میان جلگه های من
به زهر روس مسموم است آب نهرهای من
دگر کی توغ دارد آن شهید سر فدای من
به مرگ قهرمان دهقان خموش است آسیای من
بجای شیر میهن خرس در بام و سرای من
قمر در عقرب افتاده بخاك آریای من

ACKU

قرو ریخت آن غرور من نداند کس بهای من — گذشت آن روز گارانیکه سردادی بپای من
گریزازجنگ، میهن راچه پاداش ای خدای من — به دیوان عمل یا رب چه باشد ادعای من
تو میدانی کجا هستم، شهود وهم خفای من — توآگاهی زحال من،چه ننگین است سزای من
اگر دنیا ز من باشد ولی من بی وطن باشم — بهشت دیگران با الله که باشد کربلای من
بخون نبشته میهن سخت ویران هرکجای من — ز دانشگاه و مکتب مسجد وهم سر پناه من
غرور کهساران شد تبه مشکل کشای من — به درد بی امان سوزم، طبیبا کن دوای من
به قرآنت پناه آرم اجابت کن دعای من — خطا بخشاء کریما خالقاء ای اتکاء من
سپاه ناز میهن ای مجاهد افتخار من — تو آب رفته بر گردان ز بهر جوی بار من
مبارز قهرمان فرزند میهن با وفای من — به لطف پاك یزدان سبز کن ماتمسرای من
به پرواز آر یا رب مرغ آزادی برای من — ز کرگس های روسی پاك گردانی هوای من
وطن ای مهربان مأمن تو هر چیزی برای من — تو محبوبم تو مطلوبم تونی جنت سرای من
به کهسارت وطن، ای مهربان مادر بقای من — به پیوند تو پیوندم، فنای تو فنای من
تو خاك من تو آب من تو قلب آسیای من — مقدس زاد گاه من تو ناموسی برای من
شبستان شد گلستانم مکدر شد فضای من — تو از لطف عمیقت عفوه فرما اشتباه من
چه جرمی سر زدازافغان که باعث شدتباه من — شفیع روز محشر، سروراء ای پیشوای من
دگر کی نور دارد آفتاب زادگاه من — دگر قصر ملل کی گوش دارد بر صدای من
ثباتت زیب تاریخ است ای میهن فدای من — تو سر دادی بخاکت ای شهید رؤیای من
تو ستار العیوبی عفوه فرما بر گناه من — بدست روس خائن ای خدا بس کن جزای من
تو هردردم دوا سازی تو بخشی بر خطای من — تو قرآن را فرستادی که باشد رهنمای من
به طفل بی پناهم بین، مریض بی دوای من — شهید بی کفن بنگر به هرسو نعش های من
~~شهید بی کفن بنگر به هر سو نعش های من~~ — ~~تو قرآن را فرستادی که باشد رهنمای من~~
توهرمشکل کنی آسان تونی حاجت روای من — ز هر سو بسته باشد در به ذات تو پناه من
تو هرچیزم تومعبودم تونی شمس الضحی من — خطا پوشم تو رحمانم تو هستی داد خواه من
کلامت را بنازم ذات پاك کبریای من — نمودم ختم قرآنت به اخلاص ای خدای من

صفی با فضیلت ای امام با صفای من
تشکر گویدت «بارك» عزیزم هُدای من

ACKU

بازی همجواران

اعتراضیه شعری بر فیصلهٔ هفتم سنبله ۱۳۷۰ هـ. ش تهران

مطابق ۱۹۹۱م/۲۹/ August

اندر آن فیصلات تهرانی — نیست حرفِ دری و افغانی
همه الفاظه و لهجه ایرانی — هیئتی بوده اسماً افغانی
کالبد بی شعور آله غیر — که به نعشش عدو نمودی فیر
شیوهٔ همجواره کان مُحیل — خون من خشك کرده همچو قتیل
روس و امریکه از برای خدا — ملت ما به جنگ گشت تباه
شوروی، پاك(۱) و باز ایرانش — نفع افغان خلاف ارمانش
خطر تجزیه است در خاکم — می برد نعره ها بر افلاکم
گر به تنظیم پاك، و ایرانی — که نباشد تماماً افغانی
به چنین شیوه گر بنامم صلح — می برد رونق مسلمانی
بر خود آ، ای امیر غازی من! — پاك و ایران نه اهل بازی من
گفت ایرانی کجا و راضی من — ملت ماست سر فرازی من
متحد شو تو، با برادر خود — آن مجاهد ز بطن مادر خود
وار هان گیسوان مام وطن — دست همسایه بر کن از در خود

بکـــن آزاد کـــهـــســـاران را
یارکت را ببر تو در بر خو د

۱۳۷۲هـ . ش

شب سال نو

با جمع عزیزانی در محفل یارانی — اندر شب سال نو در نم نم بارانی
یك پیر وطن دارم دیدم زرهء کلکین — از شدت باریدن جستی رهء پنهانی
درطی طریق آن پیریك منزل روشن دید — در زمزمه اش گفتی شد مشکلش آسانی
بنمود ز صد یك دل کوبید در منزل — بکشود جوانی در، چون یوسف کنعانی
آن پیر بدو گفتی سال نو افغان است — تر گشتهء بارانم، بنما بمن احسانی
گفتا که بفرمائید در منزل و ماوایم — درخانه گرم جانیست، جایت سر چشمانی
آن مالك منزل را با لطف فراوانش — داخل شدمش بردر بی مانع در بانی
در داخل آن منزل بنشسته جوانانی — رازی ز خودش هریك چون کتلهء عریانی
با خنده و استیزاء گفتند چه میخواهم؟ — گفتم که پی آنم یابم تن انسانی
گفتند همه انسانیم، افغان مسلمانیم — از اجنبی مشکوریم با نان فراوانی
این خانهء ارزانش با مطبخ و یخچالش — از شاور و تشنابش هر مشکلم آسانی
گفتم چه خبر دارید از کشور ویرانم — در پاسخ من گفتند نه نامه به عنوانی
نه از وطنش یادی نه داد و نه فریادی — نه خاطر حزن انگیز از کشور ویرانی
برخاطره زود آمد از وضع عزیزانم — مصروف به جاه و مال منفور ز افغانی
ای هموطن مؤمن ای نخل تمنایم — باید نکنی کاری کآورد پشیمانی

ACKU

باید تو خبر باشی از وضع پریشانی
انسان علیلی را کن چاره به درمانی

از کشتن ویرانی اندر وطن افغان
گفتم چه حکایت ها از درد فراوانی

یا رب تو هدایت کن آن ظالم مؤمن را
تا بس کند از کشتار از قتل جوانانی

در دفتر و دیوانی گم کرده رهانی را
رهبر بشوی از دل کن مشکلش آسانی

در شدت سر ماهی دیدی چو فقیری را
با البسهء جانت پوشان تن عریانی

پاکش ز دل و جان کن آن دیدهء گریان
بر خوردی یتیمی را با لطف فراوانی

بیچاره اگر بینی در طول حیات خویش
باهوش شنوحرفش چون قاضی با شانی

ای نور دو چشمانم ای نسل جوان من
هوشدار نرنجانی هر گز دل انسانی

افتاده چو می بینی انسان عزیزی را
بر گیر ز دست او بر وی بکن احسانی

آن پیر خردمندم، میگفت و روان در راه
کارشیوهء انسانی خواهم به تو عنوانی

گویم که مبارك بادسال نو افغانست
بارك مبر از یادت آن پند سخندانی

* * * * *

بمبارد وراکت باران شهر کابل دوشنبه نزدهم، اسد ۱۳۷۱
مطابق دهم اگست ۱۹۹۲

رؤیا دردناك شهر کابل

دیشب بخواب خویش چه زیبا گریستم
بریاد شهر کابل رعنا گریستم

بر زادگاه کابل خود گریه سر زدم
گم کرده یوسفم چو زلیخا گریستم

بر یاد شهر آتش و خون از ره وفا
ویرانه کابلم به تو دنیا گریستم

بر یاد ارغوان و گل لاله ات وطن
رخ سوی آسمان به ثریا گریستم

در کشتن کبیر وصغیران بی گناه
بر این اساس پوچ و معما گریستم

بر کشتگان بی کفن و طرز رهبری
بر وضع لیدری تو شبها گریستم

بر باغ های سوخته و خرمنت وطن
بر آب رنگ خون تو دریا گریستم

با راکت و طیاره مکش طفلك مرا
بر رهبران نوکر اعداء گریستم

بر ظالمان فارسی و پندی و عرب
از درد انتقام چو دریا گریستم

از دست برد اجنبی بر خاك کشورم
همچون پلنگ زخمی صحرا گریستم

ناجائز است جنگ پی قدرت و مقام
بر بی سلاح عقل چه زیبا گریستم

برفصل سر دو حالت و بی آب و نانیت
بر حال بار تو مرگ تو شبها گریستم

بر طفل بینواء و ستم کشته ات وطن
بر کابل خرابه سرا پاء گریستم

آن اصل دید فرد و حقوق بشر چه شد
بر مسند عدالت دنیاء گریستم

در رؤیا قلعهء کوه تو کابلم
بر کربلای شهر ز بالا گریستم

بر یاد لویه جرگه ملی ات ای وطن
هم بهر باز گشت تو، بابا گریستم

بارك توان دیدن جنگم دگر نماند
برحزب وحزبیان ز جلاها گریستم

۱۹۹۱ م

تو قلب خاوری کاشانهء من

تونی آن زاده گاه مهربانم توئی آن کابل جانانهء من
تونی آن مرجع آمال ملت توقلب خاوری گلخانه من
تونی آن آشیان نازنینم بنامت زنده ام ویرانهء من
حصار مردزایت کرد اخراج .قشون روس را از خانهء من

ولی دردم از آن مرد سلاح دار که سوزد بی سبب کاشانهء من
تو ویران کردی ظالم آشیانم بخون آغشتی آب و دانهء من
کشیدی طفلکان میهن از تیغ نه فرق از خود و بیگانهء من
وطن بازیچه اغیار کردی سلاح غیر زیب خانهء من

به کابل جان زدی آتش تو ظالم به راکت بستی مرغ و لانهء من
تو ویران کردی بابم قریه هایم و کشتی کودک نازدانهء من
هزاران قتل از نسل جوانم چو شبر کشته در ویرانهء من
ز آبادی نشانی نیست در شهر بسوزی سوختی کاشانهء من

مرا از سوز ظلمت خاطراتیست زند خنجر دل دیوانهء من
ز دست رهبران بی مروت بخون آغشته شهر و خانهء من

پی ویرانه هایت زار گریم بهشتم کابل من، خانهء من
همه ویرانه های قهرمانت بود تاریخ من افسانهء من

دبستان تو قرآنم بیاموخت ز کهسار تو آب و دانهء من
به آن شاه دو شمشیرت بنازم به داد من رسی پروانهء من
تمنایم ز درگاهت الها به لطفت باز سازی لانهء من
اگر روزی به میهن باز گشتم ببوسم خاك پاکت خانهء من

به گل پوشم همه ویرانه هایت ادبگاه منی ویرانهء من
تو از بارك شنیدی وضع کابل
بگرید قلب من همخانهء من

ACKU

شهر هیوارد- ایالات متحده
سپتامبر ۱۹۹٤

سوگند در بهار

مرا به ذات گرامی کردگار قسم
مرا بنام پیامبر درین بهار قسم
مرا بخانهء ویرانه ام و اشك یتیم
مرا به شهر خموشان مرگبار قسم
به خاك و خون بکشاندی تو میهنم نامرد
مرا بخون شهیدان آن دیار قسم
مرا به ملت افغان روزه دار قسم
مرا به شام غریبان و انتظار قسم
مرا به فطر تو در وقت روزه افطاری
مرا به نیت هر روزه در سحار قسم
که جز سعادت هم میهنان نمیخواهم
مرا به حضرت صدیق یار غار قسم
مرا به کابل ویران دیار تیره و تار
مرا به کشتهء معصوم بی مزار قسم
مرا به سمبل آزادی آن منار وطن
به باغ بابر و آن پارك زرنگار قسم
بتیغ بستی تو ظالم هزار هزار افغان
مرا به عدل عمر تا به پای دار قسم
مرا به شاه شهید آن مزار پاك قسم
مرا بخون شهیدان کار زار قسم
مرا به غزنه محمود شهریار قسم
مرا به کوه تو پامیر با وقار قسم
که بهر جاه طلبی کردی کشورم ویران
مرا به حضرت عثمان(رض) نامدار قسم
مرا به خرقه ات ای شهر قندهار قسم
مرا به مولوی و جامی ات دیار قسم
مرا به جنگل و کوه تو منگل وجدران
مرا به جاغوری و زابلت هزار قسم

وطن نشسته بخون در عزای فرزندان
مرا به شیر خداوند و یار چار قسم
مرا به خواجهء انصار آن هری بزرگ | مرا به خیبر و شمشاد و ننگرهار قسم
مرا به بند امیر و به درهء حاجر | مرا به بلخ و بدخشانت ای دیار قسم
وطن خراب شد از دست رهبر ظالم
مرا به نام تو افغان کهسار قسم
برفت خرمن هستی کشورم برباد | مرا به آب شفا بخش گلبهار قسم
نه قریه مانده سلامت نه آدمی در شهر | مرا به لالهء سرخ رهء مزار قسم
برفت عزت مادر بهای خود خواهی
مرا بخون هر افغان با وقار قسم
بروز حشر چه گویند رهبران جهاد | مرا به کشته و تخریب بیشمار قسم
چه مشکل است برادرکشی و استجواب | به ظلم ظالم و تحقیق کردگار قسم
درآن مقام عدالت به پیشگاه خدا(ج)
به جرم ثابت و رفتن به پای دار قسم
وطن تباه شدوازکشته پشته شد یاران | مرا به معبر بی پلچك و کنار قسم
نبینی مدرسه و دفتر و نه نظم و نظام | مرا به الچك و زنجینر پای دار قسم
نبودی واجد تدبیر مملکت داری
مرا به کیف زعامت وفهم کار قسم
مرا به دانهء هر گندم تو در هجرت | مرا به پاس نمکهایت ای تخار قسم
مرا به پرورشم در فضای آزادت | مرا به مکتب و تدریس کهسار قسم
کجا کنم سرخود خم به سر سپردهء غیر
مرا به نام خدا «بارکا» هزار قسم

از رفتن او روس بسی سالها گذشت
کاین سیل اختلاف به طغیان رسیده است

تیغ نفاق خانه بر انداز تا بکار — از هر طرف به سوی عزیزان رسیده است
این دیو اختلاف تو گر نیك بنگری — بر درب خانه های امیران رسیده است
ملت بخون نشسته امیر جهاد ما — گم کرده راه رو به بیابان رسیده است
هوش دارای امیر جهاد گرامی ام — سر بَرکَنَشْ که دیو به دیوان رسیده است
آزادی وطن ز پی دیو اختلاف — بازیچه وار دست رقیبان رسیده است
ناموس دین خام وطن دست کم نگیر — کان شعلهء نفاق به ایوان رسیده است
این دیو اختلاف کمر بشکن کشیف — اندر پی تباهی افغان رسیده است
هوش دار ای مجاهد و سر باز راه حق — هنگام اتحاد عزیزان رسیده است
سرماء خود پرستی بکن از رهت به دور — فصل بهار وحدت یاران رسیده است
با زیور عظیم تعقل مجاهدان — مورضعیف بین به سلیمان(ع)رسیده است
بنگر تو ای امیر که از راه اختلاف — بر سر نوشت خاك چه تاوان رسیده است
کشور تباه گشت و عزیزان بشد فنا — آن غازیان سنگری بر جان رسیده است
پیکار بس عظیم تو افغان قهرمان — نامش چو آفتاب به کیهان رسیده است
آن عنصر سیاسی کشور چو کاه ماش — بردست غیربین که چه ارزان رسیده است

حیف است سر نوشت تو و من ز اختلاف　　بر دست اجنبی که چه آسان رسیده است

ملت به انتظار عنایات و رحمت است　　ای ذوالجلال موسم باران رسیده است

سربازیت به راه خدا ای خلیل حق　　شد قرنها به گوش مسلمان رسیده است

تجلیل حق پرستی و ایثارت ای خلیل　　بر شکل واجبات به مایان رسیده است

ای بت شکن بناز که از درب کردگار　　اسم خلیل(۱)حق به توفرمان رسیده است

بارك و همرهان همه گویند مبارکست

کایثار راه حق به مسلمان رسیده است

(۱) حضرت ابراهیم خلیل«ع»

حـــالت درد ناك و رقت بار كابل
پايتخت افغانستان

هر طرف آب تو رنگین شده افغان یا رب خاك خونین شده از مرگ عزیزان یا رب
سرك و كوچهء كابل همه آغشته به خون نعش هرپیر وجوان مانده به میدان یا رب
دام تذویر نمودی تو ز قرآن خدا عهد در مسجد و در كعبه فراوان یا رب
روزتصمیم گرفتی كه كنی صلح و صفاء شب كه درخواب شدی صبح پشیمان یارب
كُشت طیاره و راكت همه اولاد وطن وای از این رهبری مرد مسلمان یا رب
طعمه سگ شده آن كشتهء افغان در شهر نیست قبر و كفن از بهر شهیدان یا رب
عهد بستی كه امیری كنی و كار رفاه صبح كشتی تو به صدها ز جوانان یا رب
شدی بازیچه ایرانی و پندی و عرب بازی با مادر میهن ز امیران یا رب
ننگ داریم ازین ملعبه دست عدو شرمم از نام تو منصوب به افغان یا رب

باركا رحمت حق را به وطن خواهانیم
اندرین عیدودرین فصل بهاران یارب

پرودگارا به لطف عمیمت ملت بخون نشسته و مسلمان افغانستان را ازین حالت رقت بار و ظلم شدادی و نمرودی نجات بده، خداوندا! الها اگر بنده های خاكی از نجات آن ملت مظلوم و ستم كش عاجز مانده اند، به توسط فرشته های آسمانی به دادشان برس و از ظلم و كشتار ظالمان در امان شان دار. آمین

خوب بنگر بخـــون تپیده خود زاده خاك و نـــور دیده خـــود
نشنود كس صدای «بارك» را ای خـدا رس به داد بندهء خود

۱۹۹۳م

تراژیدی کابل

«شهر کابل چو شهر غلغله گشت»

دو شنبه نزدهم اسد ۱۳۷۱
مطابق دهم اگست ۱۹۹۲م

هموطن وضع نا بسامان بین — قتل افغان بدست افغان بین
بهر قدرت گرفتن و فردی — بستن و کشتن عزیزان بین
بهر اشغال چوکی گذری — قلب میهن تو گله باران بین
ائتلاف نقیض و ناقص را — واردش ساختن چه آسان بین
خوب بنگر جهاد مؤمن را — اتحادش به بی خدایان بین
انکشافات و ائتلاف عجیب — وضع آشفته و پریشان بین
حکمت و خلقیان بهم ترکیب — بازی در اصل دین وایمان بین
نگر احمد شاه و ربانی را — بستگی ها به پاك و ایران بین
بهر لیدر شدن به قدرت غیر — این حقارت به خاك افغان بین
دوستم آن ملیشهء بلخی — سر و کارش به تاجکستان بین
جزء دیگر ملیشه های کیان — با تبار خودش به پیمان بین
آن خاك وطن را به روسان داد — باز ببرك به شهر بغلان بین
آنکه افغان به نفع غیر بکشت — بازش اندر دیار افغان بین
طرح افغان و دست پاکستان — در جهاد وطن تو خسران بین
چارده ساله جنگ وجهد وتلاش — حاصلش را به جیب ایران بین
دست اعراب و خلطهء دینار — بازی با پاره های قران بین

شهر کابل چو شهر غلغله گشت — گوئی چنگیزیان به دوران بین
این برادر کشی به نفع رقیب — شهر کابل به خاك یکسان بین
مالکان طیاره و راکت؟ — دور دستت ز قتل افغان بین
گوش کن طالبان جاده تمام — یك نفس را حتم تو ارزان بین
گر پلان ملل پیاده کنی — ثمر بهترش به افغان بین
جرگهء ملی را به پاسازید — انتخابات را به دوران بین
تا که ملت زعیم خود سازد — قدرت ملی را به سامان بین
رهبرت را سیاس و سالم آر — آن زمان صلح را به جولان بین
آنکه محکوم قتل افغان است — دورش از سر زمین شیران بین
حق مظلوم تا نگیری ز زور — وضع را بد تر و پریشان بین
گر چه شمشیر زن فراوان است — بهر تدبیر مرد میدان بین

بارگاه عدل گر نسازی به پا
میهن وصحن ان تو ویران بین

خطاب به ظاهر بابا زعیم ملت افغانستان

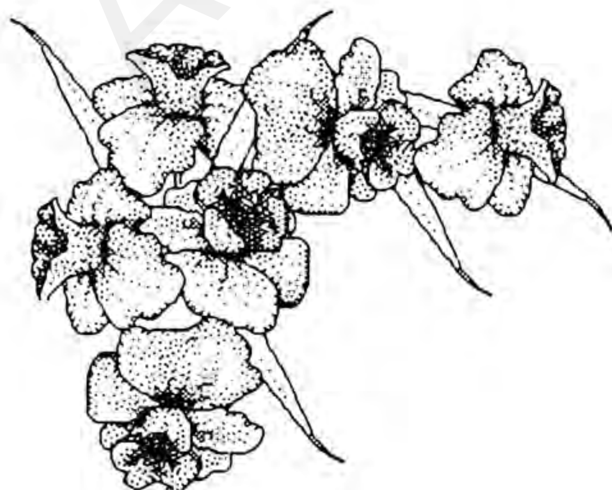
بابای رؤف و مهربانم
نازد به تو پیر و هم جوانم
ای شاه سلف تو رهبر ما
در سطح زمین تو لیدر ما
در قله کوه تو افسر ما
در قعر بحار گوهر ما
راه و روش تو آسیائیست
نسج تو ز کوه آسمائیست
در قلب تو لطف کبریائیست
در دید تو پاس آشنائیست
قلبیکه رؤف و مهربان نیست
مطلوب خدای آسمان نیست
ز آن بود پیام داور آمد
صدقم به پیام و باور آمد
از گریهء پر سوز مادر
از درد یتیم کشور آمد
پیراهن خون چکان فرزند
با توغ شهید از در آمد
آن حاصل نیمه سوز دهقان
از هر همه سال کمتر آمد
آن خرمن شعله ور به آتش
بر زارع ما چه بر سر آمد
هر سو که بدیدم اختلاف است
هر روز ز پار بدتر آمد
ملت همگی به جان رسیده
ز افغان به جهان فغان رسیده
آن کار دبر استخوان رسیده
هر ناله بر آسمان رسیده
دانی ز چه بود عزو جاهت؟
دایم بخدا(ج) بودی پناهت
رحم تو نموده بود، شاهت
تاریخ وطن بود گواهت
دانم که شهی و شوکت تو
کمتر ز جلال حکمت تو
در غیر مجو تو آشنایی
نه صد قو صفا و رهنمایی

ACKU

تدبیر تو صائب است و والا — در علم سیاسیتی تو اعلی
با علم، تومملکت نمودی — با فقر تو سلطنت نمودی
بابا تو و جمله قهرمانان — همدست شوید با امیران
با جمله مجاهدان افغان — آن صادق خاك و مهربانان
بر خیز و ز ظلم وارهانم — در ما ، من عدل بر نشانم
خواهم تو زعیم کشور آراء — بر مسند مستقل زنی جاه

بارك بزند به محضر تو
از خوشهء سبز بر سر تو

اگست ۱۹۹۳



شیر قالین تو نه ئی
شیر نیستان طالب

نور چشم وطن ای مرد مسلمان طالب
طرح روسی بکن ازریشه ای افغان طالب

امتحان تو در آزادی شین دند و هرات
کلك حیرت بکند فارس به دندان طالب

پیشرفت تو ز هر سمت بسوی کابل
گر به تدبیر بود میشود آسان طالب

با سرا زیرت از هر کمر و کوه وطن
بیرق فتح به کابل بزن افغان طالب

بخدا و وطنت سخت تو ایمان داری
مبر از یاد حق ملت افغان طالب

هوش کن زخم مزن بر تن بیمار وطن
تو مساز از وطنت مسلخ حیوان طالب

تو به راکت نزنی خانهء آبائی خویش
مزن آتش تو به هر مکتب ودیوان طالب

تو مشان در پس در مادر فردای وطن
در دفاع حق زن کوش تو افغان طالب

بفرستی تو به مکتب زن و مرد افغان
تا تو اعمار کنی کشور ویران طالب

تو شب و روز برو از پی درس و تعلیم
تا تو احیای مجدد کنی افغان طالب

من درین فکر که تو دست توانا گردی
درد ناسور وطن را کنی درمان طالب

تو ز بابای وطن زود ترك مشوره گیر
که بود نسخهء صلحش بتو ارزان طالب

متکی باش بخود مشوره کن با ملت
رهء توفیق تو از مشوره آسان طالب

دست اغیار بکن دور ز خاك وطنت
با تفاهم بنما کشورت عمران طالب

جرگهء ملی افغان بودت راه فلاح
صلح و تدبیر کند مشکلت آسان طالب

بارك و جمله اولاد وطن خواهانند
گره دست مکن باز به دندان طالب

خاک آغشته بخون

شهر تاریخی کابل شده ویران رهبر
خاك خونین شده از قتل جوانان رهبر

هر کنار وطن آغشته بخون اولاد
نعش هرپیروجوان مانده به میدان رهبر

کشت طیاره و راکت همه اولاد وطن
وای ازین رهبری مرد مسلمان رهبر

نیست در شهر یکی خانه و دفتر آباد
مکتب ومدرسه کردی همه ویران رهبر

دام تذویر نمودی تو ز قران خدا(ج)
عهد در مسجد و در کعبه فراوان رهبر

شب توتصمیم گرفتی که کنی صلح وصفاء
صبح که برخواستی ازکشته پشیمان رهبر

عهد بستی که امیری کنی و کار رفاه
باز کشتی تو به صدها ز جوانان رهبر

نیست شورای قیادی همه ازخاك وطن
اکثر از پندی و اعراب و ز ایران رهبر

شدی بازیچهء ایران و پندی و عرب
بازی با ملت و با میهن افغان رهبر

راه افغان نبود غیر دهد فرمانش
بتو فرمان رسد از ملت افغان رهبر

بهتر انست که با هموطن واردکار
بهر هر درد شوی چاره، در مان رهبر

وقت طاعات و فداکاری افغان آمد
راه قربانی و ایثار به یزدان رهبر

«بارك» از دست ایران به خدا شکوه کند
ظالم هر جاست بود دشمن افغان رهبر

ACKU

هدیه زیارت خدا «ج»

به برادر عزیزم محمد قاسم جان یوسف زاده، این تحفه، شعری خویش را بنام «هدیه، زیارت خانه، خدا(ج) یا حج کعبه شریفه» تقدیم میکنم.

ای ذات خدای بنده پرور　　بیچاره من، و تو چار سازم
من قاسم بینوای مهجور　　عاصی روانه، حجازم
از معصیتم به گریه آیم　　بی پرده مکن، تو پرده سازم
در مکه طریق کعبه جویم　　ذکر تو کنم، تو بی نیازم
با دیدن کعبه ات خدایا!　　در قبله ادا کنم نمازم
طواف به کعبه ات نمایم　　فرض حج خویش چاره سازم
شبها به عبادتت نشینم　　غفار توئی، ترا بنازم
«بارك»به تووعده ام چنان بود　　ز آلام ترا رها بسازم
عرض تو به بارگاه یزدان　　پیش از همه رو به راه بسازم
آن خائن خاك کشورت را　　تسلیم به بارگاه بسازم
آلوده فضاء آب و خاکت　　پاکیزه ز هر بلا بسازم
آن طنطه، گذشته ات را　　پس زنده و بر ملاء بسازم
آن ملت قهرمان افغان　　تاج سر آسیا بسازم

اندر عرفات با دعایم
این درد ترا دواء بسازم

۱۹۹۵

تنظیمها یا ماینها؟

گفت افغان به «سازمان ملل» «ماین» از خاك ما بدور كشيد
مجمع، این پیشنهاد چون دیدی کرد تصویب تا ضرور کشید
سر این فیصله ز راه فضاء نزد «شاهین» مهجور کشید
ژورنالیست مدبر و مهجور پرده از چهره ها بدور کشید
گفت: تنظیم و ماین در تخریب شاخك از جانهای جور کشید
چونکه هريك زصنف تخریب اند کار افغانیان به گور کشید
هر دو در کفهء ترازو نهاد فرق هر يك چه با شعور کشید
فرق تنظیم و ماین روسی را از ره عدل با سرور کشید
کفهء راست بهر «نه» تنظیم کفه چپ به ماین، جور کشید
چون ترازو به عدل کرد عمل دیگ هر کفه از تنور کشید
پلهء ماین روس چپ کردار بس سبك بود سر ز غور کشید
کفهء زنده جان «نه تنظیم» سخت سنگین و شر و شور کشید
دیدی هر روس را ز خاك وطن ملت ما چسان به زور کشید؟
گفت شاهین به سازمان ملل: عدل تو زین غلط چطور کشید
ظالم و دزد و رهزن و بدکار از حریم وطن چو مور کشید!
«بارکا» قاتلان میهن را
از طریق ملل به دور کشید!

نوکران روس و ایران لایق گلخانه نیست

پیشنهاد شاه سابق بازی طفلانه نیست ان توکل باخدا(ج)راجز غم کاشانه نیست
دست غیرم در وطن بهر رفاه خانه نیست بازی با آراء ملت شیوهء مردانه نیست
صلح خواهی و تفاهم دورم از ویرانه نیست
جنگ وتخریب تومیهن کارمعقولانه نیست کشتن اولاد افغان مسلك فرزانه نیست
نوکر روسی و ایران زادهء این خانه نیست دست پندی وعرب درکشورم حقانه نیست
کشور شیران افغان مسلخ دیوانه نیست
سر گذشتم گر بدانی راه بی دردانه نیست کوچی اظلامم ودر هیچ جایم خانه نیست
در جهان هجرتم جز غم مرا افسانه نیست دردهای روحی ام اندر خور پیمانه نیست
جانی مزدور را هر گز غم زولانه نیست
کردی ظالم رخنه ها خاك خدا داد مرا بی سبب کشتی هزاران مرد کهزاد مرا
نطفه کش کردی جنین تازه بنیاد مرا خواستی تا برکنی از بیخ تهداب مرا
ظالم بی خانمان را، کار صاحب خانه نیست
دیدی خودخواهان به کشورجنگ راافروختند پشته ها ازکشته ها درهر ولاء اندوختند
کی ازین افغان کشیها عبرتی آموختند کشور اجدادی ما را به آتش سوختند
مکتب و فرهنگ ما را مرکزی در خانه نیست
این فطور رهبری در خاك، زندان منست باعث درد عمیق و چشم گریان منست
در پناه اجنبی منزل نه در مان منست طفل بی تعلیم میهن مرگ وجدان منست
بینواء را هیچکس در فکر آب و دانه نیست
درد بی درمان من محصول هجران منست بازی با فرهنگ ملت دور از شان منست
قاتل اولاد افغان دشمن جان منست دشمن اباء و اجداد و نیاکان منست

آبدات ملی ما اکثراً در خانه نیست

چند از درد غلامی رخنه سازی پیکرم	تا بکی سوزم به حالت زادگاهم کشورم
از تگرگ رنج ها باریده چندان بر سرم	کا ز غم و اندوه کوبد هر مریضی بر درم
گله ام از رهبران نوکر بیگانه نیست

خالق عالم تو رحمی بر سر افغانیان	بر علیل شیر خوارو زخمی دشت و دامان
بر زن بیچاره و آن طفلکان نیمه جان	بر همه ویرانه ها و میهن بی آب و نان
نوکران اجنبی را ارگ ملت خانه نیست

ای خداوند جهان ای خالق کون و مکان	کارد ظالم رخنه کردم تا به مغز استخوان
شاهد این جمله کشتاری خدای آسمان	دورکن این خودفروشان را زخاك قهرمان
ناجی ملت رسان کاین «بارکت» را لانه نیست

۱۹۹۵م

* * *

ACKU

ظاهر بابا رهبر با تدبیر ملت

وطن سوی تو ای بابا امید بیکران دارد زمان آزمون طرح مقبول و صفاء تست
بخون آغشتن افغان به دور آمد ز تدبیرت توئی آن رهبر مصلح عطوفت شاه راه تست
به قلب مرحمت بارت، کجازیبد که خونریزی عدالت، شیوهء شاهانهء دور از ریاء تست
ز کشك و غور ومرغابت چنین آواز می آید ز منگل تا به جدران وطن هر جا لوای تست
ز لشکرگاه افغانی، ز ارغنداب و میوندت ز معروف وطن تا زابل و غزنی سرای تست
کنر با ننگرهار و فاریاب و هم بدخشانت یکایك بهرتشریفت همه چشمش به راه تست
فراه و قندهار و کابل و بغلان و پروانت برای بازگشتت هر دو دستان بر دعای تست
شمال وشرق وکشورهم جنوب وغرب میهن را ز پامیر وطن تا خیبر و شمشاد جای تست
زشهرستان وبهسودت همه تا لعل وسر جنگل به امیدیکه باز ایی خدا پشت و پناه تست
میان گفته هایت جز صدای حق نمی یابم ز هر راهی که باز آیی، همه باز برای تست
برای زنده گی در کشور آزاده گان دانم همه گم کرده راهان را رهء حق در پناه تست
پس ازهجران طولانی شبی راحت به کهسارت درآن غژدی کی‌کیف بهترش زان دلشکای تست
دعای بینوایان وطن از هر کنار خاك درین فصل خزان عمر اکثیر و شفای تست

به کشور چون شوی قائیم بگوید بارکت بابا
که آب پاك کهسارش به از زمزم برای تســت

کالیفرنیای شمالی - ایالات متحده
امریکا- سه شنبه ۲۰ جولای ۱۹۹۳م

بی پیر مرو تو در خـــرابات

هر چـــند سکنـدر زمانی

به جواب مکتوب:

آقای محترم جناب محمد داود میر وزیر مختار دولت اسلامی افغانستان در پاریس!

از لطف ارسال مکتوب آن سفارت کبراء با ده ورق ضمیمه، از رویدادهای دردناك و تباه کن کشورم از شما متشکرم.

نظر من:

۱- دائر نمودن لویه جرگه ملی و عنعنوی افغانستان بشکل واقعی آن حتمی است.

۲- انتخاب یك زعیم با قدرت واقعی ملی که از اعتبار بین المللی بر خوردار باشد در احیاء و اعمار مجدد افغانستان نهایت حیاتیست.

۳- در مورد لویه جرگه یا صراط المستقیم مجاهدین که (قطعه شعریست سه سال قبل در سال ۱۹۹۰م به جواب Inr Tempson سفیر کبیر آنوقت ایالات متحده امریکاء در پاکستان) گفته بودم برای مـــزید معلومات شـــما ارســـال شد.

عرض حرمت

دوکتور ع.احد.بارکزوی
خادم سابقه، افغانی سره میاشت و تأسیسات مرستون

ACKU

بهار سال ۱۳۷۲ هـ ش

وطندار نجیب من وطن در حال بحران است

وطندار گرامی فصل زیبای بهاران است درین سال نوم در کشورم قتل جوانان است
به حال زار افغانان زمین و آسمان گرید وطن ای کربلای من تراخونین گلستان است
ز مرگ مردمان و ز خمیانت درد ها دارم شهیدان راعیادت،شاهداین گفت عریان است
بنازم طفلك بی آب و نان و نیمه عریانت که بهرلقمه نان هر طرف افتان و خیزان است
به وضع جنگی و کشتارو تخریب وطن گریم برای صلح عاجل کی دریغم ارسرو جان است
به حال زار معدن بین و اخرجشن تماشا کن غنای ملت ما در جهان لیلام ارزان است
بمیرم من به طفل کودك آواره ات افغان زدند با بمب و راکت سر پناه و کودکستانت
نگر عرفان کشور را به بمب از پا در آوردند که پوهنتون ومکتبها همه از ظلم ویران است
حقوق فرد را بنگر چسان پاه مال میگردد کجا تصمیم ملت را چنین رهبر بفرمان است
جدال خودپرستی بین که کشور را تباه کردند عنان رهبر کابل بدست روس و ایران است
برای قدرت شخصی نگر ویرانه میهن را محیط زیست آن مسموم فضایش پرزخسران است
نخواهم کشور شیران افغان را بدست غیر غرور ملتم پامال دشمن، درد وجدان است
وطندار نجیب من، وطن در حال بحران است برای ملت ما ، وحدتش یك رکن ایمان است
همه جنگ وخصومت رابرای رشد این وحدت به دورافگن، که این وحدت ره، توفیق افغان است
دعایم بحرآتش بس فلك ازرگ رگ جان است به آداب و طهارت بر مزار شاه مردان است

تلاش «بارکت» یاران نجات خاك افغان است
به پاداش عمل ما را یقین از لطف یزدان است

کالیفرنیای شمالی- دهم جون ۱۹۹۲م

هدیه شعری به دخترم مریم بارکزوی بمناسبت فراغتش از لیسه عالی کرنی ساندیاگو سال های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۱ع

گوش کن مریم بآواز دلم — این تپش ها مژده فردای تست
باز کن این قلب بیمار مرا — خوب بنگر هر سلولش جای تست
جایگاه بوسه های ناز من — نه که چشمت بلکه سرتا پای تست
مکتب عالی کرنی شد تمام — یادم از تحصیل و زحمت های تست
پایهء بس ار جمند نمبرت — حاصل شب زنده داری های تست
روز موعود فراغ از مکتبت — روز عادی نیست یك دنیای تست
طفلی ودامان مکتب رخت بست — دورهء تحصیل و دانشگاهی تست
ای نهال سرو بوستان پدر — وقت حاصل گیری اعلای تست
هر قدر ای دخترم زحمت کشی — منتج اندر کار فردا های تست
لطف حق دایم ترا در زندگی — در تلاش سعی با معنای تست
معنی سعی و تلاشت در حیات — دفع فقر و غربت ابنای تست
دفع فقر و غربت هر اجتماع — از طریق معرفت شاه راهی تست
مقصد از اندیشه دیر و زمن — این مبارك روز بس زیبای تست

مـــریـما! در پیشبرد دانشت
قلب "بارك" دایماً همراه تست

ACKU



دخترم مریم بارکزوی

محصل یونیورستی ساندیگو U.S.D کالیفورنیای جنوبی اضلاع متحده امریکا



presented to

Mariam Barakzoy

in recognition of

Outstanding Academic Achievement

and meeting the standards of the

Presidential Academic Fitness Awards Program

U.S. Secretary of Education | *President of the United States*

Principal | 1991-1992 *School Year*

ترجمه

تقدیم به مریم بارکزوی

از موفقیت عالی اکادمیک شما که با معیارهای قانونی پروگرام جوائز ریاست جمهوری توافق دارد تصدیق می داریم.

جورج بوش
رئیس جمهور ایالات متحده امریکا

سال تعلیمی ۱۹۹۲-۱۹۹۱
لامار- الکساندر
وزیر تعلیم تربیه - ایالات متحده امریکا

هدیه، شعریست که به مناسبت محفل خجسته و میمون
شب حنای زرلشت الفی و مصطفی بارکزوی تحت عنوان

امشب شب حنای جوانی ز بارك است

خدمت حضار محفل بعرض میرسانم

این اجتماع و محفل یاران برای چیست
فرخنده وصلتی ز جوانان بارك است
این نو عروس وشاه که درمحضر شماست
گلهای نوشگفته، بستان بارك است
آن سر و ناز، دختر فرزانه، نبی
این نخل نو جوان ز دبستان بارك است
این محفل خجسته، زرلشت و مصطفی است
پیوند انتخابی بستان بارك است
از بعد سالهای خزان اندر این چمن
باران رحمتی به خیابان بارك است
از بعد سالها گل نو، رویدم به باغ
این باغبان ز تازه جوانان بارك است
این نو گل بهاری گلزار لوگري
یك حسن انتخاب گلستان بارك است
این مهمان تازه عروس عزیز ما
فردا زنی از سلسله داران بارك است

این صبیهء شریف الف زاد نازنین
فردا شریك نیك و بد نام بارك است

این دختر خلیق و منور به علم نو
دارم یقین که ما در خوش نام بارك است

این نو نهال نورس بستان مصطفی
روح سلف دقیق به جریان بارك است

در محفل حنای تو ای نخل ارجمند
روح شهید بلخ در ایوان بارك است

این زوج پاك حاصل فردای وصل تو
هوشدار جنس پاك و مسلمان بارك است

گرزان چپی و راست بسازی عزیز من
مسئول ذوج تازه به دوران بارك است

آزاده گی چه نعمت کبر است هموطن
درد غلامی لکهء دامان بارك است

یا رب به روح پاك شهیدان میهنم
کان افتخار کشور با نام بارك است

یا رب به روی طفلك بی سایهء پدر
کان طفل بینواء ز عزیزان بارك است

یا رب به پا برهنهء میدان کار زار
کان شیر قهرمان ز نیستان بارك است

یا رب بنام قافله سالار انبیاء
کان پیشوا و رهبر باشان بارك است

یا رب بحق وصلت فرزند یك شهید
آزادی وطن همه ارمان بارك است

این محفل سرور و جلا از دیار خویش
نا چار و گر چه دور، ز پیمان بارك است

تشریف دوستان به چنین محفل سرور
منت به فرد فرد مسلمان بارك است

این جمع دوستان که قدم رنجه کرده اند
بس افتخار پیر و جوانان بارك اســـت

ACKU

جمعه ۳۰ جون ۱۹۹۵م

شب حنای عمر و ترینا

دانم امشب که باخوشی وسرور
همسرت در کنار تست عمر

دوستان و اقارب هر طرفت
به یمین و یسار تست عمر

در جهان خوشی این محفل
همه در اختیار تست عمر

خیز و بنگر که شاهد معنی
اندر آغوش و یار تست عمر

محفل این حنای در دل شب
سالها یادگار تست عمر

با شدم این یقین ترینا را
همسر دوست دار تست عمر

خوب دانم که در نشیب و فراز
همدم و غمگسار تست عمر

عزت قوم و آبروی وطن
پایهء افتخار تست عمر

ACKU

نام افغان و فخر آزادی
در جهان اعتبار تست عمر

تو به روح پدر دعا بفرست
کاین دعاء خیر کار تست عمر

با امینی و جمله فامیلش
روش نیک کار تست عمر

مادران و اقارب هر دو
جملگی در کنار تست عمر

شعر من همچو تحفهء وصلت
از من این یادگار تست عمر

اهل محفل مبارکت گویند
کوکب بخت یار تست عمر

بارکت طول عمر زوج جوان
طالب از کردگار تست عمر

ACKU

بیست دوم میزان هشتادمین سالگرد تولد مسعود
ظاهر بابا پادشاه سابق افغانستان

ماه میزان مه مولود تو ای شاه باشد
لیك هر هموطن از درد تو آگاه باشد
وضع خونین وطن آنهمه ویرانی خاك
طبع موزون ترا مشعله بر پا باشد
خسرو پیر وطن، مرد وزن کشور تو
به دل رحم تو و عدل تو شیدا باشد
داندت قوم ز خون ریزی و کشتار جوان
عکس آن در تو ملال دل دانا باشد
معبر و مدرسه و مزرعه کردی اعمار
همه آثار تو در کرده هویدا باشد
ملکی و لشکری دانشکده نمودی آباد
این همایون عمل از سوی تو اعلی باشد
شه دیروزی و بابای جوانان امروز
تکیه، پیر به فرزند توانا باشد
ظلم هر قدر که از دامن ملت گیرد
دل مظلوم دعا گوی تو بابا باشد

ACKU

هر قدر کشته و ویرانی کند دست عدو
بهمان پایه نظرها بتو اعلی باشد
رهبر آن نیست که ز کشتار بسازد قصری
لیدر آنست که از مشکلم آگاه باشد
خانهء ظالم و جبار نبینی آباد
امپراطور نه اسکندر و دارا باشد
نه ز جمشید و نه از جام بیابی اثری
نه قباد است و نه آثار ز کسرا باشد
اشك از چشم یتیمان تو نمودی بس پاك
پدر رحمدلان اسم تو بابا باشد
ما همه خواب وتو بیدار بودی شب همه شب
ذکر امنیت عصر تو به هر جا باشد
کس نکشتی تو به چهل سال زمام کشور
هندو کفر و مسلمان همه اگاه باشد
خسرو عادل و دانا به تو قصرت تبریك
پایهء مردمیت ثبت به دلها باشد
خاور از دانشت سخت به خود می نازد
باختر را ز تو صد خاطره همراه باشد
مرد با حکمت و تدبیر تو هستی ای شاه
نسخهء حکمتت همپایهء سینا باشد

ختم خونریزی و آتش بس میهن یا حق
از زمین وطنت تا دل دریا باشد
دل هر هموطنت جای تو، ظاهر بابا
قصر اعمال تو دائم به ثریا باشد
سال هشتاد ترا خسرو بابای وطن
طول عمر وصحتت ورد زبانها باشد
«بارك» امروز به همرائی هر هموطنش
بهر تبریك حضور تو به روما باشد

اکتوبر ۱۹۹۴

رباعی ها

ویا

دو بیتی ها

خداوندا

ای دادگرا کتاب و دینت نازم آن قدرت قاهر وعظیمت نازم
قرآن و کلام اتشینت نازم طحاء ترا و یا و سینت نازم

ظل الهی

درین پیری خدایا نه عصائی کجا و از کی خواهم اتکائی
شب تاریك و دزدان در کمین اند به ظل تست بارك را پناهی

همت عالی

به افغانان الهی همت آموز دهانش را ز عون غیر بر دوز
اگر محتاج غیرش می نمائی به درد جان گدازش جان وتن سوز

ACKU

امید

الهـی خالـقا پـروردگارا ء فلك پیما نمودی مردمان را
تکـانی همتی افـغانیان را به بیداری بتازند آسمان را

سوز

الهـی نـاله، پر سـوز و آهی ضمیر پاك و دید بـا صفائی
اگر نو میدی گردد صد راهی کلیدی غیب بگشایم تو راهی

پیامبر اسلام

ابو القاسم محمد(ص) بینوائی یتیـمی و جـهان در دو آهـی
ولی تصمیم بودش شمع راهی رسـانیدش خدا آخر به جائی

عبادت سحری

به اذان و صـلوة صبحگـاهی سحر خیزان عبادت ساز کردند
به یمن بنده گی بر ذات یزدان گره از مشکل خود باز کـردند

نواء مظلوم

عـزیـزانـم به گـوش آیـد نوائی شبیـه نـالـه، درد آشـنـایـی
نمیدانم کی غلطیده است در خون نواء آیـد ز مظـلومـی و آهـی

***

اشك چشم

شد سالها که عشق ز تو بر جان خریده ام زان شـمع وار گریهء جانسـوز میـکنم
من اشـك درد و آهم سـوزان چو آتشم روزم به گریه و شب، شب خود روز میکنم

چشمان کبود

چشـمان کبود نـازنیـت نازم آن چهرهء زیـبا و حسینت نـازم
ایمان به حق طریق و دینت نازم آن دید و نگاه در کمینت نـازم

پروان

پروان! تو و تاك وکهکشانت نازم آن فصـل بهـار و آسمانت نازم
اسـتالف و بـاغ و بوستانت نازم گل غندی و فصل ارغوانت نازم

رایحهء بهار

ای رایحهء بهـار جـان بخشـائی روح پرور و دلنشین و فرحت زائی
هنگام وزش بسوی بسـتان جهان بـاغ و گل و گلشـن جهان آرائی

* * *

ACKU

بازی تقدیر

تا در لب نینواز اکثیری هست یا در نی کهـنـه کار تـأثیر هست
هر کس نتوان راه کسان بر بندد تقدیر کسان بسته به تدبیری هست

طفل شهید

شهیدان طفلکـان بی سرو پا جسد ها پر ز خون افتاده هر جا
یکی بالای نعشی گریه دارد که تا گاه راکتش زد جرح بر پا

آب زمزم

از زمزم مـکه آب حـیوان می نوش شکرانه کنان به دست لرزان می نوش
در مــوقع حــج به کعبــه، مـولایت زان مایه، زنده گی فراوان می نوش

آب وطن

در خاطره ها ز آب پغـــمان می نوش زان چشمه، پاك خاك افغان می نوش
آب وطنست و بس فـــراوان می نوش آبش نه بگو، ز شیره، جان می نوش

خاطره ها

انگـور لـذیذ تاك پـروان بخوری گیلاس ز باغـهـای پغمان بخوری
در پایه، سالنگ ز توت خنجان یا آب صفای آن دو چندان بخوری

تربوز ز دشت کیله گی معروف است   مشروط به اینکه ماه میزان بخوری
زردآلــو و اشــتــق درخــت ایــبــك   از پســتــه، جنگل سمنگان بخوری

از مــاهی لقــه، شــکار هاجر   از کبك زری به شهر بغلان بخوری
یا سنگتره و لُکات باغ بهسود   با نیشکر و کیله، لغمان بخـوری

آبجوش وانار قندهارت معروف   در فصل خزان به یاد یاران بخوری
کنگینه، انکــور زمســتانی را   چـون تحفه، میوه، بهـاران بخوری

خزان عمر

آن عقرب خزان زده برگــی به هــر برم   مـوجـود بی پناه و پــنـاه جوی هر در
بارك کجاســت کشــور افغان قهرمان   کاین نیمه جان به پایه، کهسار بسپر

اســتالف و تخت نــازنینــش نازم   آن آب و هــوای دلفــریبنــش نــازم
آن میوه، خوش خور گیلاس و توتش   آن زیارت ایشان چو نگینـش نــازم

***

۱۹۸۷م

خاطرهٔ شهدای سنگر در جهاد مقدس ملت مؤمن و قهرمان افغانستان علیه روس کمونیست

عشق آزادی و ایمان چه مزایا دارد — حریت پیشه، چه آئین دل آراء دارد
تا به کی سر به در غیر نهی ای افغان — سر نهادن به دری آخر رسواء دارد
بت شکن نزد خدا پایهء اعلی دارد — مکه از بت شکنی کعبهء الله دارد
بین خلیل(ع) حق ما مسند والا دارد — غزنه و بت شکنش عرش برین جا دارد
هر مجاهد بخدا نزد خدا راه دارد — ملکش حرمت وی تا به ثریا دارد
مؤمنت کی بتوان گفت اسیر اغیار — مرگ در راه خدا عزت والا دارد
مرگ سنگر که میسر بشود در رهء حق — مشعل مرقدش از عالم بالا دارد
ای شهیدا تو که در راه خدا جان دادی — ره قرآن تو اعجاز مسیحا دارد
گر تو رفتی ز جهان بهر ورروس خائن — درس ایثار تو یك عالم معنی دارد
رحمت حق به تو ای دافع و سرباز وطن — بتو هر هموطنت مهر به دلها دارد
ملت غازی افغان به تو قرآن خوانند — ثبت نام تو به کهسار وطن جاه دارد

بارك و جمله عزیزان تو از درگهء رب
زان بهشت به تو پاداش تمنی دارد

ACKU

به مناسبت پانزدهمین سالگرد «ناهید» دختر قهرمان کشور

شهادت بدل دی لوی خدای له خوا نه — فرشتی په شان مقام دی ثریا ده

سربازی د هر چا کارنه دی «بارکه» — چی سر ورکی د هغه مینه رستیا ده



به مزار هر شهید کشورم سازم نثار

این گل زیبای مرسل از یمنش تا یسار

نهم ثور ۱۳۵۹ - نزدهم اپریل ۱۹۸۰

هیوارد- کلیفورنیای شمالی- اضلاع متحده امریکا

«ناهید» دختر قهرمان کشور



تو آن ستاره زیبای اهـل ایمانی　　تو دخت با شرف ملت مسلمانی
تو آهوی دل کهسار خاك افغانی　　شهید خنجر آن روس نا مسلمانی
تو قهرمان نجیبی خدا پناه تو باد
درود ملت افغان نـثار را تو باد

هیوارد، کلیفورنیای شمالی

داستان شعری، خاطرهٔ جانبازی ناهید شهید، دوشیزهٔ علمبردار دختران مبارز افغان را که در جنگ تحمیلی روس کمونیست بر ملت مسلمان افغانستان، جام شهادت نوشیدند، در چوکات شعر (پشتو و دری) به پیشگاه مردم نجیب افغانستان، خاصتاً دختران و مادران افغان، با خلوص نیت اهداء می کنم تا خاطرهٔ این دختر قهرمان تاریخ زنان سر باز و مبارز افغان را همیشه گرامی دارند.

با عرض حرمت

ACKU

د انقلاب د قهرمانی لوری، شهید ناهید په یاد

ای د افغان عالی جناب لوری　　شهید ناهید د انقلاب لوری
په غره مین، ای د عقاب لوری　　د نهضتونو د شهاب لوری
ای د افغان د آزادی شهیده
لږند په وینو قهرمان ناهیده
د لوړ فطرت او افتخاره لوری　　د آزادی پر ننگ ولاړه لوری
ای توریالیه، با وقاره لوری　　د روس په مخ کلك حصاره لوری
ای داسلام په نوم قربان شهیده
لړند په وینو ای افغان ناهیده
مبارزو کی قهرمانه لوری　　د روس دښمنه مهربانه لوری
ای د شمشاد غر نگهبانه لوری　　ای د هلمند لوی کشتیبانه لوری
خپل ملت دردته درمان ناهیده
د استقلال لوی پاسبان ناهیده
دخپل وطن په دردمحزونه لوری　　ام البلاد په یاد غمگینه لوری
اسیری خاوری کړی زبونه لوری　　ای د لیلا وطن مجنونه لوری
ای د افغان د آزادی شهیده
لژند په وینو ای قتیل ناهیده

ای د پنجو او د مرغـاب لوری د جگ پامیر ستر عقاب لوری
د افغانی پت نگهبانه لوری ځلانده ستوری د آسمانه لوری

دخپل تاریخ لوی قهرمان ناهیده
د انساث ډلی غښ انسان ناهیده

د سومنات ستر سلطانه لوری ای د میرویس غازی افغانه لوری
په احمد شاه بابا گرانه لوری ای د میوند غازی پاشانه لوری

دعظمتونو ستر انسان شهیده
په«بارکزوی»ته ډیرگران ناهیده

***

«ناهید» دختر قهرمان افغان

سیاه پیراهن و چادر سفید وطن　لباس رسمی مکتب ترا بجان ناهید
ز بعد نظم و هم آهنگی مکاتب شهر　کمر ببستی به آئین رهبران ناهید
برای هستی و آزادی وطنداران　قیام کردی تو بر ضد دشمنان ناهید
هزار و سه صدو پنجاه و نه و نهم ثور　به اعتراض به جبار روسیان ناهید
گرفتی بیرق سه رنگ ملی ات بر دوش　تو شیره دختر افغان قهرمان ناهید
ز قبر سید والا جمال افغانی　به رهبری معارف شدی روان ناهید
قیام ملی افغان علیه روس پلید　بدین طریق عیان کردی در جهان ناهید
به رهبری معارف چو سر و ناز روان　تو ای مجاهد سر خیل دختران ناهید
تو ای فرشتهء زیبای آستان وطن　چه خوشنما ببرت بیرق و نشان ناهید
تو حامی شرف و عزت مسلمانی　تو ای ز خاك وطن دُخت پاسبان ناهید
درین قیام شکوهمند روز نهم ثور　شعار مرگ سرودی به نا کسان ناهید
درین جهاد مقدس به جهر می گفتی:　که مرگ باد بر الحاد در جهان ناهید
به هر کسیکه ترا راه باز گشت بگفت　نشد قبول ترا راه دیگران ناهید
ز هر طرف که ترا منع کرد پرچم و خلق　به پیش رفتی تو ای شیر دختران ناهید
درین زمان ز هوا و زمین سلاح مخوف　سویت شلیك شد از سوی روسیان ناهید

ز بعد رفع غبار کثیف دود تفنگ فتاده روی زمین خیل دختران ناهید
درین میانه تو در رأس و بیرقت به بغل شهید غرقه بخون سر و آسمان ناهید
دهن بخاك وطن بوسه میزدی به ادب که حق مادر میهن دهی بجان ناهید
شهید تیغ عدو، دخت قهرمان ناهید تو ای فرشته صفت، شاه دختران ناهید
تو آن فرشتهء جانباز راه یزدانی تویی ستارهء مقبول آسمان ناهید
بنام عزت افغانیان، تو کشته شدی قیام تو دهد هر دشمنت نکان ناهید
برای حریت کشورت تو سر دادی دهد بنام تو ایام زر نشان ناهید
تو شیره دختر معمار این نیستانی تو نازنین گهر نسل دختران ناهید
تو آن غزاله زیبای کهسارانی تو آن فدایی سرباز و مهربان ناهید
توئی متاع گرامی و پر بهای وطن توئی ممثل افغانی زنان ناهید
تو در فضای وطن نجم بس درخشانی تو فخر ملت و تاج سر زنان ناهید
به مرقد تو فشانم بنفشه و سنبل نثار مقبره ات شاخ ارغوان ناهید

درود بارك و هم میهنان بر تربت تو
بود گسیل که تا هست این جهان ناهید

* * *

به فرمانده شهید بلخ

مرحوم ذبیح الله

دشمن روس به پیکار تو ایقان بکنم
فخر بر نام تو ای غازی افغان بکنم

عوض گریهء بیهوده بر آرمگه ات
بر سر خاك تو از لاله گلستان بکنم

توغ جان بازیت ازجنس زر افشان سازم
جمعه شبها به مزار تو چراغان بکنم

ای ذبیح نام ترا در دل کهسار وطن
همچو الماس و زمرد به دل کان بکنم

بهر پاداش به نام تو ذبیح افغان
بلخ را مدرسهء طفل مسلمان بکنم

بارگاه نام ذبیح را به قطار شهداء
خادم دین وطن ثبت به دوران بکنم

***

ACKU

مجروح و چین زائی و الفت شهید شد

بی عدل و رحم رهبری زندان ملت است
ظالم به روز حشر گروگان ملت است

در عوض فلاح و نجات و رفاه قوم
کشتار ودرد وغم همه مهمان ملت است

فریاد جانگداز زمستان کشورم
تیغ جلاد بر رگ و شریان ملت است

شدسالها که ملحد روسی شکست خورد
بی جرم کشته ها ، ز امیران ملت است

مجروح و چینزائی و الفت شهید شد
ظلم و ستم ز دست حکمران ملت است

کی میرود ز یاد کروخیلم آن ولی
مرد شهید و صادق و افغان ملت است

یا رب تو دست ملت مظلوم را بگیر
وقت نجات و کمك و درمان ملت است

عدل خدا به قتل حکیم و وزیر ما
بر پا به روز حشر به پرسان ملت است

بارك تباهی وطن و قتل بیگناه
از ظلم رهبران مسلمان ملت است

در رثای شهادت جنرال وطن پرست

مرحوم عبدالحکیم کتوازی

رفتی از صحنه، حکیم کتوازی وطن مرد با حکمت و جنرال فدایی وطن
ریختی خون خود آخر تو بنام افغان ای شهید رهء حق، مرد حسابی وطن
کردی سربازی بر آزادی و آبادی خاک در عمل بودی تو سرباز گرامی وطن
دشمن ملت و تخریبگر بی انصاف بردی ناحق ز میان «افسر نامی وطن»
کوه ودشتت همه جا پر ز شهیدان گردید توغ هر کشتهء بی جرم، گواهی وطن
نیست ایمان به خدایش که کشد مؤمن را کشتن بی گناهان، درد نهایی وطن
هم نظر بودی تو با طرح طریق یونو، از رهء صلح و صفا، بهر رهایی وطن
نام نیکت بخدا ورد زبانها گردید حکمت صلح حکیم تو دوایی وطن
پدرت راه رو حق بود، عزیزم زرلښت غمشریک تو بود شاه و سپاهی وطن

بارك و هموطنانت به تو قرآن خوانند
بهر پاداش تو، ای مرد نظامی وطن

مرثیه ها

باشنیدن خبر تأثربار مرگ محترمهء مرحومه حبیبه جان صمدی سابقه مدیره لیسه زرغونه معارف افغانستان آزاد. مـرثیهء شـعری ذیل بنام خاطرهء همسـفرم را انشاء نمودم.

***

خاطرهء همسفرم

من خبر یافتم از مرگ تو ای همسفرم ای حبیبه صمدی، هموطن تاج سرم
خواهر هموطن و همسفر تهرانم درد مرگت بسر آورد دگر درد سرم
نور چشم وطن و اهل معارف بودی مادر با صفت و معلمهء با هنرم
همرهء انوری آن رفتن تهران یادم یاد آن خاطرهء نیك من از سر نبرم
شب سالگرد رضاء پهلوی و منزل شمس دائیم آن خاطره ها جلوه کند در نظرم
زیارت حافظ و سعدی به دیار شیراز آن تفأل به مزارش همه پیش بصرم
همه آن خاطره هامانده و تو رفتی خواهر ز تو آن سیرت نیکوی تو باشدم ثمرم
درد آن میهن بیمار زمین دوزت کرد دختر صادق خاکی ز تو من با خبرم
درد مرگت بخدا خواهرك دانشمند کرد مبهوتم ازین بازی جهان گذرم
بهر آن همسر بد قسمتت اندر پیری صبر این ضایعه را سخت مؤثر شمرم
بارك از درگه حق خواهر با درد وطن طلـبم مغـفـرتت، وقت دعای سحرم

* * *

وفات ۲٤ مارچ ۱۹۹۱م

مرثیهء مرحوم میا حسین خان مجددی رئیس سابق برق کابل که در هجرت به رحمت ایزدی پیوست

ای حضرت میاء مسلمان مملکت — رخشنده مرد صادق و باشان مملکت
فرزند نامدار وسخندان مملکت — ای حضرت عزیز و قدر دان مملکت
ای مرد غمگسار فقیران مملکت — ای گوهر گرامی و تابان مملکت
ای کرده کار پاك به دیوان مملکت — صاحب نظر به پیرو جوانان مملکت
بر زخمهای ملی ما زخم دیگری — وارد ز رحلتت به تن و جان مملکت
چون مرغ قدس روح توزین خاکدان برفت — پرواز عرشی کرد ز ایوان مملکت
باد صبا بگو تو به آن رفته گان خاك — ان رفته گان صادق و با شان مملکت
اینکه ز اهل فضل و عزیزان با وقار — آنیکه کرد کار به فرمان مملکت
آمد میا حسین ز منزل سوی شما — آن مرد پای بند به پیمان مملکت
«بارك» به روح پاك شهیدان کشورم — کن خشك چشم و دیدهء گریان مملکت

اخلاف حضرتش ز حوادث بکن نگاه
کاشانه اش مساز دگر با الم سیاه

***

تاریخ وفات: جون ۱۹۹۲م

وفات مرحوم مغفور سفیر سابق سید تاج الدین خان در هجرت

نباشی غره بر عمری که بر هیچ است سودایش   مبندی دل بر ان طرحی که بر آهست مبنایش
اگر ممکن نشد از چشمه، خاك حجاز آبی   چه بهتر گر بپاشی بر مزارش آب و دریایش
ندارد کیف هر آبی که جایش کهسارت نیست   نه آن آرامگه راحت که خاکت نیست صحرایش
چه شد دشمن شکن کابل کجا شد قندهار ما   چه شد آن خیبر پر پیچ و آن شمشاد اعلایش
به تابوت ابد خوابیده بین تاج وطن دارم   جلای رحمت حق رخشد از سیمای والایش
صد افسوسم از آن مرگی که بسپارند افغان را   در آن کشور که باشد غیر افغان کشور آرایش

به تاج محترم رحمت بخواه «بارك» ز ذات حق
بگو کاره صـــبا بر خاك وی گلهای رعـنایش

***

ACKU

مرثیه ایست که بشکل خطابهء شعری به مادر سوگوار
افغان در عزای فرزند جوانمرگش به رشته تحریر در آورده شد،
که در حادثه موتر به هلاکت رسیده بود. ۱۹۹۲م

شبان افغان

ای نخل امید زنده گانی — ای کوکب آسمان مادر
ای رفته شبان نو جوانم — بشکستی تو استخوان مادر
ای طالع و بخت واژگونم — بردی تو ز کف عنان مادر
ای مونس زنده گانی من — ای تکیهِ گه و توان مادر
ای نخل امید زنده گانی — ای کوکب آسمان مادر
از نزد پدر تو دور رفتی — ای پهرهء آستان مادر
پهنای جهان ندیده رفتی — ای زخمی خون چکان مادر
از منزل و بسترت رمیدی — رفتی ته خاک جان مادر
از نامزد خود تو قهر کردی — رفتی ز جهان شبان مادر
ای نخل امید زنده گانی — ای کوکب آسمان مادر
رحمی نه به مادرت تو کردی — ای نو گل بوستان مادر
شبان تو، چو جان بپروریدم — ای نور دو دیده گان مادر
عمری به سعادتت دویدم — ای بلبل نغمه خوان مادر
ای رفته شبان نو جوانم — بشکستی تو استخوان مادر
شبان عزیز خوب بشنو — فریاد مرا تو جان مادر
از سوسن خود چرا رمیدی — مهر و مه کهکشان مادر

بودم به امید آنکه روزی — بر تربتم آئی جان مادر
بر خوانی دعای مغفرت را — بر پیکر بی روان مادر
ای وای شبان چه تار کردی — با مردن خود جهان مادر
تنها به غم تو من نگریم — گرید همه دوستان مادر
ای رفته شبان نو جوانم — بشکستی تو اسخوان مادر
هم سوسن(۱) نو جوان بگیرید — بر طالع وی جهان بگیرید
(بارك) همه کهکشان بگیرید — هم اختر آسمان بگیرید
ای نخل امید زنده گانی — ای کوکب آسمان مادر

ای رفتـه شـبان نو جوانم
بشکستی تو استخوان مادر

* * *

۱- سوسن: نامزد شبان

این مرثیه شعری را برای ادای احترام دوستی های ایام جوانی
بر مزار مرحوم محترم آقای عبدالکبیر سراج معاون سابق انحصارات
دولتی هدیه میدارم.

تاریخ وفات: فبروری - ۱۹۹٤

رفتی عبدل ز جهان خاطر نالان دارم — درد از مرگ تو در عالم هجران دارم
رفت آن عبدل مستانهء ایام شباب — قلب پر درد ز بی مهری دوران دارم
یادم آید بخدا ز آنهمه با هم بودن — خاطراتی ز مرادخانی و پغمان دارم
یاد ایام جوانی جگرم سوخت کبیر — با تو صد خاطره از کابل ویران دارم
ظاهرازمرگ توگرچهرهء من نیست عبوث — مطمئن باش که من غصهء پنهان دارم
اشك اگر نیست که ریزم به مزار تو کبیر — من درین پیری به مرگ توصدفغان دارم
گر برفتی ز جهان با دل زخمی ای دوست — مدفنت را ز گل سرخ گلستان دارم
روز محشر که خدا قاضی و احمد شافع — مسئلت بهر تو من جنت رضوان دارم

بارکت بهر تو ای عبد کبیر یاران
طلب مغفرت از حضرت یزدان دارم

درود بی پایان بر روان مرحوم محترم عبدالکبیر سراج

ACKU

جناب دانشمند گرامی آقای رشتیا ومحترمه خانم گلالی رشتیا
خبر تأثر بار مرگ، هم مکتب و هم مسلك عزیز خود پسر شما مرحوم دکتور احسان الله رشتیا را گرفتم و آنرا یك ضایعه طبی و مسلکی کشور خود میدانم. مرحوم دکتور احسان رشتیا انسان خوش اخلاق، باشخصیت و با مسلك و انسان دوست بود.

انا لله و انا الیه راجعون

مرثیهء شعریست که از فقدان این همسلك و رفیق عزیز خود در خدمت پدر بزرگوار و فامیل عزیز شان تقدیم میکنم.

تاریخ وفات: ۱۹۹٤ - جون

رشتیا پدر پیر به پسر خود

مرحوم دکتور احسان الله رشتیا میگوید

غم جانسوز من از مرگ تو احسان دارم — یك جهان درد ز بی مهری دوران دارم
پدر پیر و چنین بار گران ای احسان — من کجا طاقت این بار تو برجان دارم
کبر سن هجرت و آواره گی و در بدری — کم نبودند، که از مرگ تو فرمان دارم
رفت، فرزند و برادر همه از دار فناء — مرگباریست که چون ژاله و باران دارم
مرگ احسان من آسان نبود ای یاران — تیر کاریست از آن ضربه فراوان دارم
فلك پیر مرا پیر تر از خود کردی — پی به پی مرگ ز فرزند و عزیزان دارم
بس کن ای ذال سیه کاسه زکشتار جوان — کم نکشتی تو ز افغان من، ایقان دارم

رشتیا بهر تو از درگهء دا دار جهان
بارکـت طالب اجـر تو فراوان دارم

رشتیا صاحب!

امید است مراتب تسلیت و همدردی مرا درین ضایعه عظیم با عرض حرمت فراوان بپذیرید.

تاریخ وفات هشتم جون ۱۹۹۵م

در رثای سیاستمدار برجسته و غازی افغان

استاد پژواک

رخت بستی ز جهان صاحب عنوان پژواک — نور چشم وطن ای عبدل رحمان پژواک
رفت آن مرد سیاسی بزرگ افغان — زخم ناسور وی از میهن ویران پژواک
درد افغان کشی خاك، زمین دوزت کرد — داشتی عشق وطن بسکه فراوان پژواک
تو در آن بستر بیماری خاك وطنت — در دفاع حق افغان شدی جویان پژواک
تو سفیر و تو نماینده، آزاد وطن — شاعر و مرد سیاستگر میدان پژواک
مرد با عزت و با هیبت و سیاس وطن — دوست دار همه بودی ز دل جان پژواک
سالها بود که در چرخ سیاسی جهان — کردی شطرنج به آیین بزرگان پژواک
نه که چون بوقلمون، نوکر روس و ایران — بازی دست اجانب شوی، افغان پژواک
کاخ یونو بشد از مرگ تو محزون امروز — تو ریاست گر آن مجمع دوران پژواک
نامه ها در قلمت سوز فراوان دارد — داشتی ز آتش دل شعلهء سوزان پژواک
بودی استاد و سیاستگر با درد وطن — با قلم کردی تو شمشیر فراوان پژواک
کوه سپین غر و شمشاد تو ماتم دارد — رفت از دار جهان غازی افغان پژواک

ACKU

سرخ رود تو سیاه رود بشد از مرگت باغوانی همه در حالت گریان پژواك

من تسلی به «عتیق» تو ز دل میگویم که نمودی به توخدمت زدل وجان پژواك

تعزیت گویمت از مرگ گرامی پدر بتو ای دختر عفیفه افغان پژواك

«بارك» هموطنت بهر تو از درگه ء حق

طلبد جنت فردوس ز یزدان پژواك

***

ACKU

بر مزار مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک
سیاستمدار عالی مقام تاریخ معاصر افغانستان

چه اعلی شد که دفنت را به کهسار وطن کردند
عقاب بام پامیرت فگندی سایه بر پایت
یقینم شد اگر امن و آمان گردد به کشور باز
سراید بر مزارت نغمه جانبخش دریایت
جهادت با قلم دایم نمودی محترم پژواک
سلام و امن کشور تا دم مرگت تمنایت
تو در طول حیاتت فارغ از هر سازمان بودی
تو بودی خادم ملت شهودت پیر و برنایت
تو در هر کار ملت راستکار و مهربان بودی
شه سابق چه اعلی گفت از طرز العمل هایت
تو مرد مقتدر «پژواک» در سطح جهان بودی
که سر منشی یونو خود مصدق شد به معنایت
ز مرگت ای گرامی مرد، بارك درد ها دارد
ز حق خواهم برایت جنت فردوس را جایت

***

لوحه سنگ مزار مادرم

مادرم قبلهء من اختر من
سرورم، تاج سرم گوهر من

مادرم، مادر فاروق شهید
دهر ظالم به تو بیحد تا زید

نه به کبر سن و سالت دیدند
نه مریضی ترا سنجیدند

از هوا کشتهء فاروق جوان
بی خبر سوی تو کردند روان

شاخ شمشاد ترا بشکستند
استخوان تو نمودند سوهان

دختر با شرفت نیز بمرد
آزمون دگرت بود عیان

لطف حق باد بتو مادر من
کشتهء جور و جفا سرور من

اجر این سوز به در بار خدا(ج)
توشهء راه تو دایم بادا

«احد» آن زادهء فرمانبر تو
هدیه سازد به مزارِ تو دعا

نه زاغ و عندلیبم و نه کرگس و عقاب
از خویش راضی باشم و یا صوت نا ثواب
گر نیست درد هموطن و سوز میهنم
در پیشگاه حق تو بگو چیستم جواب



★★★

ای سراج وهاج و با بصرم　　توئی زیبا نویس با هنرم
ژور نالست عمیق و دانایی　　در نویسنده گی تو تاج سرم
هر چه می نویسی بارکت خواند
در رهء درد میهن همسفرم

پایان

والسلام

دکتور عبدالاحد بارکزوی

نوت:
این چند پارچه شعر را که قبل از چاپ شدن کتاب در وسط کتاب بخاطر چند صفحه آنرا آغای سراج وهاج خطاطی نموده بودند، در وصف خط زیبای آن سروده شده بود.
کتاب در یك مجموعه کمپیوتر گردید.
عجالتاً ناشر آنرا در آخر کتاب گنجانید.

TRENCH OF PEN

A collection of mostly DARIS (PERSIAN) Epics, and lyrics.

By

DR. ABDUL. AHAD BARAKZOY
Public Sarvant

Former: President of orphanage and poor houses chef of health and social Affairs of the Red Crescent in Afghanistan

Hayward, California.
U.S.A
October - 1996

ACKU